

abrošum	أبروشوم	ابريشم، ابروشوم هم گفته مي شود
pâsâr	پاسار	ابزار در و پنجره از قبيل لولا و چفت و جز آن، قاب سازی در هر لنگه در
kəlač mələči	کلاچ ملاچی	بلق، سیاه و سفید
kəvât	کوات	ایبا، نک: کفات
šəkam daridə	شکمدریده	اتاق بزرگ که به شکل «ت» یا «ل» فرنگی ساخته شده باشد
kâjəmə	کاچمه	اتاقک، مأوی یک اتاقه
gâjmə	گاجمه	اتاقک، محل تک اتاقه، نک: کاچمه
kolhâm	کؤلهام	اتاقکی از نی یا شاخه های درخت که کنار صیدگاه ساخته می شود
kumə	کومه	اتاقکی از نی یا شاخه کوچک درختان با بام پوشالی و ليق
bârə bəndil	بار بندیل	اثاث و اسباب خانه
titi	تي تي	اثر رخ کردن گیاه، پدید شدن اثر جوانه در ساقه یا شاخه، اثر شکوفه، صدایی است برای فراخواندن مرغ، عنوانی است مهم تر از عنوان بانو که بر اول نام دختران و زنان می نشست مانند «تي تي طاووس، تي تي پريراد»، «تي تي بزه» = نیش زد، رخ کرد، بالید، به گویش تاتی = دختر
marzə	مرزه	اثر ضربت تازیانه بر تن، حاشیة برجسته حصیر و مانند آن
ra:bə	رأبه	اثر لزجی که از راب بر زمین ظاهر می شود، هم چنین پیش روی باریکه هایی از مایع و سیال بر روی زمین و نیز کنایه از خزیدن بی سر و صدا به سوی هدف
dâ:q	داغ	اثری که از سوختگی بر پوست باقی ماند، داغ نشانه گذاری بر حیوانات با فلز گذاشته گذاشته می شد، داغ تن بزه کار که در گذشته معمول بود، داغ مصیبت و هجران، نشانه ای از بالا آمدن آب که پس از فروکش کردن بر ساحل باقی می ماند
kələ	کله	اجاق، منقل سفالی، آتش دانی که در وسط اطاق یا وصل به دیوار اطاق تعبیه می شود
iljâ	ایلجار	اجتماع برای کار، دسته جمعی، همکاری گروهی
saxti amo'n	سختي أمون	احساس بی رغبتی کردن در اجرای کاری، دشوار شمردن
bij bij	بیج بیج	احساس سوزن سوزن شدن در عضله پا یا دست، هم چنین ندایی برای دعوت به بازی با تخم مرغ. «تخم مرغ پخته را به مشت گرفته تا حریف با نوک تخم مرغ خود به نوک تخم مرغ حریف بکوبد، آن یک که شکسته شد، صاحبش بازنده است»

adâ	أدا	ادا و اطوار
uhunna	اوهوننه	ادات اشاره با شتابزدگی
âb egâdên	آب‌إگادن	ادراکردن مادینه بر اثر غلبه هوس
âzâr	آزار	اذیت، صرع
jəqqədâr	جقه‌دار	اردک دریازی و زیبا با پره‌های ریز پرپشت فرق سر، دم‌دراز، منقار کوتاه، در غواصی حتی به هنگام تلاطم چالاک. با نام علمی: heymalis glanula
pošt e pâ	پوشت‌پا	اردنگ
arzəstən	آرزستن	ارزش داشتن
arzən	آرزن	ارزن
gâvurs dâne	گاوؤرس‌دانه	ارزن
erze'n	إرزئن	ارزیدن، ارزش داشتن، پایه مضارع: erz
jə	جه	از
uštərə	اوشتره	از اجزاء چوبی دستگاه ابریشم‌کشی "چل"
išše:	ایشه	از ادات اکراه و نفرت
u'u	اؤؤق	از ادات تعجب تنگ‌نظرانه، هم‌چنین اکراه، اشمئزاز
bəttəxtə sar	بتخت‌سر	از ادات تعجب، اشمئزاز، گاهی عطف توجه، از اصطلاحات بانوان است با مفهوم "بر تخت تابوت باد"
uffe	اؤفه	از ادات کراهت از بوی ناخوشایند
are:kəš	آرکش	از ادات ناباوری و طعن، در فارسی "زگی"
az sar	آز سر	از اول، مجدد، از نو
fudâštən	فؤداشتن	از پای در آوردن، شلیک کردن، تیر انداختن. پایه مضارع: fudâr
jugurdəstən	جوگوردستن	از پایه برافتادن، از جا در رفتن دیوار و نظایر، واژگون
jugurdâne'n	جوگوردانئن	از پایه برانداختن، واژگون کردن
poštgir judən	پوشتگیر کؤدن	از پشت قوای دشمن درآمدن
čučâq	چوچاق	از تیره جعفری، برگ‌های زیر گل آذین آن منتهی به خار نوک‌تیز است و دراز و برگ‌های تازه آن به مصرف تغذیه می‌رسد. نام علمی نوعی از آن: Eringium
xâləvâš	خالواش	Coeruleum از تیره نعناع دارای ساقه‌های چهارگوش و برگ‌های ساده لطیف و معطر، رنگ گل‌هایش گلی روشن یا مایل به بنفش، مجتمع به صورت دسته‌هایی در طول ساقه در کناره برگ‌ها ظاهر می‌شود. نام علمی: Mentha Pulegium، خالواش

اثر بادشکن، محلل، صفرابر، رفع نزل و درد دارد و در اغذیه به کار می‌رود، از برگ و ساقه آن عصاره و عرق می‌گیرند و برای درمان مصرف می‌کنند که در لاهیجان کۆتکۆتی می‌نامند

nimə jân	نیمه جان	از حال رفته
dəparkâne'n	دپرکانئن	از خواب پراندن
dəparkəstən	دپرکستن	از خواب پریدن
jân bə sar kudən	جان بسر کۆدن	از خود بیخود کردن، مضطرب کردن تا حد بی خودی طرف
jərâ bardən	جرا بردن	از راه به در کردن، منحرف کردن
ru rəvâyeti	رۆ روایتی	از روی روایت نه تحقیق و پژوهش، طوطی وار
anqəsna	أنقسنا	از روی عمد، تحریفی است از عن قصداً عربی
pâ bə sar kudən	پابسر کۆدن	از روی کس یا چیزی گام برداشتن بدون تماس پا با آن
foxoftən	فۆخوفتن	از زیر چیزی کمین کردن، فرو گرفتن کسی یا چیزی
jigiftən	جیگیفتن	از زیر کسی گرفتن، کسر کردن از چیزی، در گرفتن بچه از زائو، کاستن چیزی که زائد است، مثلاً مشتی آرد که زاید بر حد لازم باشد "از کل"
jərəse'n	جړسئن	از عهده برآمدن
bətərk bətərk kudən	بترک بترک کۆدن	از فرط حسادت چون اسپند بر آتش بودن
âzâri bo'stən	آزاري بوستن	از کوره به در رفتن
az ake:	از آکه	از کی، برای چه وقت، از چه وقت
ver ze'n	وئر زئن	از گذار گذر کردن، از عرض رودخانه عبور کردن
bâləng	بالنگ	از مرکبات، تیره بادرنگ
dâmâd sari	دامادسري	از منسوبان یا مدعوین داماد
ta	تا	از نقش نماها، حرف فاصله، واحد، عدد، فرد در «ایتأ – پيله تا»، رشته نخ در «أتا اوتأ – دراز و کوتاه»، سر نخ که از پيله به دست می‌آید تا به دوک نخ‌ریسی وصل کنند، خم و انحنا در «تا کۆدن پارچه و کاغذ»
âftâbi bo'stən	آفتابي بوستن	از نهان بدر آمدن، پدیدار شدن
du kun šəl	دۆ کۆن شل	از هر دو پا لنگ، شل از هر دو پا
jâxtar a da'n	جاخترا دان	از یاد بردن، فراموش کردن
tusk	تۆسک	از گه
kunus	کۆنۆس	از گیل
konus	کۆنۆس	از گیل

yuhâ	یوھا	اژدها: «اؤنی شکما یوھا دره» «uni šəkam a yuhâ dərə» = اژدها در شکمش
		است، کنایه از پرخوری. اشاره به بیماری جوع
pər u pâ	پر ق پا	اساس، پایه
sarxân	سرخان	اسب با موی جوگندمی، هم‌چنین اسب سفید
ač ə ču	اچّ چو	اسب چوبی، چوبی که کودکان به جای اسب گرفته، بین دو پای خود قرار می‌دهند، مھاری بر آن تعبیه کرده و به چپ و راست می‌تازند
bâr kəš	بارکش	اسب و قاطر و خر، ستور
usta	اؤستا	استاد
səfâlčîn	سفالچین	استادکاری که عمل پوشش یا تعمیر بام سفالی را انجام می‌دهد
lâ pušân	لاپوشان	استتار، سرپوش‌گذاری
jânšurâ	جان شورا	استحمام، شست و شوی تن
âbməndân	آبمندان	استخر
sal	سل	استخر
estəlx	إستلخ	استخر آب
xâš	خاش	استخوان
eškof xâš	إشکوف خاش	استخوان آرنج
čopur	چؤپور	استخوان دنده
dallə xâš	دلّه خاش	استخوان دنده ماهی
dək ə dandə	دکّ دنده	استخوان سینه
pas ə kun ə qâb	پسّ کونّ غاب	استخوان لگن خاصره
abr	أبر	اسفنج، ابر
kâsmâsə šori mâh	کاسماسه شؤري ماه	اسفندماه
syâmâ	سیا ما	اسفندماه، در دیلمان از ۱۵ فروردین تا یک ماه "سیا ما" خوانده می‌شود
xar eskat	خر اسکت	اسکت بزرگ، نک: اسکت
ta:pur	تأپور	اسلحه، هر گونه اسلحه فشنگی، ته پر
u	اؤ	اسم اشاره به دور، هم‌چنین پیشوند بعضی فعل‌ها با افاده معنی: خوب، به، بالا، بر
čiri	چيري	اسم عام برای پرندگان کوچک دریایی
zəher	زهئر	اسهال
šəkamrəvəš	شکمړۆش	اسهال

bətuk a giftən	بەتوکا گێفتن	اشاره به اينکه تير به خطا رفته است
šu:šə	شۆشه	اشاره به تناسب خطهای اندام، قالبی، به قالب ریخته، خوش ریخت
ta:nəki	تائکی	اشاره به ته، کف، قعر، بستر و منسوب به آن
syâ čumə bəze	سیا چۆمه بزه	اشاره به رسیدن باقلا
dočuk ə vinji	دۆچۆک ۋینجی	اشاره به مزاحمی که ول کن نیست
vâguyâ	واگویا	اشاعه
ašlân	أشبلان	اشبل دار، صفت ماهی تخم ریزی نکرده
arəsu	أرسو	اشک
su:sə	سۆسه	اشکال، ایراد، موش دوانی
mijgâlə âb	میجگال ۋ آب	اشکی که بر اثر سرما یا گرما یا تأثر از چشم جاری شود
zâr ə zibil	زار ۋ زیبیل	اشیاء خرده ریز
xartəxəšâl	خرت ۋ خشال	اشیاء فرسوده و بی مصرف
atil ə patil	آتیل ۋ پاتیل	اشیاء مخصوص شب چهارشنبه سوری از قبیل دانه اسپند، کندر، آئینه، آجیل شیرین مشگل گشا و غیره که گویند مصرف آن عاطل و باطل کننده عوامل ناراحتی خواهد بود
matte na'n	مته نان	اصرار کردن، لجاجت کردن، «مته بنأ» = اصرار کرد
sarak	سَرَک	اضافه انبار، مق: کسر انبار، افت
bâlâ bud	بالابود	اضافه وزن
tənəbi	تنّبی	اطاق پذیرایی، سالن پذیرایی
têlâr utâq	تَلار اوتاق	اطاق فوقانی مشرف به تالار
tâlâr otâq	تالار اتاق	اطاق فوقانی مشرف به فضای مهتابی
dudi otâq	دۆدی اوتاق	اطاق مخصوص برای خشکانیدن شلتوک
pêlâ dēhi	پِلادهی	اطعام
utti	اوتّی	اطو
dudə	دودە	اعوان و انصار شاه یا رشا سالار، معاریف پایین تر از جگنه، هم چنین دودە چراغ و بخاری و نظایر آن
fit da'n	فیت دان	اغوا کردن، تحریک کردن، وسوسه کردن
korkor da'n	کۆرکۆر دان	اغوا کردن، زیر پای کسی نشستن، تحریک برای ایجاد نزاع
tir	تیر	اغوا و تحریک، جهش، فواره، تیر، کشش کوتاه عصبی
fit	فیت	اغوا، تحریک، وسوسه

korkor	کۆرکۆر	اغواي مداوم و دم به دم
bəkəf viriz	بکف ویریز	افت و خیز
kəftən	کفتن	افتادن
čarbâne'n	چربانئن	افزودن، تحمیل به زور یا منطق، بد و بیراه گفتن، "کمی بچربان" = کمی بر آن بیفزای، هم‌چنین "نظر بچربانه" = نظرش را تحمیل کرد، هم‌چنین "به ناچار اؤنأ بچربانه" = به ناچار به او بد و بیراه گفت
čo:rt	چۆرت	افشان به قصد انعام، هم‌چنین چۆرت
dəpâšâne'n	دپاشانئن	افشاندن، پاشاندن
âbšulə	آبشۆله	افشره
pas nəmâz	پس نماز	اقتدا کننده به پیش نماز
hasa	هسا	اکنون
xar	خر	الاغ، بزرگ، ستبر، چوب سرتاسری که در بلندترین قسمت بام به کار می‌رود
bəsči	بسچی	البته
jut	جۆت	الکن
kultâ:n dilxuši	کۆلتان دیلخۆشی	الکی دل خوش بودن، خوش بودن بدون انگیزه و وسیله خوشی
tung	تۆنگ	النگو
tong	تۆنگ	النگو
nəxərâšidə	نخراشیده	امل، آداب‌ندان
šâsti	شاستی	امکان داشت، ممکن بود
rašâ sâlâr	رشا سالار	امیر امیران، بزرگترین امیر منطقه
anâr kələ	أنارکله	انارستان
tələmbâr	تلمبار	انبار ساقه و خوشه برنج، جایگاه تغذیه کرم ابریشم
koruj	کۆرۆج	انبار ساقه‌های شالی
ko:nduj	کۆندۆج	انبار ساقه‌های شالی، بنایی مانند کبوترخان که قسمت فوقانی آن انبار ساقه‌های شالی است پیش از زدوده شدن شلتوک، زیر انبار فضای باز برای گسترده ساقه‌ها و «جاکو زنی»، نک: جاکو
ku:pâ	کۆپا	انبار شالی و ساقه‌های شالی‌دار
bâr xânə	بارخانه	انباری که به شکل صندوق در وسط کشتی یا قایق ماهی‌گیری برای نگه‌داری مایحتاج سرنشینان، تعبیه می‌شود
mâ:šə	ماشه	انبر، هم‌چنین ماشه تفنگ و مانند آن

sâmân kudən	سامان کۆدن	انتخاب مقصد کردن
aškəl	أشکل	انتهای ساقه برنج و گندم که پس از درو در مزرعه باقی می ماند
anjil	أنجیل	انجیر
anjil kəftak	أنجیل کفتک	انجیر نامرغوبی که پیش از رسیدن می ریزد
div ə anjil	دیو َ آنجیل	انجیری که مصرفش اختلال حواس می آورد. نام علمی: carica Ficus
kəftək	کفتک	انجیری نامرغوب که نارسیده فرو می ریزد
egâdən	إگادن	انداختن
arəš kudən	أرش کۆدن	اندازه گرفتن به زرع و متر
vâd	واد	اندازه، قالب
qavârə	غواره	اندام، هم چنین قواره معادل دو طاقه شال یا بافتنی دیگر
piče:	پیچه	اندک، مختصر
nimizgərə	نیمیزگره	اندکی گشوده، کمتر از نیم باز، نیم گره
pisxâl	پیسخال	اندکی، گمکی
qəzanj	غزنج	اندوخته، ذخیره، پس انداز
alâvə	ألاوه	اندود
alâvə kudən	ألاوه کۆدن	اندود کردن
fal alâv	فل ألو	اندود گل و فل که بر دیوار کشند
bâ kəllə	باکله	اندپشمند
âdəm	آدم	انسان، خدمتکار
vâlang	والنگ	انصراف
angušt	أنگۆشت	انگشت
čakələ angušt	چکله انگۆشت	انگشت کوچک
kučələ angušt	کوچله انگۆشت	انگشت کوچک، کالوج
anguštânə	أنگۆشتانه	انگشتانه
xamas	خمّس	انگور جوش داده در دوشاب، شیرۀ انگور
sar bə sar	سربسر	انگولک، سربه سر، روی هم، مزاحمت
ga:vârə asbâb	گاواره أسباب	انواع پوشاک نوزاد و اثاث گهواره
gâvârə asbâb	گاواره أسباب	انواع پوشاک نوزاد و لوازم گهواره، سیسمونی
dəs ə bə de dâštən	دست َ بده داشتن	اهل انفاق بودن
xəršə	خرشه	اولین شیر گاو و یا گوسفند پس از زایمان

an	أن	این، "ضمیر اشاره"
ato	أتو	این طور
huzârey	هوزاری	ای داد، امان امان، الحذر، بپرهیز
fasfəs	فسفس	ای کاش و شاید
fasfəs kudən	فسفس کۆدن	ای کاش و شاید کردن
sangâčîn	سنگاچین	ایجاد دیواره از سنگ‌های درشت، نام محلی در انزلی
su:sə âmo'n	سۆسه آمۆن	ایراد گرفتن، آشکار کردن، ایجاد اختلاف کردن
dərəs	دړس	ایست آب در گودال‌های مسیر خود یا در خلیجک‌های کناره‌های رود
dərəs kudən	دړس کۆدن	ایست کردن آب در فرورفتگی‌های مسیر خود
isâ'n	ایسان	ایستادگی کردن، ایستادن، ماندن، پا فشردن، مقاومت کردن
kunəmunə	کۆنمۆنه	ای کاش و شاید
a	أ	این، اشاره به نزدیک
ašəntər	أشنتر	این طرف‌تر، این سوتر، نزدیک‌تر
aštər	أشتر	این طرف، این سمت
ašan	أشان	این‌ها، ایشان
herre	هړه	ایوان باریک، حاشیه بلند و مقابل ایوان
jəkəftən	جکفتن	آب افتادن از چیزی مانند ماست یا شیربرنج
âb jəkəftə	آب جکفته	آب افتاده مانند بیرون زدن آب از شیربرنج، یا جمع شدن بزاق دهان بر اثر خوردن چیز ترش
čaftan	چفتن	آب برف‌آلود نیم‌بسته
səs ə âb	سس ~ آب	آب بی‌نمک، آب غیرشور مرداب، تالاب، اصطلاح ویژه ماهی‌گیران
vini zək	وینی زک	آب بینی که به هنگام زکام بیرون آید
čulâb	چۆلاب	آب پر گل و لای که نسبت گل‌اش زیاد باشد
aždəm âb	أژدم آب	آب پر نمک که برای شور کردن ماهی در خم می‌ریزند (با مخلوط روناس)
lur	لۆر	آب پنیر تازه جوشیده به هم بسته
ləšə âb	لشه آب	آب تراویده از زخم و یا از لشت و لوش
jəzâb	جذاب	آب تراویده و بیرون‌زده از جدار یا قشر چیزی
tul ə âb	تۆل ~ آب	آب تیره‌رنگ، آب گل‌آلود
zəkâl ə âb	زکال ~ آب	آب حاصل از ماست بریده یا شیر بریده، هم‌چنین آبی که بعد از شستن کشک یا پنیر و نظایر آن به دست آید که دور ریختنی است

fakâl ə âb	فکال آب	آب روشن بی خاصیتی که پس از فرونشینی رسوباتش به مزرعه مجاور می‌رود
left	لفت	آب و تاب
left a da'n	لفت دان	آب و تاب دادن
šəlâr da'n	شلار دان	آب و تاب دادن، تحریر دادن در آواز
âb da'n	آب دان	آب‌دادن به «حیوان یا گیاه»
âbdâr	آبدار	آب‌دار، مانند میوه آب‌دار
kâpiš	کاپیش	آب‌دزدک
âb pātəng	آب پاتنگ	آبدنگ
pinti	پینتی	آبرو باخته، مق: لوتی
âbêru	آبرو	آبرو، عرقی که بر چهره می‌نشیند
šəkamdâr	شکمدار	آبستن
šəkam usadən	شکم اوسادن	آبستن شدن، باردار شدن
âb a b'ostən	آباً بوستن	آب‌شدن، ذوب‌شدن، کنایه از شرمندگی شدن
aššurə	أششوره	آب‌شوله، آب‌میوه دست‌افشار
yaxani	یخانی	آب‌گوشت پرچربی
čupu:r	چوپور	آبله‌رو، فرسوده از سرما، بی‌حس شدن دست و پا از سرمازدگی
pat ə xulə	پت خوله	آبله‌رو، مهر آبله
konusâb	کونوساب	آب‌نمکی که برای نگهداری ازگیل در ظرف کنند
lâbil	لابیل	آبی غلیظ که بر اثر آشوب معده یا عوارضی دیگر بی‌اختیار از کنار لب سرازیر شود
âtəš a giftən	آتش‌آ گیفتن	آتش گرفتن، در آتش سوختن
max	مخ	آتش، گونه‌ای زنبور، محکم، در اعلام باقی‌مانده مانند: «لاومخ»، «خسمخ» و غیره
tun	تون	آتش‌خانه (گلخن)
âtəš ze'n	آتش‌زن	آتش‌زدن
âtəš suji	آتش‌سوجی	آتش‌سوزی، حریق
tu:ntâb	تون‌تاب	آتش‌کار گلخن
âjur	آجور	آجر
nâktâl	ناکتال	آخر سقف دهان

pəs ə pošt	پس ٚ پوشت	آخر صف، واپسین، آخرتر از همه
pəsâčîn	پساچین	آخرین برداشت محصول
buz ə dumə	بوژ ٚ دومه	آخرین حلقهٔ ستون فقرات، گیاهی است، دنبالچه
lučîn	لوچین	آخرین فراورده که بر بوته باقی مانده
sabz ə malax	سبز ٚ ملخ	آخوندک
ârâm giftən	آرام گیفتن	آرام گرفتن
ârâm	آرام	آرام، دور از هیجان
ârâm a bo'stən	آرام ٚ بوستن	آرام‌شدن به حال طبیعی درآمدن
ârâš	آراش	آرایش
pošt o dim	پوشت ٚ دیم	آرایش جنگی سپاه
ârâš kudən	آراش کودن	آرایش کردن، صاف کردن، چیدن و بریدن زائده‌ها
ârde	آرده	آرد نرم، نرمه، پودر
duruj	دوروج	آردی که خوب آسیاب نشده و یکدست نباشد، بافته‌ای که چپ و راست بافته شده و زبر و خشن باشد و جز آن
čəka'n	چکن	آرواره
kâtil	کاتیل	آرواره
go:rəš	گوژرش	آروغ، غرش
âzâd a kudən	آزاداً کودن	آزاد کردن، رهانیدن
âzât	آزات	آزاد، رها، خلاص
âzât a bo'stən	آزات ٚ بوستن	آزادشدن، رهاشدن، خلاص شدن
bədil giftən	بدیل گیفتن	آزرده و مترصد تلافی کردن
bəčəng a da'n	بچنگا دان	آسان به حریف دادن، از دست دادن
dar âsum	درآسوم	آستانهٔ در
bərâ sum	براسوم	آستانهٔ در خانه
astâr	أستار	آستر
si:nə tangi	سینه تنگی	آسم، ضیق نفس
murjə âš	مورجه آش	آش عدس
ku'l âš	کؤئی آش	آش کدو
nazri âš	نزری آش	آش نذری
âš	آش	آش، له، آش‌ها که مادهٔ اولیه‌شان برنج است

âftâbi kudən	آفتابی کۆدن	آشکار کردن، برملا کردن
buruz	بۆرۆز	آشکار، فاش
mašti	مشتی	آشنا به آیین جوان مردی، دست و دل باز
lutti	لۆتئی	آشنا و به جا آورنده آیین پهلوانی و جوان مردی و آزادمردی
xu:mə	خۆمه	آشیانه پرندگان و بال داران
gâčə	گاچه	آغل
kašə	کشه	آغوش
kar ə âftâb	کز آفتاب	آفتاب بی رمق
kâs ə âftâb	کاس آفتاب	آفتاب پریده رنگ پاییزی
zəvâlə	زواله	آفتاب نیمروز، گرمای شدید تابستانی
dəsâbləgan	دساب لگن	آفتابه لگن
â	آ	آقا (مخفف)
bili	بیلی	آلت نرینه کودک، دول
pišdâr	پیشدار	آلتی که برای شکار جانوران وحشی به کار می رود. این وسیله چوبی است به درازای یک مترو نیم یا دو متر، بر سر آن پیکان تعبیه شده و حلقه مدور یا چارگوشی در چند سانتی متری زیر نوک چوب قرار دارد که می باید آن را با چالاکي به پوزه یا فکین شکار انداخته و شکار را مهار کرده، قدرتتش را سلب نمایند
kədēmâfur	کدمافور	آلتی مته مانند که برای تراش عمقی قطعات چوب یا سنگ و نظایر آن به کار می رود
aldəmuɟ	آلد مۆج	آل زده، اضطراب و سر و صدا و حرکات غیرعادی در مرغ خانگی که به "آل زدگی" تعبیر می شود
âlučisgə	آلۆچیسگه	آلوچه ترش
pâ bə rekâb	پا به رکاب	آماده سواری و حرکت
pâ bə goruz	پا به گۆرۆز	آماده فرار
vəram kudən	ورم کۆدن	آماس کردن قسمتی از بدن
vəram	ورم	آماس، خیز موضعی در بدن
âmo'n	آمۆن	آمدن
təl	تل	آموزش ندیده، رام نشده، رمو، سر خود و بی اختیار، گوش تیز کرده، بهت زده
jofti	جۆفتی	آمیزش با جنس مخالف

tələmbâr ə kat	تلمبار ٔ کت	آن مقدار از توتستان که برگ‌های حاصله‌اش تغذیهٔ کرم‌های یک تلمبار را تکافو کند
uyta	اؤیتا	آن یکی
un	اؤن	آن، ضمیر اشاره
uya	اؤیا	آن جا
ta:təšti	ته تشتی	آن چه از پیله پس از ابریشم‌کشی باقی می‌ماند
noxâlə	نؤخاله	آنچه پس از غربال کردن در غربال باقی ماند و دور ریختنی است
husâ	هؤسا	آن زمان، پیش‌ترها
u ra	اؤرأ	آن سو، آن راه
uštər	اؤشتَر	آن طرف
uštəntər	اؤشتنتر	آن طرف‌تر، دورتر
anqəzər	أنغزر	آنقدر، تحریفی است از عن قصد عربی
ušan	اؤشان	آن‌ها
zək	زُک	آهسته، لند لند، جرم، تیره
yâvâš	یاواش	آهسته، یواش
âhin	آهین	آهن
čaləngər	چلنگر	آهنگر خرده‌ریز ساز
tun bə tun	تؤن به تؤن	آواره به گلخن‌ها، گور به گور، از گوری شعله‌ور به گور مشابه
âvârə bo'stən	آواره بوستن	آواره شدن، مسافرت بی‌هدف، سرگردانی
âvârə kudən	آواره کؤدن	آواره کردن، ناپدید کردن، در به در کردن
âvârə	آواره	آواره، گم گردیده
jabad	جبد	آونگ بافته‌شده از ساقهٔ برنج که خربزه و هندوانه را در آن جای داده، می‌آویزند
čarx	چرخ	آونگ دراز بافته شده از ساقهٔ برنج که میوه‌های نرم بدان حمل شود، هم‌چنین چرخ دوار، دوران سر، آشوب معده، "می‌ماده به چرخ بامؤ"، "چرخ کؤنه" یا "چرخه" = معده‌ام حالت تهوع دارد، "می‌سر چرخ کؤنه" = سرم دوران و گیجی دارد
jəlâsən	جلاستن	آویزان بودن جزئی از کل، آویزان از چیزی، گیسوان از سر، مخفف جلهاستن که حرف «ه» را به لهجهٔ فومنی: «خ» تلفظ می‌کنند، جلهان = جلخان ادا می‌شود که به همین صورت هم به گویش رشتی راه یافته «جلخان‌والخان»

vâləhastən	والهستن	آویزان شدن، در تلفظ والاستن هم ادا می شود
jəlâne'n	جلانئن	آویزان کردن
vâlâne'n	والانئن	آویزان کردن
vâləhâne'n	والهانئن	آویزان کردن، در تلفظ والانئن هم ادا می شود، پایه مضارع: vâl ân
gardən gul	گردن گؤل	آویزه ای برای زینت گردن اسب یا گاو
xalxâl	خلخال	آویزه های زرین که بانوان به میچ پا می بستند، همچنین منطقه خلخال زر
zir goluje	زیر گؤلوجه	آویزه زرین یا مرصع که آویخته به سنجاقی است که دو سر روسری را زیر گلو به هم وصل می کند
gab bæ sar kudən	گب بسر کؤدن	با به میان گذاشتن موضوعات گوناگون از ورود به اصل مطلب جلوگیری کردن
aləng ze'n	آلنگ زنن	با پشت پا زدن
fâkələše'n	فاکلاشنن	با چنگ یا دندان یا به وسیله ای خراشیدن
dânəstə bo	دانسته بو	با علم و آگاهی، با تمهید قبلی، متعمداً
gâ:gələf	گالغ	با فاصله زمانی، گاه گاه، گاه گدار
xəšâ	خشا	با مفهوم پادشاه، این واژه پیشوند نام بعضی از آبادی ها در گیلان است، مانند خشاچال، خشاابر، خشا بل
fâ	فا	با مفهوم فرا پیشوند بعضی از فعل ها
dəkaš da'n	دکش دآن	با هر کشش و فشاری وارد کردن، با هر فشاری کشیدن به سوی خود
dujuli xurdən	دؤجولی خؤردن	با ولع خوردن، پر کردن دهان از غذا
doqoz doqoz	دؤغؤز دؤغؤز	با ولع، ولع، چپان چپان
amra	أمرأ	با، همراه
bâbâ quri	باباغؤری	باباقوری
bâj	باج	باج، رشوه، پرداخت خلاف میل، ماهی ماده
hamzâmâ	همزاما	باجناق
dəbâxtən	دباختن	باختن در چیزی مانند شرط بندی. پایه مضارع: dəbâz
havâ dâštən	هوا داشتن	باد در آستین داشتن، خود را چیره پنداشتن، هوادار کس بودن، مراقب بودن
xošk ə gil ə vâ	خؤشک ٚ گیل ٚ وا	باد شرقی که وزش آن نشانه آرامش دریا و صافی هواست
dašt ə vâ	دشت ٚ وا	باد شمال غربی که علامت بدهوایی است
sartuk ə vâ	سرتؤک ٚ وا	باد شمال شرقی و شمال غربی که موجب تلاطم دریا می شود
dəšt ə vâ xazəri	دشت ٚ وا خزری	باد شمالی دریای کاسپی

xazri bâd	خزري باد	باد شمالی طوفان‌زا در دریای کاسپی، خزری وا هم گفته می‌شود
xošk ə dašt ə vâ	خوْشک دشت وا	باد غربی که وزش آن موجب تلاطم دریای کاسپی می‌شود، خوْشک دشت وا
sâ:n	سان	باد گرم زیان‌بخش مزاحم، بادسام هم گفته می‌شود
garm ə bâd	گرم باد	باد گرم موسمی در گیلان که اواخر پاییز با شدت از جنوب غربی می‌وزد و غالباً ایجاد حریق می‌کند، باران و برف موجب قطع باد گرم می‌شوند، گرمش
birun vâ	بیرون وا	باد، بادی که از شمال انزلی می‌وزد
sartuk giləvâ	سرتوک گیله‌وا	باد، برخورد با شمالی با گیله‌وا باد، نک: گیله‌وا
sartuk syâvâ	سرتوک سیا وا	باد، تلاقی باد شمالی دریای کاسپین با باد کوهستان جنوب کاسپین که اگر سیا وا قوی‌تر شود، از تلاطم دریا جلوگیری می‌کند
sartuk xazari vâ	سرتوک خزري وا	باد، تلاقی باد شمالی کاسپین و شمال شرقی، بادهای سرتوک موجب تلاطم دریا می‌شود
bâdbân	بادبان	بادبادک، هم‌چنین بادبان کشتی
bâdgâ	بادگا	بادخیز، بادگاه
vârəngbu	واژنگبو	بادرنج‌بویه
bâdrəng	بادرنگ	بادرنگ
bâdə xâyə	باد خایه	بادکنک ماهی، کیسه شنای ماهی
mâ'i xâyə	مائي خایه	بادکنک ماهی، کیسه شنای ماهی
kənâr vâ	کنار وا	بادی که از جنوب می‌وزد
kənâr giləvâ	کنار گیله‌وا	بادی که از سوی جنوب شرقی می‌وزد
syâ vâ	سیا وا	بادی که از کوهستان جنوب کاسپین به سوی دریا می‌وزد، باد از کوهستان برخاسته
vâr	وار	بار، دفعه
vârân	واران	باران
bârəš	بارش	باران
neysân ə bârân	نیسان باران	باران روزهای نوزدهم و بیستم فروردین به بعد
čâ:nču kəš	چانچوکش	باربری که با "چانچو" بار حمل کند
orizâ kudən	اوریزا کؤدن	باردار شدن خوشه به مایه شلتوک
vârəš	واژش	بارش، باران
bârud	بارود	باروت

bâresten	بارستن	باریدن
vâresten	وارستن	باریدن
vâbo'n	وابؤن	باز بودن
vâjâværdæn	واجاوردن	بازآوردن، دوباره بار دادن، بارآوردن مجدد درخت در یک فصل باردهی، هم‌چنین بالا آوردن
vâ:pəs	واپس	بازپس، واپس، مسترد
vâ:pəs da'n	واپس دأن	بازپس دادن، اعاده‌دادن
šabəq	شېغ	بازتاب نور
vâbostæn	وابؤستن	بازشدن، گشوده‌شدن، مبدل شدن
vâ:kudæn	واکوْدن	بازکردن
vâgerdân	واگردان	بازگشت به حالت اولیه، عود، «واگردان دره» = قابلیت عود و بازگشت دارد، «واگردان بۆکوْد» = عود کرد فی‌المثل مرض حصبه عود کرد
vâgerdæstæn	واگردستن	بازگشتن، برگشتن
vâmânæstæn	وامانستن	بازماندن، واماندن، خسته‌شدن
âs	آس	بازی، نام یک بازی است با پنج نقش که در برد و باخت "قمار" به‌کار می‌رود
âb pār bâzi	آب‌پار بازی	بازی (مسابقه)، سنگ‌پرانی بر سطح آب استخر یا رود یا مرداب به صورتی که موجب جهش مکرر سنگ بر سطح آب شود، هم‌چنین به قصد هدف‌گیری
pitəmâr bâzi	پیتمار بازی	بازی الک دولک
fundoq bâzi	فؤندوْغ بازی	بازی با فندق، شرط بندی روی فندق که معمول شب‌پاسی‌های مربوط به شب‌های پاس‌داری از زائو و ختنه‌شده است
səpâ bæ yek pā	سپا به یک پا	بازی جفتک چارکش
âbxor bâzi	آبخوْر بازی	بازی دسته جمعی بین دو دسته با نفرات مساوی به وسیله توپ دستی. ۱. ابتدا به وسیله قرعه حق تقدم مشخص می‌شود. ۲. دو دسته در فاصله قراردادی مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند. ۳. از هر دسته یک نفر چند قدم جلوتر می‌ایستد مقابل نفر حریف، نفری که از دسته دوم است، صورت خود را با کف دست می‌پوشاند به صورتی که گویی آب با دو کف دست می‌نوشد، ولی از لای انگشتان خود باید مراقب حریف و خط حرکت توپ باشد. ۴. نفر دسته‌ای که به وسیله قرعه حق تقدم یافته، توپ را به شدت به طرف نفر حریف پرتاب می‌کند. اگر به هدف اصابت کرد، هدف از بازی خارج می‌شود و به جایش نفر دوم می‌آید. چنان‌چه توپ پرتاب شده به حریف اصابت نکرد یا حریف توپ

undərə vo andərə	أندره وؤ اؤندره	را از هوا گرفت، توپ انداز از بازی خارج می شود و جایش را به نفر دوم می دهد، هر دسته زودتر ببارد، می باید نفراتش دسته فاتح را کول کنند و یک رفت و بازگشت، میدان حدفاصل بین دو دسته را طی کنند و توپ هم به دسته فاتح داده می شود تا بازی را ادامه دهند
mânte: bâzi	مانته بازی	بازی دسته جمعی، چند بازیکن دایره وار می ایستند. یکایک پس از قرعه کشی در صورتی که قرعه به آن ها اصابت کند از دایره بیرون می شوند تا یک تن باقی بماند که می باید به دنبال حریفان بدود تا یکی را به چنگ آورد، آن گاه آزاد است و نفر گیرافتاده باید به شکار دیگران پردازد تا پایان ساعت بازی بازی شبیه به «گرگم به هوا»
šotor šotor bân	شؤتؤر شؤتؤربان	بازی عمو زنجیرباف
juxus bâzi	جؤخؤس بازی	بازی قایم باشک
hapələhapo ha panjə	هپله هپؤ ها پنجه	بازی کودکان: اوستا سر کودکی را به سوی زمین خم کرده، دیگران با دو دست آهسته به پشتش می زنند و می گویند «هپله هپؤ ها پنجه، آن لاک یا تبجه»، بلافاصله دو دست خود را به رو یا به پشت روی پشت او قرار می دهند، کودک باید حالت دست های حریف را اعلام کند که کف آن ها رو به بالاست یا رو به پایین، اگر حدسش درست باشد، در نقش اوستا ظاهر خواهد شد و بر جای اوستا می نشیند
pələ pəte bâzi	پلاپته بازی	بازی کودکانه در تقلید از آشپزی و آبداری
gāv ə gusâlə fingili	گاو گؤساله فینگیلی	بازی گروهی، تعداد بازیکنان کمتر از سه نفر نباید باشد که به وسیله یک کارگردان با عنوان اوستا اداره می شوند، ۱- اوستا بدو آ سه مهره یا سنگ بزرگ، متوسط و کوچک را که «گاو، گؤساله، فینگیلی» نامیده می شوند به بازیکنان که به صف ایستاده اند، نشان می دهد، ۲- اوستا دور از چشم آن ها دو مهره از سه مهره را به مشت گرفته مقابل چشم هر یک از بازیکنان قرار داده و می پرسد: «گاو، گؤساله، فینگیلی»؟ ۳- بازیکن جواب می دهد، اگر درست بود از صف خارج می شود و اگر نادرست بود در صف می ماند تا نوبت دیگر از او پرسش شود، ۴- پرسش و پاسخ ادامه می یابد تا یک نفر باقی مانده که بازنده است، ۵- چشم بازنده با دستمال بسته می شود، ۶- هم بازی ها باید در محوطه هر یک از دیگری خود را پنهان کنند، ۷- اوستا با صدای بلند می پرسد: «بایه»؟ ۸- مخفی شده ها هر یک از مخفی گاه خود با صدای بلند باید پاسخ دهند: «بایه»، ۹- اوستا از محکوم می پرسد: «کی کؤیا ایسا»؟ = کی کجاست؟

۱۰- محکوم می‌باید بر اثر صدا محل نهان‌گاه را تشخیص داده و صاحب صدا را معرفی کند، ۱۱- اؤستا با صدای بلند فرمان می‌دهد «هر کس حق جا سر = هر کس به جای خود» و مخفی‌شدگان ظاهر شده به جای خود باقی می‌مانند، ۱۲- اؤستا چشم محکوم را باز می‌کند تا ببیند در مورد کدام هم‌بازی درست تشخیص داده است، در مورد هر هم‌بازی که تشخیص نادرست بوده باشد می‌باید آن هم‌بازی را کول گرفته تا مقابل اؤستا بیاورد، ۱۳- آخرین نفر را که مقابل اؤستا قرار دارد اؤستا بار دیگر دو مهره را به مشت گرفته و از محکوم می‌پرسد: «گاو، گؤساله، فینگیلی؟»، اگر پاسخ درست بود، او پیاده می‌شود و چنان‌چه نادرست باشد، اؤستا فرمان می‌دهد: «ای چۆم کۆر = یک چشم کور» و سوار می‌بایست یک چشم محکوم را با دست خود بپوشاند، ۱۴- همان سؤال تکرار می‌شود، اگر پاسخ درست باشد، سوار پیاده شده و اگر نادرست، باز اؤستا فرمان صادر می‌کند: «هر دؤ تا چۆم کۆر» و سوار چشم دیگر محکوم را با دست دیگر می‌پوشاند، در این هنگام بازیکنان دور اؤستا و آن دو حلقه زده، اؤستا با اشاره به یکی از اعضا صورت خود فی‌المثل بینی یا چانه یا گونه یا چشم هم‌صدا با بازیکنان می‌گوید: «اؤسۆل لۆلۆلۆ» محکوم می‌بایستی به قرینه دریابد اؤستا به کدام عضو اشاره دارد و همان عضو را در صورت خود نشان دهد، همین که تشخیص درست باشد، محکومیت پایان می‌یابد والا «اؤسۆل لۆلۆلۆ» ادامه می‌یابد

allâ titi

آلا تی تی

بازی، اولین بازی ایام شیرخوارگی است. بچه را در ماه تاب شبان بر ایوان خانه آورده، ماه را نشان می‌دهند، همین که کودک به ماه نظر انداخت، شعر کودکانه "الا تی تی" را زمزمه کرده، زیر گلوئی او را به نرمی قلقلک می‌دهند، به این ترتیب او را با نام خدا همراه با روشنائی و شادی آشنا می‌کنند = "الا تی تی _ بابایا بیدی. چي باورده. حلوا قۆتي" (به جای بابا، پئرجان یا مأرجان هم می‌توان گفت)

arəqčîn bâzi

آرغچین بازی

بازی، بازیکنان عرقچین یا کلاه خود را در دایره‌ای بر زمین می‌گذارند. چشم یاری را به حکم قرعه می‌بندند. انگشتی را زیر یکی از کلاه‌ها گذاشته، دور می‌شوند. سپس چشم یار را باز می‌کنند و او باید به فراست محل انگشتی را دریابد و بردارد. یاران دیگر کف‌زنان تشویقش به ردیابی می‌کنند. اگر یافت، نوبت به دیگری می‌رسد

bigir binišân

بیگیربینیشان

بازی، به بازی‌های سرگرم‌کننده کودکان اطلاق می‌شود

بازی، بین دو دسته مساوی به وسیله توپ و چوب دستی. ۱- به وسیله قرعه حق تقدم یکی از دو دسته تعیین می شود ۲- با فاصله ای مناسب مقابل یکدیگر قرار می گیرند ۳- یک تن از دسته مقدم با چوب دستی مقابل صف خود قرار می گیرد و آماده است که یکی از افراد دسته توپ را برای او پرتاب کند ۴- توپ پرتاب می شود و صاحب چوب دستی باید به شدت بر آن کوبیده و به سمت مقابل پرتاب کند ۵- نفر حریف باید توپ را بگیرد و بلافاصله به هدف توپ زننده پرتاب کند ۶- توپ زننده به مجرد پرتاب توپ باید فاصله بین دو دسته را با تاخت طی کند و به قدری چالاک و با پیچ و خم بدود که اگر حریف توپ را گرفته باشد و به قصد هدف گیری به سوی وی پرتاب نماید، توپ به وی اصابت نکند ۷- چنان که توپ اصابت نکرد، غالب است، و اگر توپ در جریان رفت و برگشت به وی اصابت کرد، مغلوب است ۸- سپس نوبت به نفرات دوم و سوم می رسد تا دسته فاتح معلوم گردد. نفرات مغلوب باید نفرات غالب را کول کنند، یک دور میدان حد فاصل دو دسته را رفت و برگشت بپیمایند. سپس دسته ها جا عوض می کنند و بازی را ادامه می دهند

morqâne jangi

مؤرغانه جنگی

pičâz bâzi

پیچاز بازی

بازی، تخم مرغ بازی که بیشتر در ایام نوروز رایج است
بازی، چهار صدف ریز (پیچاز) را در مشت غلطانده و در همان حال بر زمین پرت می کنند. اگر هر چهار یا جفتی از آن به یک رو افتاد، در شرط بندی برنده است، اگر یکی یا سه تا از آن به یک رو و آن دیگر به روی دگر افتاد، بازنده است و چیزی که بر روی آن شرط بندی شده، به برنده تعلق می گیرد. این بازی غالباً در آئین شب زنده داری به خاطر زائو در شش شب اول تولد نوزاد به عنوان «شب پاسی» با شرط بندی روی فندق که بین میهمانان و شرکت کنندگان در شب شب پاسی تقسیم می شود، برای وقت گذرانی معمول است

juft u tâq bâzi

جؤفت و تاغ بازی

بازی، در شب پاسی ها که اعضای خانواده برای پاس داری از زائو و نوزادش هفت شب دور یکدیگر جمع شده و شب زنده داری می کنند، غالباً به بازی هایی مشغول می شوند که از آن جمله «فندق بازی» است. صاحب خانه به تناسب تعداد مهمان، فندق تهیه کرده، بین مهمانان تقسیم می کند، آن ها پس از صرف شام به بازی آزمایش هوش می پردازند، دور هم می نشینند، هر یک مشتی فندق به مشت گرفته و از حریف می پرسند: «جفت است یا تاک» و او جواب می دهد، سؤال کننده مشتش را باز می کند و فندق ها را جفت جفت جدا

می‌کند تا معلوم شود جواب حریف درست بوده است یا نه، اگر درست بوده، فندق در مشت کرده خود را به حریف می‌دهد، اگر درست نبود معادل آن فندق از حریف می‌گیرد، این بازی با لطیفه‌گویی و خنده همراه است

doldol

دؤلدؤل

بازی، دؤل در گیلکی به دره و دلو اطلاق می‌شود دؤلدؤل نوعی بازی دسته‌جمعی است که از یک استاد و چند شاگرد تشکیل می‌شود، استاد بر کرسی یا سکویی می‌نشیند، با اتصال دو سر انگشت شست و سبابه دستی به دو سر انگشت شست و سبابه دست دیگر، حلقه‌ای دره مانند یا چاه مانند می‌سازد، شاگردان دور استاد جمع شده با انگشت سبابه خود به لبه آن چاه یا دره ضربه‌های خفیف متوالی و هوشیارانه وارد کرده، به هر ضربه‌ای می‌گویند «دؤلدؤل» و استاد می‌باید غافل‌گیرانه انگشت یکی از آن‌ها را که بی‌احتیاط تر است بگیرد. البته شاگردان نیز باید مراقب باشند که گیر نیفتند، هر شاگردی که انگشتش قاپیده شد، چشمش با دو دست استاد بسته می‌شود، دیگر شاگردان به گوشه‌ای رفته و خود را پنهان می‌کنند آن‌گاه استاد با صدای بلند می‌پرسد: «بأیه؟» شاگردان از نمان گاه پاسخ می‌دهند: «بأیه». شاگرد چشم بسته باید متوجه باشد که صداها از چه جهتی و چه فاصله‌ای به گوش می‌رسد، بعد از به گوش رسیدن پاسخ چشم شاگرد اسیر را باز و رهایش می‌کنند، او باید بر اثر صدا محل اختفای حریفان را تشخیص داده و به سوی آن‌ها بشتابد و یکی از آنان را دستگیر کند، اگر از کنار حریف گذشت و او را ندید، حریف بلافاصله به سوی استاد می‌دود و می‌گوید: «اؤستا سلام» اگر به دستگیری هیچ‌یک توفیق نیافت، دوباره چشمش را می‌بندد و بازی تکرار می‌شود و اگر گرفت، گرفتار از محل گرفتاری تا مقابل اوستا، گیرنده را به کول خود سواری خواهد داد و بازی از نو آغاز می‌شود، این بازی «اؤستا سلام» هم نامیده می‌شود

qâb bâzi

غاب بازی

âquz bâzi

آغوزبازی

بازی، قاب‌بازی که در «پادشاه و وزیر بازی» و هم‌چنین قمار اجرا می‌شود بازی، گردوبازی، هریک از بازیکنان یک گردو در یک خط می‌گذارند در فاصله‌ای قراردادی هریک به نوبه‌ای که به وسیله قرعه تعیین می‌شود، تپله‌ای را به هدف گردوهای چیده شده می‌اندازند. در صورت اصابت و راندن گردو یا گردوها از جای خود برنده می‌شوند، وگرنه نوبت به دیگری می‌رسد. پرتاب تپله به دو صورت اجرا می‌شود: ۱- سوگی sukki یا زاویه‌ای که از بالا به سوی اهداف انداخته می‌شود. ۲- ریویش riviş یا غلتان، به موازات سطح زمین بازی

بازی، گونه‌ای بازی با فندق که غالباً در شب‌پاسی برای سرگرمی مهمانان بین آنها معمول است، شرط بندی بر سر فندق به طریق زیر است: دو یا چند نفر هر یک دو عدد فندق به استاد می‌دهند و او باید مجموع فندق‌ها را به صورتی به زمین پرتاب کند که فاصله هر دو فندق کمتر از قطر یک انگشت نباشد، اگر جز این باشد نوبت به دیگری می‌رسد و اگر فواصل بر قاعده باشد، می‌باید هر یک از فندق‌ها را با پشت شست به فندق دیگر بزنند، چنان‌چه در موردی موفق نشد از همان مرحله نوبت را به دیگری می‌دهد تا بازی پایان یابد

بازی، گونه‌ای بازی بی‌کلام که تفهیم مطلب در آن به اشاره صورت می‌گیرد. «پانتومیم»

بازی، گونه‌ای بازی دو نفره، ممکن است چند نفر نیز شرکت کنند، از بازیکنان یکی با دو دست روی خود را می‌پوشاند و چشم‌هایش را می‌بندد، نفر دوم روبروی وی قرار گرفته با تلنگر به پشت دستش زده، بلافاصله یکی از انگشتان خود را (به اختیار خودش) راست می‌کند، بازیکن اولی نیز پس از اصابت تلنگر به پشت دستش باید بلافاصله دست از چشم و صورت خود برداشته به هر دست یک انگشت خود را راست کند، اگر انگشت راست شده طرفین یک‌گونه نباشد، مثلاً یکی به نصر نشان دهد و آن دیگر خنصر نفر اولی کماکان روی خود را بپوشاند و نفر دوم تا وقتی که تلنگر خورده به فراست دریابد که حریف کدام انگشت را بلند خواهد کرد که همان انگشت را به حریف بنمایاند، تلنگر خواهد زد، اگر انگشت راست شده طرفین یک‌گونه باشد، تلنگر خوری به نفر دوم می‌رسد، به همین ترتیب بازی بین دیگران نیز ادامه می‌یابد بازی، گونه‌ای بازی گروهی که با توپ دستی انجام می‌شود. هر یک از بازیکنان چاله‌ای که ظرفیت توپ دستی را داشته باشد به نام خود می‌کنند و دو سه

چال اضافی هم‌کنده می‌شود، سپس طرف دیگر میدان خط بازی رسم می‌شود. با قرعه نفرات مقدم و مؤخر انتخاب می‌شوند. نفر مقدم سر خط قرار گرفته توپ را به هدف یکی از چال‌ها می‌اندازد، اگر وارد چال شد، صاحب چال باید به توپ‌انداز از سر خط تا پای چال کول بدهد، اگر وارد چال نشد توپ‌انداز از بازی خارج می‌شود، اگر توپ به یکی از چال‌های اضافی افتاد، بازیکنان باید میدان را با دو رفت و برگشت طی کنند و توپ‌انداز مجبور است خود را به توپ رسانیده، بازیکنان را هدف کند، اگر اصابت کرد، اصابت‌شده باید کول بدهد، اگر اصابت نکرد توپ‌انداز از بازی خارج می‌شود

kamarband bâzi	کمربندبازی	بازی، گونه‌ای بازی گروهی، از حیث قواعد شبیه عرقچین بازی، نک:
čələnqâj bâzi	چلنغاج بازی	عرقچین بازی
čarxi revâni	چرخي رواني	بازی، نوعی بازی با گوی، زدن توپ بر زمین و در هر چند بار جستن توپ
		یکبار دور خود چرخیدن و کوفتن بر آن
zəlzələxe: mošəlləxe:	زلزلخه مؤشلخه	بازی، نوعی بازی گروهی، در یک خط چند نفر به صف می‌ایستند در حالتی که هر دو دست خود را به پشت گذارده، یکی از کف‌های دست را رو به بالا باز نگاه داشته باشند، یک نفر از بازیکنان که قبلاً با قرعه انتخاب شده است مهره یا قطعه سنگ مشخصی را به دست گرفته و به بازیکنان نشان داده و پشت صف می‌رود و پشت صف می‌رود و به راه می‌افتد و متوالیاً می‌گوید «زلزلخه مؤشلخه آدویه با گرمالته» و با هر ریتم این جمله آن مهره یا سنگ مشخص را به کف دست یکی از آنان می‌گذارد، آن عضو که مهره در دستش قرار گرفت باید فی‌الفور از صف جدا شده و بگریزد، یاران دو طرف او نیز موظف‌اند بدون آن که از صف خارج شوند به اشاره‌ی ضربتی به شخص فراری توجه دهند که اگر اصابت کرد فراری می‌باید به صف بازگردد و اگر اصابت نکرد تا آخر میدان که با خطی مشخص شده است بدود و پشت آن خط قراردادی بایستد. بازی به همان ترتیب با نفرات دیگر ادامه می‌یابد تا وقتی که همه جز یک نفر گریخته باشند، نفر باقی‌مانده بازنده محسوب است و می‌باید همه‌ی برندگان را به کول گرفته از خط آخر میدان به خط اول انتقال دهد (با این بازی هوشیاری و چالاکي و قوت تن تمرین می‌شود)
čarxi	چرخي	بازی، نوعی گوی بازی، زدن توپ بر زمین و به هر حرکتی یکبار به دور خود چرخیدن و این کار را پیش از آن که توپ بر زمین بغلتد تکرار کردن، آن که بیشتر توفیق یابد، برنده است
piš ə riš	پیش ریش	بازیکنی که در بازی نوبت دوم با اوست
vəlvələ	ولوله	بازی گوش، بی‌قرار، آتش‌پاره
be:s	بئس	باش
xâyə dâr	خایه دار	باعرضه و جریزه، کارآمد، مشکل‌گشا
čâ'l bâq	چائي باغ	باغ چای، کشت‌گاه چای
dəsti bâq	دستي باغ	باغ و سبزی‌کاری دم‌دستی، در حیاط خانه
jâjim	جاجیم	باخته‌ای از پشم و ابریشم

pâč ə bâqâlâ	پاچ ٚ باقلا	باقلا، گونه‌ای باقلا که بوته‌اش رونده است و از حاصلش باقلاقاتوق درست می‌کنند
bâqələ	باغلا	باقلائی پیچی و رونده، نوعی دیگر که دارای ساقه رونده نیست و بوته‌ای است با دانه‌های دولپه‌ای و پهن و ناخنکی زرد رنگ بر سر هر دانه "مازندرانی باقلا" خوانده می‌شود
pərvâ	پروا	باک
bâl	بال	بال پرنده، هم‌چنین دست از کتف تا سر انگشت میانی، آستین
jor	جور	بالا
bujo:r	بوجور	بالا
jinjir ə sar	جین جیر ٚ سر	بالاترین جای شاخه نازک درخت "لچه"
tappə	تپه	بالاترین سطح بلند هر چیز در «کۆلاتپه، تپه کلاه»
kamar bæ jo:r	کمر بجور	بالاتنه
bəjor das	بجوردس	بالادست صدر مجلس و محفل
nâz bâləš	نازیالش	بالش زیرسری
bâləš	بالش	بالش، متکا
qâpâs	غاپاس	بامب، توسری
qâpâs ze'n	غاپاس زن	بامب‌زدن، توسری زدن
subiye	سۆبییه	بامداد
sobe sar	سۆب ٚ سر	بامدادان
katkâtâs	کتکتاس	بانگ ماکیان پس از تخم کردن
vâ	وا	باید، میل، خواست، هم‌چنین پیشوند تبدیل، باد، باز، از پیشوندها که افاده مفاهیم مختلف می‌کند
vâsti	واستی	بایستی، خواست، ضرورت
xukulə	خۆکۆله	بچه خوک
kutə	کۆته	بچه کوچک، توله: «ساکۆته» = بچه سگ، در کوهستان به بچه اطلاق می‌شود
zây	زای	بچه، فرزند
zâk	زاک	بچه، فرزند
dəpejdəpej	دیچ دیچ	بحبوحه، گرماگرم
alâv	ألاو	بخار
bo:q	بوغ	بخاری که بر ردی شیشه بر اثر سرما یا گرما می‌نشیند، بوخور، هم‌چنین بوق

uxus	اوخۇس	بختک
kum	کۆم	بخش بالای لگن خاصره، زیر تهیگاه
nəkār	نکار	بخش کاشته نشده، کار انجام نیافته
qorēmâ kudən	غۆرما کۆدن	بخش کردن مال بدهکاران میان بستانکاران
čarčar	چرچر	بخور بخور، وفور نعمت
baxyə	باخیه	بخیه
kuk ze'n	کۆک زئن	بخیه زدن
kuk	کۆک	بخیه، دوخت موقت لبه های دو قطعه پارچه، تحریک
kustepi:r	کۆستپیر	بد ذات، سازش کار
syâ pâ	سیا پا	بد قدم
kâpiti	کاپیتی	بدبیاری
səpələšk	سپلشک	بدبیاری
pələšk	پلشک	بدبیاری
fak	فک	بدبیاری، نکبت، ادبار، بیرونقی
hiz	هیز	بدچشم نسبت به جنس مخالف
bəd ang	بد آنگ	بدخلق، بدخو
bəd haybərə	بدهاییره	بدقیافه
fâdâfâgir	فادافاگیر	بده بستان
lâl lâlêki	لال لالکی	بدون تکلم، با ایماء و اشاره تفهیم کردن
dânəšan	دانشان	بذری که دانه به دانه با دست نشانده و کاشته می شود
vâbištə	وابیشته	بر آتش سرخ شده
kun dəmaj kudən	کۆندمچ کۆدن	بر جای خود بی قرارانه جنبیدن و پس و پیش شدن، نشسته جابه جا شدن
vâ:jə	واجه	بر جای طبیعی خود است فی المثل «میوه بر شاخه است»، مق: «فوجه» به معنی ریخته، در جای خود فرو ریخته، فرود از جای خود
movâzi	مؤوازی	بر دهستان ها و آبادی هایی اطلاق می شد که در بخش های مرکزی رشت و دیگر بخش های آن قرار داشتند بین ارتفاعات غربی و جنوبی شهرستان ها و دریا مجاور دافچا و مرداب انزلی و از پسیخان در غرب تا کیسوم در شرق
uxuftən	اوخۇفتن	بر روی کسی یا چیزی هوار شدن، مسلط شدن
zâk ə zuk	زاک زۆک	بر و بچه
jəbəl məbəl	جغل مغل	بر و بچه

zək ə zay	زک زای	بر و بچه
atik patik	اتیک پاتیک	بر و بچه (کوچولو موچولو)
dim ə par	دیم پر	بر و رو، سر و صورت
ru	رؤ	بر، روی، صورت، «میز رؤ» = روی میز، بر میز، «رؤ بیگفت» = چهره پوشاند
kallə bə kallə	کله بکله	برابر
bəra:r	برأر	برادر
mard ə bərâr	مرد برار	برادر شوهر
da'i	دائی	برادر مادر
nâberâri	نابرداری	برادر ناتنی
bəra:r zâ	برأرزا	برادرزاده
fugurdəstən	فؤگوردستن	برافتادن، واژگون شدن
vâprâštən	واپراشتن	برافراشتن
dəftâštən	دفراشتن	برافراشتن در مکانی، پایه مضارع: dəfrâz
vâbiškâne'n	وابیشکانئن	برافروختن
vâbiškəstən	وابیشکستن	برافروخته شدن آتش
fugurdâne'n	فؤگوردانئن	برانداختن، واژگون کردن
dəder ze'n	ددر زن	برای تکپیرانی یا تکخوری غیبت ناگهانی کردن، جیم شدن «عامیانه»
xure:	خوره	برای خود
vâquštən	واغوشتن	برآوردن آب از چاه، پایه مضارع: vâquz
buzbâz	بؤzbaz	بزیاز، آن که برای جلب توجه غیر، چاپلوسی یا کارهای شوخ طبعانه کند
šaft	شفت	برجسته و کرکدار، نام ناحیه ای در غرب گیلان از توابع فومن
učinâstən	اؤچیناستن	برچیده شدن و انحلال محفل و مجلس یا انجمن و اجتماع
uče'n	اؤچئن	برچیدن
virišten	ویریشن	برخاستن، پایه مضارع: viriz
virizâne'n	ویریزانئن	برخیزاندن
usâdən	اؤsaden	برداشتن
vərzâ kâr	ورزاکار	برزگر، متصدی شخم و شیار با گاواهن
barzigər	برزیگر	برزگر، مزدبگیر
vərzâ kâri	ورزاکاری	برزگری، ورزا رانی برای شخم
qâč	غاچ	برش

dâlbûr	دالبور	برش کنگره‌ای یا لبه کنگره‌ای دیوار یا مصنوعات
vâbin	وابین	برش، قاچ
xâj	خاج	برش، قاچ، صلیب
bištən	بیشتن	برشته کردن، بر آتش سرخ کردن
varf	ورف	برف
bəlg	بلغ	برگ
valg	ولگ	برگ، ورگ هم گفته می‌شود
vâgêrdâne'n	واگردانن	برگرداندن، بازگرداندن، این‌رو و آن‌رو کردن، بالا آوردن
vâgiftən	واگفتن	برگرفتن، برداشتن از روی چیزی، پایه مضارع: vâgir
do:je'n	دوجئن	برگزیدن بهترین. پایه مضارع: دوجین do:jîn
do:jîn	دوجین	برگزیدن، انتخاب احسن
dom ə gâv	دوم گاو	برگه، قرینه
bəlgə	بلغه	برگه، نشانه
rismân bâzi	ریسمان‌بازی	برنامه‌هایی که بر روی طناب از جانب دارباز اجرا می‌شود (آکروبازی)
zo:rəs ə bəj	زورس بج	برنج زودرس
bəj	بج	برنج، از جمله ارقام تجارتي آن: چمپای زودرس یا گرم، چمپای دیررس، پيله چمپا، سیاچمپا، دؤمدار، گۆله چمپا و انواع رسمی: آقایی، بوبو، گرده و انواع صدری، بیدم، دمسياه، دم سفید، مولایی، عطری، موسی طارمی، انواع غریبه و انواع بی‌نام: سرد، شاهی، عنبربو
mowlâ'i	مولائی	برنج، از گونه مرغوب، بذر این برنج را از نجف آورده بودند و به نام «مولا» منسوب کردند
bubu	بؤبؤ	برنج، گونه‌ای از برنج رسمی
pile: čəmpâ	پيله چمپا	برنج، گونه‌ای از غول چمپا، درباره چمپا، نک: واژه چمپا
musâtârəmi	مؤساتارمی	برنج، گونه‌ای برنج
gul ə qəribey	گؤل غریبی	برنج، گونه‌ای برنج بی‌نام
syâdum	سیادوم	برنج، گونه‌ای برنج صدری عالی
čəmpâ	چمپا	برنج، گونه‌ای برنج که چنپا هم خوانده می‌شود، با نام‌های زیر شناخته می‌شود: زئورس، زؤدرس، شش‌رس، شصت روزه‌رس، گرم بج. ارقام تجارتي چمپا: اکۆله، نمدار چنپا، سیاچمپا، گؤل چمپا و چنپای تراش داده کارخانه‌ای که باب بازار روسیه بود با نام خانسکی

binâm	بینام	برنج، گونه‌ای برنج متوسط
âkulə	آکوله	برنج، گونه‌ای برنج مرغوب
qaribey	غریبی	برنج، گونه‌ای برنج مرغوب‌تر از چمپا
rasmi čənpâ	رسمی چنپا	برنج، گونه‌ای برنج مرغوب‌تر از چمپا
nəmdâr ə čənpâ	نمدار چنپا	برنج، گونه‌ای چمپا، نک: چمپا
gul ə čəmpâ	گول چمپا	برنج، گونه‌ای چمپای شصت‌رس
syâ čəmpâ	سیا چمپا	برنج، گونه‌ای چمپای نامرغوب
nâmnâre	نامناره	برنج، نام دیگر برنج بی‌نام
barənj	برنج	برنز، نوعی فلز
fuče'n	فوجئن	برهم نهادن فی‌المثل: پلک فرو بستن
bəra:ndə	برآنده	برهنه
kiya biya	کیا بییا	برویا، جاه و جلال
vâbe'n	وابئن	بریدن
be:n	بئن	بریدن
xâjxâj	خاجخاج	بریده بریده
dorsəstən	دورسستن	بریده شدن از میان بر اثر فشار، بی‌تاب شدن از خستگی، فرو ریز شدن طاق
ubinâstən	اوبیناستن	سقف، پل و نظایر آن. پایه مضارع: dorsəft
tab ə dâne	تب دانه	بریده شدن چیزهایی مانند شیر، ماست
buz	بوز	بریده باریکی از روپوش ضریح اماکن متبرک، یا شال سبز سیدی نظرکرده که برای رفع بیماری به مچ دست بیمار بسته می‌شد
təl ə âb	تل آب	بز، هم‌چنین پاشنه پا، پاشنه کفش
pile:	پيله	بزاقی که بی‌اختیار از گوشه لب جاری شود
kla	کلا	بزرگ
pillə	پيله	بزرگ: کلاروقستاق = روستای بزرگ
bal	بل	بزرگ، رشد کرده، بالغ
bəzək	بزک	بزرگ، شعله: بل گۆش = گوش بزرگ، بل = ول
čosân fusân	چوسان فوسان	بزک و آرایش تند
bəzangâh	بزنگاه	بزنگاه، محل مناسب برای تعرض
vas	وس	بس

vastə	وسته	بس است
jâjigâ	جاجیگا	بستر، جای خواب، استراحتگاه
jigâ	جیگا	بستر، رختخواب، جایگاه، نهانگاه
jəbəstən	جېستن	بستن یا به رشته یا به زنجیر، پای به فلک بستن
dabəstən	دبستن	بستن. پایهٔ مضارع: دبېد dabəd
abrošum gul	اُبروْشوم گول	بسته ای از تارهای ابریشم با وزن مشخص که واحد شمارش "گل ابریشم" = بستهٔ ابریشم" است
dabədvābəd	دبېد وابد	بسته بندی، زد و بند
dabəstəkâ	دېستکا	بستهٔ کوچک
zoqqu:m	زوْغوم	بسیار ترش و زننده، نک: زاغوم، زاغوب هم گفته می شود
aždəm	اژدم	بسیار شور و پرنمک
ahattore:	اَهتوره	بسیار به جا، این شد حسابی
šâplâx	شاپلاخ	بسیار چاق با عضلات سست و شل
dowri	دوْري	بشقاب بزرگ
bulut	بوْلوت	بشقاب بزرگ بیضی شکل
pustə iškeni	پوسته ایشکني	بشکن زنی
čârpər	چارپر	بطری چهاربر، چهارگوش
doxtərəki	دوْختَرکي	بکارت، دوشیزگی
dəkaš fâkaš	دکَش فاکش	بکش و واکش، کش و قوس
məkâbaj	مکابج	بلال
bâbâ gəndam	باباگندم	بلال
bumdan	بوْمدان	بلد، راهنما
ušum	اوْشوم	بلدرچین، وشم، مرغ بدبده
fubardən	فوْبردن	بلعیدن، فرو بردن
râst a kudən	راستأ کودن	بلند کردن، برافراشتن
buluk	بوْلوک	بلوک، هم چنین بیلچه، کج بیل
šâtâmâs	شاتاماس	بلید، پخمه، نک: شامسکته
səfâlsar	سفالسر	بنا با پوشش سفالی
lat ə sar	لَت ّ سر	بنایی با پوشش از لت، نک: لت
bonjâq	بوْنجاق	بنجاق، قباله

pišani vâčin	پیشانی واچین	بند انداز
udâštən	اوداشتن	بند آمدن باران یا برف
varbënd	وربند	بند قنداق
dârbâz	دارباز	بندباز، ریسمان باز، اکروبات محلی که با برپاداشتن دستگاه بندبازی بر طنابی که به ارتفاع سه یا چهار متر از زمین بین دو پایه کشیده شده است، شیرین کاری‌هایی به نمایش می‌گذارد: جست و خیز به عقب و جلو، نشست و برخاستن با جهش، گام برداری بر روی طناب با دیگ مسی که به جای کفش به پا می‌کنند، کشیدن گوسفند بالای دستگاه و ذبح آن بر روی طناب و هم‌چنین عملیات ژیمناستیکی
lâfənd bâz	لافند باز	بندباز، نک: ریسمانباز
lâfənd bâzi	لافندبازی	بندبازی، ریسمان بازی، از برنامه‌های جشن‌های روستایی که پس از برداشت محصول با ساز و نقاره اجرا می‌شود «اکروباسی»
vâna'n	وانان	بندکردن، وانهان هم گفته می‌شود، پایه مضارع: vâne
biniš	بینیش	بنشین
čars	چرس	بنگ حشیش
pâkâr	پاکار	بنیاد ساختمان، پادو، تحصیل دار، زیربنا
pišâšu šo'n	پیشاشو شوئن	به استقبال روز مخصوص یا روز عید رفتن، فریضه و سنتی را پیش از روز مقرر انجام دادن
yavâšəki	یواشکی	به آهستگی
učukəstən	اچوکستن	به بالا چسبیدن مانند چسبیدن زبان کوچک به بیخ حلق
ugir kudən	اوغیر کؤدن	به بالا نگه داشتن چیزی به وسیله اهرم
vâhil ə bo'stən	واهیل بوستن	به بی‌امیدی مبدل شدن، به دل‌نگرانی مبدل شدن، به هول‌زدگی مبدل شدن، در گیلکی گویند: «می دیل واهیل بو» = شوق باخته شد دلم، دلم امید آمدنش را از دست داد، دلم به هوا و هراس دچار شد
bə čānə giftən	به چانه گیفتن	به پرگویی واداشتن
pər a da'n	پرا دان	به پرواز درآوردن، آزادی دادن، به حال خود گذاشتن
forâdən	فؤرادن	به پیش راندن، پایه مضارع: f or ân
tir ze'n	تیر زئن	به تیر زدن، فواره و جهیدن، جرقه پراندن
jângi	جانگی	به جان سوگند، «تی جانگی» = به جانت سوگند
jâ bə jâ bo'stən	جابجا بوستن	به جای خود قرار گرفتن

miyâl âmon	میال آمون	به چنډش آمدن، مسمئز شدن
hačel da'n	هچل دان	به چنگ حریف دادن، به ناخواه از دست دادن، مفت از دست دادن
dəxrāštən	دخراشتن	به چنگ و دندان آسیب رساندن یا به وسیله‌ای خراش دادن
dəxrâš	دخراش	به چنگ و دندان آسیب رسانده یا به وسیله‌ای خراش دهنده
če:	چه	به چی، چی را: "چه مأنه" = به چه شبیه است، "چه اؤسادی" = چی را برداشتی
vâ:da'n	وا دان	به حال خود گذاشتن، ول کردن
bə qəvâm âmo'n	به غوام آمون	به حد مطلوب پخته شدن
futurkâne'n	فوتورکائن	به حمله غافلگیرانه واداشتن
uturâne'n	اوتورانئن	به حیرت زدگی دچار کردن
jivištən	جیویشتن	به در رفتن بی سر و صدا، جا تهی کردن
dərâz a kudən	درازا کؤدن	به درازا کشانیدن، دراز کردن
dəm âmo'n	دم آمون	به دم آمدن، در دم آمدن یا دم کشیدن چای و چلو و نظایر آن
dukuše'n	دوکوشئن	به دم درکشیدن، هورت زدن
dov a da'n	دووا دان	به دو انداختن و هم‌چنین تعقیب کردن
bərâ dəkəftən	برا دکفتن	به راه افتادن
râ dəkəftən	را دکفتن	به راه افتادن
bərâ dəgâdən	برا دگادن	به راه انداختن
bəru ze'n	به روزئن	به رخ کشیدن
susu da'n	سوسو دان	به رخ کشیدن، حسرت برانگیختن، به چشم کسان کشیدن
vâkâštən	واکاشتن	به ردیف چیدن، کنار هم ردیف کردن، پایه مضارع: vâkâr
pillâ kudən	پیلا کؤدن	به رشد رسانیدن، بزرگ کردن، پرورش دادن
pâzâri	پازاری	به رنگ پادزهر (زرد نزدیک به سرخ)
susəni	سوسنی	به رنگ سوسن
jənəha'n	جنهان	به زیر چیزی نهادن، جنئان هم ادا می‌شود
bijir	بیجیر	به زیر، به پایین
jəda'n	جدان	به سختی بار کردن، متلک گفتن، طعنه زدن
ti sər gi	تی سرگی	به سرت سوگند
jo:râ	جؤرا	به سوی بالا
fâčəməštən	فاچمستن	به سوی جلو خم شدن، دولا شدن

fâkəše'n	فاکشئن	به سوی خود کشیدن
čapari	چپري	به شتاب، چاپاری
bəsu dəgâdən	بسؤدگادن	به صرافت انداختن، به هوس انداختن
pa:n ə pa:nâ	پان ~ پانا	به صورت گسترده، هم‌چنین پهن پهن که گونه‌ای از مرکبات تیره ترنج است که دو نوع آن در شمال دیده می‌شود: نوع اول به درشتی به، پهن شده مانند کوفته شده، به رنگ زرد روشن، با پوست کلفت و قسمت دورنی ترش، نوع دیگر در رأس دارای پستانک بزرگ و در قاعده مقعر به شکل بشقاب که به همین اعتبار «ته‌بشقابی» هم خوانده می‌شود
qalam kudən	غلم کؤدن	به ضربتی قطع کردن
sar eškən	سر إشکن	به قدر سهم سرانه
qavâm amo'n	غوام أمؤن	به قوام آمدن
orgâdən	أرگادن	به قوت حواله کردن سیلی و مشت یا صدا و آواز، به صورت گسترده آویختن، درافکندن، پایه مضارع: اؤرگان: orgân
ke:	که	به کی، به چه کسی، چه کسی را
bə gəz a da'n	به گزا دان	به گزش و گرفتاری دچار کردن، باعث گرفتاری و زحمت شدن، به خطر انداختن
vâkudən	واکؤدن	به مقصد رساندن، هدایت کردن
tuk a giftən	تؤکا گیفتن	به منقار گرفتن، غالباً در مورد پرندگانی گفته می‌شود که هدف قرار گرفته ولی تیری به آنها اصابت نکرده: «بتؤکا گیفت»
fil	فیل	به نخ کشیده شده، فیل
dərz a giftən	درزا گیفتن	به هم دوختن حاشیه دو قطعه پارچه، کوتاه آمدن، سر به هم آوردن موضوع
taləf	تلف	به هوای، به دنبال، در فرستادن کسی برای دعوت یا احضار کسی یا کسان، یا در رفتن به هوای کسی برای منظوری خاص، یا آمدن به سوی کسی برای جلب یا راهنمایی
sar o sâ mân da'n	سر و سامان دان	به انجام رسانیدن، ترتیب نهایی کار را دادن
bo:nə	بؤنه	بهانه
bo:nə giftən	بؤنه گیفتن	بهانه‌جویی کردن
vâze'n	وازنن	به پا کردن کفش افزار، کفش پوشیدن
qâq	غاغ	بهت‌زده، مات هم‌چنین نفر ذخیره دریازی گروهی
zyâdê	زییاده	به جای عدد سیزده، در شمارش به زبان می‌آورند

vərâye	ورایه	به جز، غیر از
vâsi:	واسی	به خواست، به میل، به خاطر، برای
vâpaxtən	واپختن	به دم آمدن پختنی‌ها، به پخت رسیدن، از خامی به در آمدن
narm a kudən	نرمأ کۆدن	به راه آوردن، آماده سازش کردن
vâfil a kudən	وا فیلاً کۆدن	به رشته یا قلاب کشیدن آویختنی‌ها را
ba:rə	بأره	بهره، سود، نصیب
šeylân kaše'n	شیلان کشن	بهره‌مند شدن فراوان، شکم از عزا درآوردن
šeylân	شیلان	بهره‌مندی مفرط از هر کار به‌ویژه در سور و سرور
fâtərân'n	فاترانن	به شدن به پیش راندن، هل دادن، به هزیمت واداشتن
mat	مأت	به قوام آمده، غلظت یافته
kuk kudən	کۆک کۆدن	به کار انداختن، به حرکت درآوردن، تحریک
pâk ə čina	پاک~چینا	به کلی چیده و جمع‌آوری شده، روفته و صاف شده
besâr	بسار	بهمان (در فلان و بهمان)
lâf dægâdən	لاف‌دگادن	بهم‌زدن جمع، تفرقه‌انداختن
orše'n	اؤرشن	بهم‌زدن، درهم کردن، پایه مضارع: oršin
čukâčuk	چۆکاچۆک	به هم پیوسته و متصل به یکدیگر
dorše'n	دؤرشن	به هم زدن به قصد اختلاط. پایه مضارع: döršin
oršin doršin	اؤرشین دؤرشین	به هم ریخته، درهم و برهم، آشفته
bu kəše'n	بۆ کشن	بو کشیدن، استشمام
buttə	بوته	بوته
xarza:rə	خر زاره	بوته و گل خر زهره
asb ə vâš	اسب~واش	بوته‌ای است پهن‌برگ که از دم‌برگش مایه شیرمانندی می‌تراود که از آن جهت نرم‌کننده شکم به‌ویژه برای اسب استفاده می‌شود
xač	خچ	بوته‌ای است مانند شمشاد دیر رشد با برگ‌های ضخیم و شفاف و همیشه سبز به شکل کف دست داندانه‌دار با دندانه‌های متقارن و نوک‌تیز، با نام علمی: <i>Ilex aquifolium</i>
		ارتفاعات "دره پشت" و "کهدم" فراوان بود، در زمین‌های آهکی و مرطوب پای ارتفاعات دیده می‌شود، با نام چخ čəx هم‌چنین خاس xās هم شناخته می‌شود
čəx	چخ	بوته‌ای است مانند شمشاد دیررشد با برگ‌های شفاف، نک:خچ، با نام علمی:

xerâbê	خرابه	بوته‌زارهای آباد نشده و قابل عمران، ویرانه
ri:tə zâr	ریشه زار	بوته‌زاری از بوته‌های پرشاخهٔ دندانه‌دار و رونده
ri:tə	ریشه	بوته‌هایی با شاخه‌های دندانه‌دار و رونده که مانع عبور و مرور می‌شود
dalaraj	دله رج	بوتهٔ خارج از ردیف کاشته شده، فرد خارج از صف و خط
dâr ə bâqələ	دار ٚ باغلا	بوتهٔ روندهٔ باقلا، کرمی که درون دانه باقلا آشیانه می‌کند
bo:q	بوغ	بوخور، بخار
bo'n	بؤن	بودن
čoqondar burâni	چوغۇندەر بۆرانی	بورانی از چغندر پخته و ماست و آب، سیر و نمک و فلفل
ku'i burâni	کۆئی بۆرانی	بورانی از کدو
kub	کۆب	بوریا، حصیر
âbâdâni baq	آبادانی باغ	بوستان
mâčči	ماچی	بوسه
xuš a da'n	خۇشا دان	بوسه دادن، بوسیدن
xuš	خۇش	بوسه، خوش
mâčči	ماچی	بوسه، ماچ
mâčči da'n	ماچی دان	بوسه‌دادن
ruftin	رۇفتین	بوم، جغد
kur ə ququ	کۆر ٚ غۇغۇ	بوم، جغد
âftâb kudən	آفتاب کۆدن	بیرون آمدن یا درآمدن آفتاب پایان یافتن باران
pâpeti	پاپتی	بی‌شخصیت، آدم بی‌ارزش
bi kəllə	بیکلّه	بی‌شعور
âtəš bə jân	آتش بجان	بی‌قرار، شیدا
balang	بلنگ	بیل سه‌شاخ چنگال‌مانند
bimâr	بیمار	بیمار، بی‌مادر
havâ'i	هوائی	بی‌پر و پا، مصروع
julumbu:r	جۆلۆمبۆر	بی‌سر و پا
jim ze'n	جیم زئن	بی‌سر و صدا و بی‌چیز غایب شدن
dorostə	دۆرۇسته	بی‌نقص، مقصود
bi	بی	بی، نفی و سلب، بدون ریشه مصدر «بی+ئُن = بریدن»، هم‌چنین: رود، در

اصطلاح جغرافیایی «بی‌پس و بی‌پیش» به فتح دوم دیده می‌شود:

«پس‌رود، غرب گیلان»، «پیش‌رود، شرق گیلان»

xuški	خوشکی	بی‌آبی، خشکسالی، بی‌بست
tatal	تتل	بی‌بنیاد، بی‌چفت و بند، سرهم بندی شده
mâ:fingi	مافینگی	بی‌بنیه، مستعد بیمار شدن، نحیف
vâškâftən	واشکافتن	بی‌پردن بیان کردن، کاملاً شکافتن
vâkəndən	واکندن	بی‌تاب از جای خود کنده شدن، بی‌قرارانه برخاستن و رفتن، بی‌اختیار کنده شدن
kenken	کنکن	بی‌تابی، لحظه‌شماری مصرانه، در تداول فارسی: «نعل بر آتش»، «کنکن کن» کۆدی کی اۆن خۆ گبأ درز بیگیره = لحظه‌شماری می‌کرد که او سخنش را زودتر پایان دهد، «نعلش بر آتش بود»، هم‌چنین گاهی با معنی تاب و تحمل به‌کار می‌رود
haššalhaf	هشلهف	بی‌ثبات
dangi məzâz	دنگی مجاز	بی‌ثبات، متلون، ناپایدار بر تصمیم خود
šetâl	شتال	بی‌چاشنی و بی‌مزه، نظیر طعم آب تالاب و مرداب و نی‌زار همراه با بوی پوسیدگی
xaft	خفت	بی‌حوصلگی، هم‌چنین واحد یک بسته از رشته‌های کنفی
bi pardəgi	بی‌پردگی	بی‌حیایی، پرده‌داری
be:x	بئخ	بیخ
kunə kudən	کۆنه کۆدن	بیخ پیدا کردن، ریشه‌کردن
fakâl	فکال	بی‌خاصیت
mang	منگ	بیخود شده از خود، مخمور
pat bəze:	پت بزه	بید زده، کرم خورده
læs ə bi:d	لس بید	بید مجنون
pat	پت	بید، هم‌چنین گردی که از بیدخوردگی حاصل می‌شود
yak sarə	یک‌سره	بی‌درنگ، بی‌وقفه، قطع و فصل نهایی
beydoq	بئیدوq	بیدق، بیرق
fakəstəni	فکستنی	بی‌رمق، بی‌مصرف، ضعیف
kəbč ə kâtil	کبچ کاتیل	بی‌ریخت در قسمت چهره، کج‌آرواره
mərâq giftən	مراغ‌گیفتن	بیزار بودن، کاری را آغاز نکرده خسته‌شدن، بی‌شوقی مفرط، به کراهت شدید

mərâq	مراغ	بیزاری سخت، نقیض شوق، غلت حیوان بر سبزه زار از فرط خستگی، هم چنین نک: سۆتۆرۆف
viš	ویش	بیش، جوش، لول
vištar	ویشتر	بیشتر
pâpite:	پاپیته	بی شخصیت، حقیر
nâkəs	ناکس	بی شخصیت، نااصل
pətyârə	پتیاره	بی شرم و حیا، سلیطه
sultij	سۆلتیج	بی شرم، بی حیا، در مورد "زن بی حیا" گفته می شود
vâhil	واھیل	بی شوق، بی امید، مبدل به نگرانی، این واژه در ارتباط با انتظاری بی ثمر ادا می شود، در فارسی گویند «چشم من در انتظارش سفید شد»، هول زدگی
xâyə	خایه	بیضه، تخم مرغ
paxmə	پخمه	بی عرضه
mâkât	ماکات	بی عرضه
kundorostə	کۆندۆرۆسته	بی عیب
bibənd	بی بند	بی قید، بی اعتنا، بی رسم و قانون
salandər	سلندر	بی کس و کار، خانه به دوش
gərbâz	گرباز	بیل فلزی با لبه مربع مستطیل
bulu	بۆلۆ	بیلچه، کودک توأم، دوبولو، چهار بولو یا چهار قلو، هر یک از کودکان توأم
kuntarkân	کۆن ترکان	بیماری اسهال در کرم ابریشم
xoru:se	خرۆسه	بیماری خروسه، "لارنژیت"
sefi:d mir ə noqli	سفیدمیر ~ نۆقلى	بیماری قارچی که بدن کرم را به صورت نقل درمی آورد و به فرانسه cardiné خوانده می شود
âtəšak	آتۆشک	بیماری مقاربتی
ləs ə mir	لۆسمیر	بیماری، گونه ای بیماری در کرم ابریشم که به فرانسه "Grasserie" هم گفته می شود، هم چنین بی رمقی وافر، زردمیر
abč	أبچ	بی مزه، بی چاشنی
pâvər	پاور	بی مصرف، ردکردنی
qəzanqortəki	غزنغۆرتكى	بی مقدمه، تصادفی، اله بختکی
səs	سۆس	بی نمک، هم چنین نام گیاهی است با نام علمی: coronilla orientalis از تیره

تال یا نیلوفرها که علاقه‌مند به زمین‌های آهکی است، دارای شاه‌ریشه عمودی با ریشه‌های فرعی سطحی، ساقه‌های باریک بالارونده با پستانک‌های مکنده، این گیاه دور شاخه بوته‌ها و دیگر گیاهان می‌پیچد و با مکنده‌های خود قسمتی از مواد حیاتی آنها را می‌مکد و از رشد آنها می‌کاهد، دارای گل‌های شیپوری ظریف به رنگ سفید یا آبی یا گلی است که در حاشیه گلبرگ‌ها رنگین‌تر جلوه می‌کنند، در فرهنگ فارسی با نام «پیچ شبدر» ثبت شده است. بعضی انواع آن در گیلان «یونجه‌واش» و نیز «نسرین‌گول» هم نامیده می‌شوند، هم‌چنین «تال‌گول» که دارای گل‌های سفیدرنگ به شکل لاله نوریس است، در یادداشت‌های قدیمی گیلان با معنی «جهاننده، گذارنده» که مشتق از مصدر «سپستن» است به‌کار رفته است

vini	وینی	بینی
hačin	هچین	بیهوده، فقط
ve:və	وئوه	بیوه
veyve	ویوه	بیوه
pur	پور	پُر
bəjâ ze'n	بجا زئن	پا اندازی کردن
pa	پا	پا: «دست و پا»، نگهبان و پاسدار: «خانه‌پا»، پا در بازی جمعی: «ایتا پا کم داریم»، فرصت و مساعدت: «پا بد اؤ کارا چاکونم = فرصتی به‌دست آید، آن کار را درست می‌کنم» pa bədə u kâr a čâkunəm
pâ bə jâ	پابجا	پابرجا، استوار
qâzəqân	غازغان	پاتیل بزرگ دسته‌دار
pâzâr	پازار	پادزهر، نوعی از آن را «حجراتیس» خوانند. گونه‌ای از این سنگ را از شکمبه بز کوهی به‌دست می‌آورند
pâtəng	پاتنگ	پادنگ
ša:ri	شاری	پارچه، گونه‌ای پارچه ابریشمی بافت گیلان که در کارگاه شعربافی تولید می‌شد و از جمله بافته‌های صادراتی هم بوده است
qəsab	غساب	پارچه، نوعی پارچه بافت گیلان که از تارهای غیر باریک ابریشم بافته می‌شد
šâl	شال	پارچه دستباف از پشم لطیف گوسفند و شتر و بز
šâləki	شالکی	پارچه ویژه پاک کردن برای خشک کردن ظرف‌های آشپزخانه
vâčortəstən	واچورتستن	پاره شدن چرت، نیم‌خواب شدن

orsəne'n	اُرسنئن	پاره کردن، گسلاندن
takəs takəs	تکس تکس	پاره پاره، شرحه شرحه
âbru	آبرو	پاروی قایقرانی
pâspâ'i	پاسپائی	پاسبانی محدوده یا چیز شخصی، نگهبانی، کشیک
pâs da'n	پاس دان	پاس دادن، نگهبانی کردن، پاسپائی
xuk pa'i	خوک پائی	پاسداری مزرعه برای دفع خوک
ko:rə	کوره	پاشنه در، شقیقه
sar ə ko:rə	سر کوره	پاشنه سر، شقیقه
pâkudən	پاکودن	پاک کردن
pâk a kudən	پاک کودن	پاک کردن
pâldu	پالدو	پالوده
pâtuk pâtuk	پاتوک پاتوک	پاورچین
pâbest	پابست	پایبند
pâ bər jâ	پابرجا	پایدار، استوار
pâgâ	پاگا	پایگاه، مقر
teq ə talə	تغ تاله	پایه یا دیواری که از دو جهت یا بیشتر با چوب و تخته ساخته شده و رویش با گل و آهک اندود شده باشد
tir ə dâr	تیر دار	پایه های دستگاه ریسمان بازی
pâstən	پاستن	پاییدن
pa'iz	پائییز	پاییز
jir	جیر	پایین
ləkât	لکات	پایین ترین نقش ورق در آس بازی، زن از طبقه پایین
kamar bijir	کمریجیر	پایین تنه
filpâ	فیلپا	پایه اصلی بنا
xar pâ	خرپا	پایه بلند و بزرگ بنا
pâyə	پایه	پایه بنا، ترکه درخت
tirəpâ	تیر پا	پایه دستگاه خراطی و نظایر که بر حسب استقرار دستگاه است
eskat	یسکت	پایه سه نوک چوبی، پایه ستبری از چوب با دو نوک یا سه نوک که در فاصله های معین برپا می دارند و الوار را بر روی آنها قرار می دهند. کت = نوک.

سه کت = سه نوک، هم چنین تخت

pəxtən	پختن	پختن
pe:r	پئر	پدر
zən pe:r	زن پئر	پدر زن
mard ə pe:r	مرد پئر	پدر شوهر
bâbâ	بابا	پدربزرگ
pile: bâbâ	پيله بابا	پدربزرگ، نیا
mxus	مخوس	پدید آمدن خال های ریز فلفل مانند بر بدن کرم ابریشم، بیماری مسری که به فرانسه Pebrine گفته می شود
pər ze'n	پر زئن	پر زدن، پریدن، پر گرفتن
pər iškən	پر ایشکن	پر قیچی، گره زدن و درهم کردن بال های پرندۀ برای جلوگیری از پرواز
pərâne'n	پر انئن	پراندن
pərtow	پرتو	پرتاب
tāv a da'n	تاؤدان	پرتاب کردن، به دور انداختن
čâpər	چپر	پرچین نازک و سبک
tondi	تؤندی	پر خاش، عتاب
pâčə gir	پاچه گیر	پر خاش جو، آن که ایجاد بهانه برای جدل و جدال کند
pərdâxt kudən	پرداخت کؤدن	پرداخت کردن، صاف و منظم کردن، جلا دادن
pərdə	پرده	پرده، حیا، حجاب
hasiri pərdə	هسیری پرده	پرده حصیری
li:sə	لیسه	پرده نازک و لزجی از قارچ که بر روی سرکه و آب غوره و ترشی ها بسته می شود
bimâr dâri	بیمارداری	پرستاری
hâjhâji	هاج هاجی	پرستو، چلچله
vapors vupurs	وآپؤرس و وپؤرس	پرس و جو
pərə siyâvušan	پر سیاووشان	پرسیاوشان، گیاه سایه پسند و رطوبت خواه که در حلقه چاه ها و آبریزهای کوهستان می روید، در طب تجربی محلی برای رفع ناراحتی های سینه به عنوان خلط آور به کار می رود نام علمی: polypo diaceae
vâperse'n	واپرسئن	پرسیدن
zebr o zərang	زبر و زرنگ	پر طاقت و چالاک
tapanj	تپنج	پر کردن سوارخ های دیوار فرسوده با مصالح مشابه

čilik ze'n	چیلیک زئن	پرگوئی کردن
bəj ə kar	بج کر	پرنده است، گونه‌ای مرغابی با سر و گردن و سینه سیاه متمایل به سبز، پهلوی زیر شکم سفید، پشت صورتی روشن و موج‌دار. نام علمی: <i>Nyroca marila</i>
abiley	أبیلی	پرنده مرغ انجیرخوار
morqâbi	مؤرغابی	پرنده، اردک وحشی
pâpâx	پاپاخ	پرنده، از پاشلک‌ها طالب علف‌زارهای آب‌گیر که خود را معمولاً از نظرها مخفی می‌دارد، به هنگام احساس خطر با صدای «پخ‌پخ» به پرواز شروع می‌کند و در پرواز با جیغ دور می‌شود، کم‌جثه و کوچک‌تر از «اییا»، پشت‌خرمایی با رگه‌های نخودی طلایی، کنار و نوک دمش اندکی سفید، خط روی سرش طولی برخلاف اییا که عرضی است، زیستگاه کنار مرداب‌ها و علف‌زارهای آب‌گیر، چمنزارهای مرطوب یا باتلاقی، در گیلان نامه با نام پارت گلسرخی <i>rose</i> معرفی گردیده بود. نام علمی: <i>gallinago gallinago</i> ، پاپاخ، نام از صدای پخ‌پخ خود گرفته است
sasak	سَسَک	پرنده، از پرندگان نغمه‌خوان است که طول جثه‌شان تا ۲۰ سانتی‌متر هم می‌رسد، اندکی فربه‌تر از بلبل با منقار ظریف، مشخصه دیگرش جنب و جوش است که به هنگام لانه‌سازی فزون‌تر جلوه می‌کند، لانه‌اش را به صورت معلق و آویخته می‌سازد، در پرواز چابک است منتها در ارتفاع کم. نام علمی: <i>agricola Acrocephalus</i> محیط زیست‌اش: نی‌زار، برنج‌زار، اماکن آبگیر پوشیده از گیاهان ساقه‌بلند
havâsil	هواسیل	پرنده، از پرنده‌های آب‌چر پابلند، دراز منقار، با گردنی دراز که هنگام پرواز بین دو شانه خود جمع می‌کند، بال‌هایش پهن و گرد است، دو گونه آن زمستان‌ها در نی‌زارهای مرداب‌های اطراف دریای کاسپین دیده می‌شود، گونه‌ای بزرگ با بال‌های راه‌راه سیاه و قهوه‌ای و پوششی پر خط و خال به هنگام پرواز به آهستگی و دشواری اوج می‌گیرد، در راه رفتن حالتی قوز کرده دارد، روزها از روشنایی بیزار است و در نی‌زار مخفی می‌گردد، غروب هنگام یا سپیده‌دم فعال می‌شود و تک‌زی است، در فارسی «بوتیمار» ش خوانند، نام علمی: <i>Botaurus stellaris</i> و گونه دیگر با جثه‌ای کوچک و پاهای نسبتاً کوتاه زردرنگ، منقار کلفت، پشت سیاه، شکم سفید، خاکستری بال که در پشت سر سه رشته پر دراز و سفید به صورت کاکل دارد، برعکس گونه بوتیماری به زیست دسته‌جمعی در نی‌زارها و بیشه‌ها راغب است، نام علمی: <i>Nicticorax</i>

		nicticorax
syâ salim	سیا سلیم	پرنده، با نام علمی: Haematopos ostralegus در پرندگان ایران صدف خور معرفی شده، نوعی پرنده آبی بلند پاست با پشت و سر و گردن و بال سیاه، دم و سینه سفید، زیر شکم سفید، چشم درشت و سرخ، منقار بلند و سرخ، پا کلفت
bâd xore	بادخوره	پرنده، بادخورک، پرنده ای است پر سر و صدا و هواگرد، بدن باریک، با پر و بال دودی مایل به سیاه، گلو سفید، بال دراز و داس مانند شبیه چلچله، در برابر تغییر هوا حساس. نام علمی: apus apus
kalə izgu	کله ایزگو	پرنده، بادکوبه ای مرغ، اردکی با جثه بزرگ غاز مانند، بزرگ تر از «پيله پوشت»، اردکی است زیبا با سر و گردنی سبز تند و شفاف، پرهای قسمت پایینی گردن و بدن سفید با نوارهای بلوطی رنگ بر سینه، پرهای شانه و شاه پرهای نخستین سیاه و زیتونی تیره، پاها صورتی رنگ، منقار قرمز با برآمدگی کوچکی در قاعده منقار، در پرواز آهسته بال می زند، در آب بیشتر تنه اش در آب فرو می رود، نام علمی: Tadorna tdorna این مرغ در کتاب پرندگان ایران با نام «تنجه» و در نشریه سازمان شکاربانی مربوط به «تالاب ها و پرندگان مهاجر»، مرغ بادکوبه ای معرفی شده است
sarət	سرت	پرنده، بزرگ تر از توکا، سیاه رنگ، جنگل زی، خوش گوشت
kākā'i	کاکائی	پرنده، پرستوی دریایی، در فارسی چلچله دریایی خوانده می شود، مرغی است با بال های بلند با رنگ طوسی روشن، سینه سفید، در انواع مختلف بومی و مهاجر، کوچک و بزرگ که نوع بزرگ آن از حیث جثه به بزرگی عقاب است با رنگ تیره که شبیه تر به «مرغ طوفان» است، در گیلان نوع بومی و مهاجر آن دیده می شود، نوع بومی آن که رغبتی به مهاجرت ندارد با نام های جغجغه، ماهی دومه، سیاه سر نامیده می شوند، با جثه ای کوچک و پرهای فوق سرشان سیاه رنگ و سه کنج کوچکی در گوشه چشم و صدایی خنده مانند در قالب صدای کاکاکا دارند که به همین سبب کاکائی نامیده می شوند، نام علمی: caspienne Sterne
roqan xorey	رؤغن خورئی	پرنده، پرنده ای کوچک و خپله، گردن کوتاه، با گلوی آبی. نام علمی: Motacilla cinerea
varkâčine	ورکاچینه	پرنده، پرنده جنگلی «قیچی منقار» که «قیچی توک» هم خوانده می شود، پرنده ای است اجتماعی و رام، دارای سر بزرگ، دم کوتاه، پر و بال به رنگ قرمز آجری با دم گاه روشن تر، منقار کوتاه و درشت که نوک آن متقاطع است و

		علامت مشخصه آن می باشد، پرواز سریع و موجی، زیستگاه جنگل و بیشه، بوته زارهای گیاهان تیره، در پاییز و زمستان در شمال ایران ظاهر می شود، نام علمی: <i>curvirostra Loxia</i>
â'il	آئیل	پرنده، پریشاخرخ، پرنده ای از دسته پابلندان با گردنی کوتاه، بال های نوک تیز، پر خاکستری زیر گردن و گونه و جای جای بال ها دارای لکه سیاه یا قرمز و زرد حنایی شفاف، محل زیست کنار رود دریا و بوستان ها، تابستان ها در گیلان ظاهر می شوند. نام علمی: <i>oriolus oriolus</i>
xutəkâ	خوتکا	پرنده، پونه ای مرغابی کوچک در فارسی جره اش خوانند، مرغی است آبی به رنگ خاکستری با نوار سفید روی بال ها، سبز چشم، سر قهوه ای با نوار سبز در طرفین، بر سینه خال های تند رنگ خرمایی، زیر دم در وسط سیاه، از دو طرف نوار سفید، جثه ۳۸ سانتیمتر بسیار چالاک، در کنار نی زار و آب های ساکن و مرداب زیست می کند، مهاجر است و اواخر تابستان گیلان می آید، مادینه این مرغ خاکستری مایل به قهوه ای است، پوشیده از خال های قهوه ای رنگ و بچه دوست می باشد، نام علمی: <i>Anas crecca</i>
rab išken	راب ایشکن	پرنده، توکا پشت بلوطی یا پشت زیتونی، حلزون خوار، پرنده ای است با نام علمی: <i>turdus philomelus</i> . رنگ پر در پشت قهوه ای زیتونی، زیر شکم مایل به سفید، ناحیه سر کمی زرد، پریده رنگ با خال های مایل به سیاه، چشم قهوه ای تیره، اندازه جثه ۲۳ سانتی متر، حوزه زیست همه جنگل های گیلان، بچه دوست و چالاک، بومی، نوع مهاجر آن هم اواخر پاییز دیده می شود، حلزون شکن
gižbəd	گیژبد	پرنده، توکای باغی
syâ naspar	سیا نسپر	پرنده، توکای سیاه خوش آواز، سهره، مرغی زیباست که در فارسی سهره «آوازخوان» اش می خوانند، پشت قهوه ای، سینه زنگاری، شکم سفید متمایل به زردی با خال های بادامی، چشم قهوه ای، منقار تیره در قاعده روشن، دوست دار درختستان های کم پشت و باغ ها، شکارچی حلزون ها با نام علمی: <i>Ericetorum = Turdus philomelos</i>
naspar	نسپر	پرنده، توکای سیاه، پرنده ای است جلگه ای و جنگلی و خوش آواز، رنگ پر سیاه با اندکی شفافیت، نوک زرد با پاهای قرمز رنگ، رنگ چشم سیاه، اندازه جثه ۱۲۴ سانتیمتر، حوزه زیست جنگل، بچه دوست، بومی و مهاجر آن در گیلان یافت می شود، نک: سیا نسپر، نام علمی: <i>Turdus ruficollis</i>

šākākā'i	شاکاکائی	پرنده، چلچله دریایی از گونه بزرگ
âbəkāk'â:i	آب ٔ کاکایی	پرنده، چلچله دریایی دارای بال‌های بلند به رنگ طوسی روشن، سینه سفید، مهاجر و بومی. گونه‌های بومی آن در گیلان به نام جفجغه، ماهی ذب، سیاسر، معروفند با فرق سیاه و شکنج کوچکی در گوشه چشم و صدایی شبیه «کاکا» که نام از صدایش گرفته. نام علمی: <i>larus canus</i>
jukuley	جوکولی	پرنده، حشره پرنده سبز رنگ که در تابستان به صورت گروهی ظاهر می‌شود
gizgiz	گیزگیز	پرنده، خروس کولی که پرنده‌ای است زیبا
kuf kar	کوف کر	پرنده، خوک، مرغی است دریاکناری، رنگ پر سفید با نوار سیاه، گردن سیاه، نوک خاکستری تیره، رنگ بقیه پرها قهوه‌ای تیره، چشم قهوه‌ای تیره، اندازه جثه ۴۶ سانتی‌متر، حوزه زیست آب‌های شیرین و راکد و نی‌زارها، بچه‌دوست، تنبل، مهاجر، فصل مهاجرت اوایل پاییز و اواخر زمستان با نام علمی: <i>Oxyara lencocephala</i> این پرنده که دارای سر بزرگ، بدن فربه و دم دراز نوک تیز و سیخ شده است، در کتاب پرندگان ایران با نام «اردک سر سفید» معرفی گردیده
syâ xudey	سیا خودی	پرنده، خوق‌تکای کوچک تیره‌رنگ، نک: خوق‌تکا، منقار آبی، سر و گردن و سینه و پشت سیاه، زیر شکم سفید
kəfāt	کفات	پرنده، در فارسی ابیا، پرنده‌ای است تیزپرواز با حرکت مارپیچی، نوک دراز، بال‌ها گرد، تک‌زی، رنگ پر در پشت قهوه‌ای و سیاه نامنظم با میانه‌های روشن، زیر شکم خاکستری با رگه‌های قهوه‌ای روشن، روی گردن و پس سر نوارهای سیاه عرضی، رنگ چشم قهوه‌ای تیره، اندازه جثه ۳۴ سانتیمتر، محل زیست مناطق جنگلی و مرطوب، چالاک، بچه‌دوست، مهاجر، اوایل پاییز تا اواخر اسفند ظاهر می‌شود، نام علمی: <i>Scolopax rusticola</i> نام فرانسوی: <i>Becasse des bois</i>
siti	سیتی	پرنده، سار
siyâ siti	سیا سیتی	پرنده، سار سیاه بی‌خال، زردمنقار، سیاه‌رنگ با جلای سبز و برنزی و ارغوانی، دم کوتاه و بال‌ها نوک‌تیز، منقار نوک‌تیز، پر و بال در زمستان با خال‌های زیاد، نام علمی: <i>Sturnus vulgaris</i>
âlimâlâ	آلیمالا	پرنده، عقاب ماهی‌گیر حرفه‌ای، پرنده‌ای است زیبا و شکاری، تیزبین و تندپرواز که به شکار ماهی مخصوصاً ماهی "سیم" رغبتی تام دارد، به همین سبب "سیمگیر" هم می‌خوانند، هم‌چنین "هما"یش می‌نامند. در گذشته

kəbut qār	کبوت غار	از این پرندۀ بیش از هزار دست در ساحل گیلان دیده می‌شد که بر درختان بلند جنگل‌های نزدیک به دریا آشیانه داشتند پرندۀ، غاز بزرگ‌منقار، هواسیل ارغوانی، مرغی است خاکستری‌رنگ پشت و روی بال‌ها و زیر دم کبود، بر فرق سر کاکل سیاه‌رنگ دارد که به هنگام خشم راست می‌شود، روی بال و زیر گردن از روبرو نوار سیاه‌رنگی دارد با جثه‌ای به طول ۹۱ سانتیمتر، متوسط طول دو بال در حال گسترده ۱۶۰ سانتیمتر، محل زیست دشت، کوه، آب‌های کم‌عمق، مهاجر و بومی آن در گیلان دیده می‌شود، فصل مهاجرت اواخر تابستان، نسبتاً تنبل و ترسو است ولی بچه‌دوست می‌باشد، سایر مشخصات ذیل واژه هواسیل آمده است، نام علمی: <i>Ardea purpurea</i>
siyâ šəlxat	سیا شلخت	پرندۀ، غاز سیاه، مرغی است ساحلی، رنگ پر و گردن و جلو سینه سیاه‌رنگ با حاشیه‌ای کم‌رنگ، نوک خاکستری دراز، پشت خاکستری دودی، شکم سفید، ناحیه دم و پاها نارنجی، چشم عسلی روشن، اندازه جثه ۴۳ سانتیمتر، حوزه زیست بیشتر آب‌های راکد یا ساحل باتلاقی و مناطق مرطوب، چالاک، مهاجر، فصل مهاجرت اوایل آبان، خروج اواخر اسفند، با نام علمی: <i>Anser albifrons</i>
təlxum	تلخوم	پرندۀ، قمری، از نوع کبوتران ظریف باریک‌اندام نوک‌نازک پرندۀ، کوچک‌ترین نوع یلوه است به جثه ۱۷ سانتی‌متری که با یلوه کوچک ظاهراً شبیه می‌نماید ولی جثه‌اش اندکی کوچک‌تر است با سطح پشتی خرمایی‌رنگ با نقش و نگار سفید و راه‌های عرضی سیاه و سفید در تهی‌گاه و منقار سبز بدون قاعده و کوتاه، گلو و سطح شکمی آن کبود. این پرندۀ مانند مرغ «بدبده و شم» غالباً در مزارع درو شده مرطوب و اراضی آب‌گیر پرگیاه دیده می‌شود و در دام شمشا مانند و شم‌گیران گرفتار می‌شود، نام علمی: <i>Porzana pusilla</i> و به زعم بعضی و شم‌گیران به سبب دیر جنبی «شله‌کا» نامیده می‌شود
kišmin jisk	کیشمین جیسک	پرندۀ، کیشمین جیر هم خوانده می‌شود، پرندۀ‌ای است ریزنقش و زیبا از نوع الیکا با پرهایی که یک‌دست به‌رنگ برگ شمشاد است با منقاری کوتاه و بسیار ظریف و چشم‌های سیاه، دم کوتاه سیخ‌شده به‌سوی بالا، بیشتر در لابه‌لای شاخه‌های شمشاد به‌سر می‌برد و زود به زود با جست‌های کوچک جابه‌جا می‌شود
zərd ə məlijay	زرد ملیجی	پرندۀ، گنجشک زردی شبیه به قناری، هم‌چنین نام آهنگ کهن و معروف

jinjiri jisk	جین جیری جیسک	پرند، گونه‌ای پرندۀ ریزنقش قهوه‌ای رنگ که در بوته‌های خاردار قرار می‌گیرد
šablarz	شبلرز	پرند، گونه‌ای پرندۀ مهاجر فصلی، پرندۀ ای است پا بلند، رنگ پشت قهوه‌ای روشن با خط‌های موج‌دار و زیاد، شکم سفید، قسمت گلو خاکستری کم‌رنگ و گردن و دم خرمایی‌رنگ دراز، نیمه مهاجر با نام علمی: Chlamyadatis nudulata در کتاب پرندگان ایران گونه‌ای از هوברה معرفی شده است
xutəkâ čiri	خۆتکا چیری	پرند، گونه‌ای خۆتکای ساحلی، جره
kumorq	کۆمۆرغ	پرند، گونه‌ای دراج یا هوברה با جثه درشت، پرهای دودی قهوه‌ای، پاهای بلند کلفت
barfəni	برفنی	پرند، گونه‌ای سهره بزرگ‌تر از گنجشک، سر و پشت و گردن آبی شفاف، پشت قهوه‌ای روشن، زیر شکم قهوه‌ای سیر، لانه‌دوست، ستیزه‌جو، خوش‌نغمه و خوش‌خوان. نام علمی: fringilla coelelebs
sefi:d qār	سفید غار	پرند، گونه‌ای ماهی‌خوار سفید و ظریف که در آبگیرها هم دیده می‌شود
səti:kər	سَتي گَر	پرند، گونه‌ای مرغ آبی از تیره مرژل، پرندۀ مهاجر با نام علمی Mercellus albellus، سفید با لکه‌ای سیاه بر تارک و اطراف چشم تا حد منقار
zoluzən	زۆلۆزن	پرند، گونه‌ای مرغ دریایی، پرندۀ ای است دریاکناری با منقار بلند و باریک به‌سوی بالا برگشته، رنگ پر سیاه و سفید، پاها آبی سربی، چشم سیاه، هنگام پرواز پاهایش از حدود دم تجاوز می‌کند، اندازه جثه ۴۳ سانتیمتر، حوزه زیست سواحل دریای آب شور و آب‌های راکد مناطقی که اندکی گیاه در آن باشد، چالاک، بچه‌دوست، بومی و مهاجر آن در گیلان یافت می‌شود، نام علمی: Recurvirostra avosetta در کتاب پرندگان ایران با نام لاتینی «آوست» معرفی شده است
pile: pošt	پیلەپۆشت	پرند، گونه‌ای مرغابی پشت‌پهن، مرغی است با سری به رنگ سبز براق که «کله‌سبز» خوانده می‌شود، گردن دارای طوقی سفید رنگ و باریک، سطح پشت‌پهن و خاکستری، سینه بلوطی، شکم خاکستری، دم سفید با شاه‌پرهای وسطی سیاه و برگشته، منقار زرد رنگ، طول متوسط ۵۰ سانتیمتر، چالاک و تیزپرواز، بچه‌دوست، انواع بومی و مهاجر در اوایل پاییز دیده می‌شوند. نام علمی: anas platyrhynchos
kərə morqâbi	کَرّ مۆرغابی	پرند، گونه‌ای مرغابی مهاجر با رنگ سیاه یک‌دست و شفاف با منقاری کبود

رنگ با خط الرأسی نارنجی روشن و برآمدگی در قاعده منقار، نام علمی:

Oidema nigra در کتاب پرندگان ایران با نام علمی: Melanitta nigra

شناسانده شده است

čubrâk	چوبراک	پرندۀ مرغ آبی، رنگ پر در سر مایل به سبز، گردن و سینه سفید، پهلوها قهوه‌ای بلوطی، چشم عسلی، اندازه جثه ۵۱ سانتی متر، حوزه زیست مرداب و آب‌های کم عمق، بچه دوست، چالاک، مهاجر، فصل مهاجرت اواسط آبان تا اواخر اسفند، گونه‌ای از آن "قاشق ترک" نامیده می‌شود که دارای منقاری کفچه‌مانند است. نام علمی: Anas Clypaeta
čangar	چنگر	پرندۀ مرغ آبی، رنگ سیاه خاکستری، پیشانی سفید، پا سبزرنگ، منقار سفید، چشم سیاه، جثه ۳۸ سانتی متر، حوزه زیست مرداب یا آب‌های راکد، شنا را بیشتر از پرواز می‌پسندد، بچه دوست، مهاجر، ورود اوایل پاییز، خروج اواخر زمستان، با نام علمی: fulica atra
mə'urə	منوره	پرندۀ مرغ بزرگ دریایی از خانواده کالکن با جثه بزرگ، منقار دراز و زرد، پوشش پر سفید با حاشیه سیاه، لکه‌های زرد بر گردن که کیسه‌های مخاطی از آن آویخته است، چشم کوچک و سرخ‌رنگ با حلقه زرد روشن در حاشیه آن، نام علمی: Pelecanus onocrotalus مرغ سقا یا شاه‌مرغ هم شناخته می‌شود
seyde	سیده	پرندۀ مرغ تک‌زی در آبگیرها، مرغی سفید پا بلند، کوچک جثه، نوک زرد و زیبا، علاقه‌مند به آبگیرها، مزارع برنج و برکه‌های کم‌آب، تک‌زی
suxtey	سوختی	پرندۀ مرغ کوکو، مرغ تک‌زی، باریک اندام، دم دراز رو به بالا، منقار نسبتاً کلفت و اندک خمیده، نام علمی: Cuculus canorus
âb ə qupil	آب غوپیل	پرندۀ مرغ ماهی‌خوار با پرهای یشمی و گردن دراز و لاکی، منقار دراز با نوک برگشته و تیز، چشم قهوه‌ای تیره. غالباً در محل تجمع یا مسیر ماهیان در کمین می‌نشیند. نام علمی: phalacro corax pigmaeus
mex tuk kar	مخ توک کار	پرندۀ مرغابی مردابی با منقار نوک تیز
gilânšâh	گیلان‌شاه	پرندۀ مرغی است خاکستری روشن با خال‌های قهوه‌ای، روی سر یک نوار قهوه‌ای به رنگ تند، زیر شکم و دم سفید، جثه ۴۸ سانتی متر، نسبتاً چابک با نوک دراز، محل زیست مرداب و کنار باتلاق‌هایی که دارای علف‌های کوتاه هستند، مرغی است مهاجر که در پاییز و زمستان در افریقا دیده می‌شود، حوزه زیست زمین‌های گلی ساحلی، پروازش با بال‌زدن‌های موزون، نوع ابرو سفید، گیلان‌شاه منقاری کوتاه‌تر از منقار خمیده گونه بالا دارد، نام علمی: "L"

lulə kar	لۆله کر	پرنده، مرغی است ساحلی، کاکل سیاه با پر و بال بلوطی سیر، رنگ پشت قهوه‌ای تیره، حاشیهٔ بال‌هاحنایی، شکم و زیر دم سفید، نوک خاکستری، چشم کبود روشن، اندازهٔ جثه ۴۲ سانتیمتر، حوزهٔ زیست آب‌های راکد، چالاک، بچه‌دوست، مهاجر، فصل مهاجرت اوایل آبان، خروج اواخر اسفند، با نام علمی: <i>nycora Aythya</i> چون در نی‌زارها می‌زید آن را «مؤرغ لۆله» = لۆله‌کرک نامند، به‌زعم بعضی بوتیمار است
merzəl	مرژل	پرنده، مرغی است ماهی‌خوار به‌رنگ قهوه‌ای تیره با خال‌های ریز و سپید زیر گلو، وقتی که جوجه نداشته باشد سفیدرنگ است، پرهای زیر شکم به رنگ روشن، جثه ۴۸ سانتیمتر طول دارد، محل زیست مرداب‌ها، رودخانه‌ها، مرغی است مهاجر، بومی، فصل مهاجرت شهریور، چالاک، بچه‌دوست، نام علمی: <i>Phalacrocorax pygmaeus</i> "Pall"
šələkə	شَلْکَا	پرنده، نام پرنده‌ای است باتلاقی، نک: شَلْ آقْشَم
âb çilik	آبچیلیک	پرنده، نام خانواده‌ای از مرغان آبی و تالابی و ساحلی است که گونه‌هایی از آن در دریاکناران کاسپین دیده می‌شوند از جمله آبچیلیک تالابی با مشخصات زیر: پا دراز و سبز، بدن باریک با پرهای سیاه و سفید، سر کوچک با منقار دراز بعضاً خم‌دار و نوک رو به بالا، بال‌ها بلند و نوک تیز، در پرواز چابک، در روش خرامان. نام علمی: <i>tringa stagnatilis</i>
naftəçiri	نفتچیری	پرنده، نفتکونه، نفتچیر هم خوانده می‌شود، گونهٔ کوچک از پرندهٔ «کیشیم» است با جثهٔ ۲۶ سانتیمتری با گردنی کوتاه و منقاری کلفت‌تر و کوتاه‌تر از منقار کیشیم‌ها که سبز متمایل به زرد است و دارای لکه‌های روشنی بر قاعدهٔ منقار، رنگ سطح پشت قهوه‌ای پررنگ که زیر شکم کم‌رنگ‌تر می‌نماید، گلو و گردن بلوطی‌رنگ و چشم قهوه‌ای، پا حنایی، حوزهٔ زیست آب‌های کم‌عمق تالاب‌ها و مرداب‌های پوشیده از گیاهان آبی، بیشتر طالب شنا و اختفا و کمتر مایل به پرواز، بچه‌دوست، مهاجر و بومی، نوع مهاجر در اوایل پاییز ظاهر می‌شود، در بهار بازمی‌گردد، نام علمی: <i>Podiceps auficollis</i> این مرغ با نام <i>Podiceps caspicus</i> معرفی گردیده، شاید این نام بر گونهٔ بومی آن اطلاق شده باشد
kələç ə siti	کلاچ سیتی	پرنده، نوعی سار با پرهای گلناری شفاف، سر و گردن بنفش‌فام، منقار متمایل به سرخی، اجتماعی، پر سر و صدا، ملخ‌خوار، مهاجر، نام علمی: <i>Pastor proceus</i>

پرنده، نیشک nišk، پرنده‌ای است ساحلی، کوچک‌جثه، فربه، خوش ترکیب و پرحرکت با پاهای نازک و شه‌پره‌های بلند، غالباً به چالاک‌ی به‌دنبال انواع می‌رود، گله‌هایی از آن با رنگ‌های سفید و سیاه یا بادامی روشن یا خاکستری در کناره دریای کاسپین دیده می‌شوند، مشخصات دو گونه آن به قرار زیر است: ۱_ پرنده‌ای با جثه متوسط ۲۰ سانتیمتر، سطح پشت و سر و سینه بادامی روشن با خال‌های ریز متمایل به سیاه، سطح شکم سفید، منقار ظریف و نه‌چندان دراز، دوم تیره با کناره‌های سفید نام علمی: Colidris alba ۲_ با جثه متوسط ۱۴ سانتی‌متر، ریزجثه، خوش ترکیب، راست‌منقار، تارک و سطح پشتی خرمایی، شکم سیاه، سینه دارای رگه‌هایی از خرمایی‌رنگ، در پرواز دو طرف دم‌گاهش سفید، نام علمی: Colidris minuta در فارسی «پارت سیاه و سفید»، در کتاب پرندگان ایران با نام «تلیله سفید و تلیله کوچک» و گونه‌ای دیگر با نام آبچلیک خال‌دار معرفی شده است

پرنده‌ای از تیره توکا و دم‌کوتاه
پرنده‌ای است با جثه ۱۸ سانتیمتری، از لحاظ ظاهر و صدا و زیستگاه شبیه شل‌اؤشم، رنگ سطح پشتی قهوه‌ای زیتونی، بال‌ها گرد و کوتاه، رنگ صورت و گلو و شکم مایل به کبودی، منقار سبز با قاعده قرمز، پا بلند با پنجه‌های دراز که هنگام پرواز آویخته است، مایل به اختفا، دیر جنب، زیستگاه نی‌زار و مرداب‌های پرگیاه و به‌ویژه گیاهان شناور، نام علمی:

Lymnocryptes minimus

پرنده‌ای است به شکل گنجشک با اندامی کشیده و ظریف، رنگ پر زیر شکم سفید بقیه به رنگ بادامی با لکه‌های تیره، چشم سیاه، اندازه جثه ۱۸ سانتی‌متر، حوزه پرواز علفزارها و مزارع برنج و حاشیه باتلاق‌ها، چالاک، بچه‌دوست، هم نوع بومی و هم مهاجر از نیم‌کره شمالی در گیلان دیده می‌شود، اواخر تابستان و اوایل پاییز به گروه ظاهر می‌شود، نوع چالاکش را در گیلان "سنگ چؤلی" و نوع چاق و تنبلش را "پلف چؤلی" خوانند، در فارسی "چکاوک" čakâvak دانسته‌اند. نام علمی: Aluda Arvenisis. نوع کاکلی آن به گزارش کتاب "پرندگان ایران": Galerida Cristata

پرنده‌ای است جنگلی که در حاشیه جنگل‌ها هم دیده می‌شود با اندامی کشیده و دم دراز و سرسبز، رنگ پر سرخ آجری شفاف با خال‌های درشت قهوه‌ای تیره و شفاف. پره‌های دم دراز، زیر شکم قهوه‌ای روشن با خال‌های

		درشت قهوه‌ای تیره، چشم عسلی روشن، اندازه جثه بین ۶۰ تا ۸۰ سانتی متر، حوزه زیست عل فزارها، خارزارهای مرطوب در جنگل و حاشیه آن، چالاک، بومی، بچه دوست با نام علمی: phasianus persicus تورنگ ماده دارای رنگ بادامی تیره با خال‌ها و لکه‌های کوچک و روشن و منظم و دمی کوتاه
kulkapis	کۆلکاپیس	پرنده‌ای است نغمه‌خوان با جثه‌ای ظریف و بال‌های کوتاه پیوسته در پرش و جهش از شاخه‌ای به شاخه‌ای با سر و صدای زیاد که بعضی انواع آن از قبیل پشت‌بلوطی، سرآبی، سفید یا سیاه آن در جنگل‌ها و باغات و بوته‌زارها و نی‌زارها دیده می‌شود، در گیلان مثلی است که چنین القا می‌کند: «بلبل هفت جوجه می‌پرورد که یکی از آن‌ها بلبل می‌شود، بقیه کۆلکاپیس» نام علمی: Parus با تعریف Caeruleus یا Major یا Ater
gilâr	گیلار	پرنده‌ای آبی ساحل‌پسند، مرغی است آبی که در کنار آب‌های راکد و آب‌های کم‌عمق ساحلی زیست می‌کند، رنگ پرگردن و سرش قرمز آجری، زیر سینه خاکستری روشن، زیر بال‌ها سفید، روی بال‌ها خاکستری، دم مشکی، قسمت جلوی سینه مشکی، زیر شکم خاکستری روشن، چشم قهوه‌ای روشن (خرمایی) اندازه جثه ۴۸ سانتی‌متر، منقار نوک‌تیز، تنبل یا چالاک حتی‌الامکان از پرواز خودداری می‌کند، بچه دوست و مهاجر است، فصل مهاجرت اوایل آذرماه، خروج اواخر اسفند، نام علمی: Athya fernia در کتاب پرندگان ایران
garzak xor	گرزک‌خۆر	Anas Penelope معرفی شده است
		پرنده‌ای با اندام باریک و شاه‌پره‌های بلند و نوک تیز، منقار دراز نوک‌تیز با اندکی خمیدگی، پای کوتاه، درم دراز، در پرواز چابک، صیاد زنبور، مگس، سنجاقک و پروانه، نام علمی: Merops apiaster
musmusey	مۆسمۆسی	پرنده‌ای به جثه گنجشک، تک‌زی
xopuse:	خۆپۆسه	پرنده‌ای کوچک از تیره سهره، ظاهری کز کرده دارد به همین علت در کنایه به اشخاص نامراد و ناکامیاب گفته می‌شود "خۆپۆسه بۆیۆ"
kuli xor	کۆلیخۆر	پرنده‌ای کوچک که تنها کۆلی صید می‌کند
si:nə sorxey	سینه سۆرخ	پرنده‌ای کوچک و خوش‌صدا، پیشانی گلوگاه و سینه نارنجی، پشت قهوه‌ای نزدیک به زیتونی، چشم درشت و قهوه‌ای تند، سینه و منقار سرخ، علاقه‌مند به مناطق بوته‌زار باغ‌ها، نام علمی: Erithacus rubecula
šib zəne	شیب‌زنه	پرنده‌ای مهاجر است که در فصل زمستان کنار دریا و مرداب دیده می‌شود با نام علمی: Glaucionetta clangula

xâxâj	خاخاج	پرنده‌ای نسبتاً درشت به شکل زاغ نوک زرد به رنگ آبی لاجوردی کم‌رنگ، پرهای پشت بلوطی، بال‌ها آبی خوش‌رنگ، دم آبی مایل به سبز، پرهای میانی قهوه‌ای مایل به سیاه طالب فضای باز با درخت‌های پراکنده، در پرواز گاهی بال‌باز و گاهی نمایشی است که با سر و صدا از بالا به پایین با چم و خم تند به پایین رو کرده و دوباره اوج می‌گیرد. نام علمی: <i>Coracias garrulous</i>
anjil xore	آنجیل خوره	پرنده انجیرخوار
xu:kar	خوکر	پرنده آبی از تیره چنگر با رنگ سیاه و سفید عرضی بر بال‌ها، سینه خاکستری مایل به سفید، منقار کوتاه، مایل به آب‌های راکد، نام علمی: <i>Branta leucopsis</i>
salim	سلیم	پرنده آبی، نک: سیا سلیم
syâkar	سیاگر	پرنده آبی با منقار اردکی کوتاه، مرغی است ساحلی، رنگ پر، سر و گردن و جلو سینه سیاه‌رنگ، نوک خاکستری، پشت سیاه‌رنگ، شکم سفید، دم و پاها سیاه‌رنگ، چشم عسلی روشن، اندازه جثه ۴۳ سانتیمتر، حوزه زیست بیشتر آب‌های راکد یا ساحل باتلاقی و مناطق مرطوب، چالاک، مهاجر، فصل مهاجرت اوایل آبان، خروج اواخر اسفند، نام علمی: <i>Bucephalo clongula</i>
səxu	سَخو	پرنده آبی ساحلی، مرغی است بومی که در ساحل آب‌های ساکن و مرداب و نی‌زار زیست می‌کند، شبیه چهارخو منتهی از حیث جثه کوچک‌تر و از لحاظ رنگ تیره‌تر، مرغی است تنبل ولی بچه‌دوست، نام علمی: <i>Porzana parva</i>
voring	وؤرینگ	پرنده آبی غواص که هر دو نوع آن از تیره مرغابی‌ان غواص در کتاب «پرندگان ایران» زیر نام «غواص گلو سیاه و غواص گلو سرخ» معرفی شده است، مشخصات مرغابی‌ان غواص پاهای قوی که در قسمت عقب سطح شکمی قرار دارند و سه انگشت جلویی آن‌ها پرده‌دار است، (از پاهای مزبور در زیر آب به‌عنوان پارو استفاده می‌کنند)، به‌هنگام شنا در سطح آب تنش‌ها زیر آب و فقط سرشان روی آب دیده می‌شود، قادرند مدت زیادی زیر آب مانده بر بستر تالاب و مرداب از نرم‌تنان و حشرات تغذیه کنند، نام علمی تیره مرغابی‌ان غواص: <i>F gaviidae</i> گلو سیاه <i>Gavia artica</i> در فرهنگ ستوده نام روسی آن «گاکارکا» ثبت شده است، زمستان‌ها در سواحل مرداب انزلی دیده می‌شود
čârXu	چارخو	پرنده آبی، پرنده‌ای است تالابی و بومی و تک‌زی با جثه‌ای به طول متوسط

۲۲ سانتی متر با ظاهری تیره‌رنگ، پشت قهوه‌ای مایل به زیتونی تیره با خط و خال سفید، سینه خاکستری با خال‌های سفید، بال‌ها قهوه‌ای پررنگ، پاها سبزرنگ، منقار نه‌چندان دراز و زردرنگ با قاعده قرمز، در پرواز تنبل و راغب به دوییدن، بچه‌دوست. زیستگاه باتلاق‌ها، حاشیه تالاب‌ها و آبگیرهای پرگیاه، یلوه خال‌دار. در گیلان با نام "شلّ مرکه" هم شناخته می‌شد. نام علمی:

porzana porzana

lulə kark

لؤلّه کرک

پرنده آبی، نک: لؤلّه کر

šəplâq

شپلاغ

پرنده بزرگ چرخ‌دار، نک: چرخ‌دار

hoseyni morq

هوسینی مرغ

پرنده دریایی بزرگ، پرنده مهاجر با بدنی کشیده و گردنی بسیار دراز و

منقاری کلفت و کوتاه خنجری رو به پایین که در حین پرواز پا و گردن

کشیده‌اش را پایین‌تر از سطح بدن قرار می‌دهد، شاه‌پرهای و بال‌هایش ترکیب

زیبایی از رنگ‌های سیاه و قرمز را به نمایش می‌گذارد، رنگ پرهای در پشت و

پهلوها سفید با جلوه صورتی و لکه بزرگ سرخ‌رنگ که به همین سبب آن را

«حسینی» می‌خوانند، چشم زرد روشن، دور چشم حلقه‌ای قرمز رنگ،

سرخ‌منقار با جثه‌ای به طول ۱۲۰ تا ۱۳۰ سانتیمتر، کم‌سرعت، تنبل، بچه‌دوست

با نام «فلامینگو» هم شناخته می‌شود، طالب آب‌های راکد و شور با عمق کم،

نام علمی: Phoenicopterus ruber ras

kišim

کیشیم

پرنده دریایی کاکل‌دار، رنگ پرهای قهوه‌ای روشن، زیر گلو و سینه و شکم سفید

اطلسی شفاف، روی بال مایل به خاکستری، کاکل بلند و تیره‌رنگ با طرده‌های

بلوطی و سیاه دور سر، دارای نوار ابرویی سفید، چشم قهوه‌ای مایل به قرمز

روشن، اندازه جثه ۵۸ سانتیمتر، حوزه زیست آب‌های ساکن وسیع و عمیق، در

شناوری چالاک، بچه‌دوست، نوع بومی و مهاجر آن در گیلان دیده می‌شود،

نام علمی: Podiceps cristatus

ji:sk

جیسک

پرنده ریزنقش، "اسم عام"

zi:zə

زیزه

پرنده سینه سرخه

daryâ čiri

دریاچیری

پرنده کوچک دریایی

sərəng

سَرَنگ

پرنده کولی خوار

siyâ qâr

سیا غار

پرنده ماهی‌خوار پا بلند، سیاه‌رنگ

tâ'usək

تائوشک

پرنده نی‌زار و مرداب، رنگ پر آبی مایل به بنفش نوک قرمز و بزرگ، رنگ زیر

بال روشن‌تر، چشم قرمز، اندازه جثه ۴۸ سانتیمتر، حوزه زیست مرداب‌های

وسیع که دارای نی‌زار سرفراز باشد، بچه‌دوست، بومی و مهاجر آن تمام سال
در گیلان دیده می‌شود. نام علمی: porphyrio porphyrio

pərhez	پرهئز	پرهیز
bāk	باک	پروا، باک
pərəstən	پرستن	پرواز کردن، پریدن
qor'ân xânə	غورآن‌خانه	پروانه
tutup	توتۆپ	پروانه، پیلۀ نوغان
pətə	پته	پروانه، جواز
pəzâne'n	پزائن	پزاندن
dučulkəstən	دوچۆلکستن	پژمردن، پلاسیدن
vâčulkəstən	واچۆلکستن	پژمرده شدن
čulkâne'n	چۆلکائن	پژمرده کردن، چین و چروک دادن
vâčulkâne'n	واچۆلکائن	پژمرده گردانیدن
uxân	اوخان	پژواک
bəs	بس	پس
ba:zun	بأزون	پس از آن
pas ə jun ə qâf	پس ڪۆن ځاف	پس پشت کوه «قاف»
pəs a da'n	پسا دان	پس دادن
gardən pəsə	گردن پسه	پس گردن
pes pəsəki	پس پِسکی	پسا پس، نک: پسا پسکی
faškəl	فشکل	پس آب که پس از شستن برنج یا کشک به دست می‌آید
kunkunəkâ	کۆنکۆنکا	پس پسکی
jiji	جی جی	پستان
si:nə band	سینه بند	پستان بند
məšk ə čučə	مَشک ځوچه	پستانک
čâpâr	چاپار	پستچی، پست
čâpâr xânə	چاپارخانه	پستخانه
pəs da'n	پس دان	پس دادن
rek	رئک	پسر
re	ره	پسر بچه، هم‌چنین بعد از واژه افاده معنی برای می‌کند: «فریدون ره» = برای

		فریدون
xâlâ pəsər	خالاپسر	پسر خاله
pəsar zâ	پسرزا	پسرزاده، نوۀ پسری
vâ:pəs ze'n	واپس زئن	پس زدن، منصرف شدن
ân	آن	پسوند جمع، نسبت و مکان
pušt	پوشت	پشت
kun bæ kun	کۆن بکۆن	پشت به پشت، پشتیبان یکدیگر شدن
tətəraj	تترج	پشت سر هم، متوالی
a ru u ru	أرق اورو	پشت و رو، زیر و رو
aləng	النگ	پشت پا
lučân ze'n	لۆچان زئن	پشت چشم نازک کردن
kun ə pəs	کۆن ٔ پس	پشت سر، قفا
puštə	پوشته	پشته
pušti	پوشتی	پشتی، بالش، هم‌چنین حامی، هواخواه
ruxân kol	رۆخان کۆل	پشتهٔ جانبین رودخانه و نهر
gər	گَر	پشم‌ریخته، بیمار مبتلا به جرب حیوانی، غل. سر، گرایش. «گراَدن» در تداول
		غلتش بده - شُر بده - بغلتان - گرایشش بده
papasi	پاپاسی	پشیز
pul ə siyâ	پۆل ٔ سیا	پشیز، پول خرد
čum ə qu:zə	چۆم ٔ غۆزه	پف‌آلودگی چشم
tək o pəhlu	تک و ٔ پهلۆ	پک و پهلو، بر و پهلو
fak ə fij	فک ٔ فیج	پک و پوز، چانه و اطراف دهان
pord	پۆرد	پِل
purd	پۆرد	پِل
purd ə səlât	پۆرد ٔ سلات	پِل صراط
dučulkâne'n	دۆچۆلکانئن	پلاساندن در چیزی، پُرچین و چروک گردانیدن
bučulkəstə	بۆچۆلکسته	پلاسیده
pəlat kələ	پلت کله	پلت‌زار
pelekân	پَلکان	پله
pəlä	پلا	پلو

xâli pələ	خالی پلا	پلوی بی خورش و چاشنی
pənjək	پنچک	پنچ روز آخر فصل بهار و پنج روز اول تابستان، بهترین موسم برای آب تنی دریا، اجرای مراسم آب پاشی به یکدیگر که رسمی است که یادآور جشن «آبریزان» در اواخر تیرماه برپا می‌شد؛ نیمتنه
qâyəm a bostən	غایم ' بوستن	پنهان شدن
qâyəm a kudən	غایم ' کۆدن	پنهان کردن
âbduze:n	آبدۆزئ	پنهان کردن آب در خود مانند آب دوزک، آب در خود کشیدن
jigâ:da'n	جیگا دأن	پنهان کردن، زیر پوشش قرار دادن
zir zirəki	زیرزیرکی	پنهانی، محرمانه
pa:ləlân	پالوان	پهلوان
âb tək	آب تک	پهلوها بین استخوان‌های سینه و لگن خاصره
fâplâq	فاپلاغ	پهن شدن بر زمین بر اثر چاقی زیاد
fâləsk a ze'n	فالسک ' زن	پهن شدن بر زمین، یله دادن در مورد افراد چاق گفته می‌شود
čat	چت	پوچ، پوک، بی مغز
pit	پیت	پوچ، حذف، قر
buk	بوک	پوزه، لبورچیدگی
gardə pust kudən	گرده پۆست کۆدن	پوست حیوانی را غلفتی کنند
qolfə	غولفه	پوست زیادی شرم پسر که ختنه می‌شود
sil	سیل	پوست سبز روی گردو
šat	شت	پوست سبز کنف
mutâl	مۆتال	پوست غلفتی کنده شده گوسفند که در گالش نشین‌ها برای ذخیره پنیر به کار می‌رود. پنیر ذخیره‌ای مذکور را «مۆتال پنیر» خوانند که بسیار چرب و شور است، غالباً قطعات آن را در نقاط مختلف پیش از مصرف در آب می‌گذارند که از شوری آن بکاهند
pusr kəlâni	پۆست کلانی	پوست اندازی کرم و مار و جز آن
mak	مک	پوسته سر، شوره سر
pušâne'n	پۆشانئن	پوشاندن
sar kudən	سر کۆدن	پوشاندن بام با سفال یا شیروانی یا گالی یا لته و نظیر آن
lâr	لار	پوک، میان تهی، سوراخ سوراخ و مشبک بودن مغز یا داخل ریشه
dəsti	دستی	پول دستی، وام موقت شرافتی بدون رسید و سند، به سهل انگاری، گونه‌ای

بازی با گوی: توپ را بر زمین زنند، وقتی جهید می باید بلافاصله با کف دست بر آن کوبیده که دوباره بر زمین خورده و بجهد، این عمل را تکرار کنند تا وقتی که توپ منحرف شده و بر زمین افتد بازی کننده خسته شود، آن کس که بیشتر توپ را با ضربت متوالی در جهش نگه دارد، برنده است

xar pu:l	خرپؤل	پول دار بزرگ
tesyø	تسپه	پولی که در هر دور بازی به سود صاحب خانه پذیرایی کننده، برداشت و جمع آوری می شود
dəgərd	دگرد	پیچ خیابان یا کوچه، یا شاهراه، سربپیچ
pâtâl	پاتال	پیر و از کار افتاده، عجوزه
pe:lə	پله	پیل، غلاف دانه و حشره
pey kudən	پئی کؤدن	پی کردن، دنبال امری را گرفتن
lum	لؤم	پیاده جنگی، رسته زوبین اندازان
lulə pyâz	لؤلە پیاز	پیازچه
bu bərdən	بؤ بردن	پی بردن، ملتفت شدن، به قرینه دریافتن
nargə	نرگه	پیچاز، نک: پیچاز
pičâne'n	پیچانئن	پیچاندن
dipičâne'n	دیپیچانئن	پیچاندن
zur ə sangini	زؤر سئگینی	پیچش، اسهال خونی
pextən	پئختن	پیچیدن
pičâk	پیچاک	پیچیدنی، چسبیدنی، چسبناک
yâftən	یافتن	پیدا کردن، به دست آوردن
afšân	أفشان	پیدا، نمایان
pirhan	پیرهن	پیراهن
jəlâxân vâlxân	جلخان والخان	پیرایه و آویزه های غیر لازم
zələmzimbo	زلمزیمبؤ	پیرایه های نامتناسب و زیاد
bo:š	بؤش	پیش از دمیدن خورشید
čaku	چکو	پیشانی، فرق سر، قله
pišxân	پیشخان	پیشخوان مغازه، و نام محلی است در گیلان
šânəkaš	شانه کاش	پیشرفت دشوار رو به بالا و ارتفاعات
bəràzə	برازه	پیشروی خزیده مانند مار

golband	گولبند	پیشه‌وری که کارش دسته‌کردن تارهای ابریشم است
pišâšû	پیشاشو	پیشواز
pišbâz	پیشباز	پیشواز، استقبال
d	د	پیشوند و مخفف در «بکفت» = افتاد، «دکفت» = در افتاد یا در چیزی افتاد
fij	فیج	پیک، قاصد، پیش‌سوار، غربال‌بند در اصطلاح اداری به جمع فیج و گروه آنان فیوج گفته می‌شود
pâpey	پاپی	پیگیر، به‌دنبال، در تعقیب
pâpey bo'stên	پاپی بوستن	پیگیربودن، به‌دنبال کار بودن
dubil	دوبیل	پيله‌هایی که دارای دو کرم توامان که نامرغوب هستند، در تاتی dobeley و در طالشی dobelu به همین معنی آمده است
šallə	شله	پيله نارس با غلاف نرم و نازک، شل و آبکی
sartij	سرتیج	پيله نوک‌تیز، این‌گونه پيله‌ها نامرغوب هستند چون هنگام نخ‌کشی، تارها در ناحیه نوک گسیخته می‌شوند
udâr	اودار	پیمانه برای غله و آب
vaznə	وزنه	پیمانه به معنی اعم، پیمانه‌ای برای توزین باروت به گنجایش یک تیر تفنگ
pinik	پینیک	پینه، وصله
pinik duj	پینیک‌دوج	پینه‌دوز
pi	پی	پیه، چربی
vaz	وز	پیه، چربی درون مرغ و گوسفند
təsk	تسک	ٹسک، کم‌حجم
tâ b'stên	تا بوستن	تا شدن، دولا شدن، خم شدن
tâ kudən	تا کؤدن	تا کردن، کنار آمدن به منظور سازش، خم کردن در «تا کردن لباس یا پارچه و چیزهای تاشدنی»
halâčîn	هلاچین	تاب برای بازی
vâzədə âmo'n	وازده آمون	تاب و تحمل از دست دادن، خسته و مانده شده
vâzədə	وازده	تاب و تحمل از دست داده، ذوق و شوق باخته، به‌تنگ‌آمده، خسته و مانده، مستأصل
tâv	تاو	تاب و تحمل، پر تاب
tâbâne'n	تابانئن	تاباندن
tâbêstên	تابستن	تابیدن

sâj	ساج	تابه چدنی، هم چنن زلف
xəkârə	خکاره	تابه سفالین
tâbə	تابه	تابه فلزی
dətərâne'n	دترائن	تاراندن، به فشار راندن
təkâ'il	تکائیل	تارمی لبه ایوان و تالار
tâzâne'n	تازائن	تازاندن، به تاختن واداشتن
now kisə	نؤ کیسه	تازه به دوران رسیده، نو دولت
qamčil	غمچیل	تازیانة چرمی
ri:sə	ریسه	تافته شده، تابیده شده: ساقه‌های سیر یا پیاز را به هم بافته و یک «ریسه» بیست یا بیست و پنج پیازی یا ۲۵ سیری درست کرده. به بازار عرضه می کنند، واح شمارش: یک ریسه پیاز یا دو ریسه سیر
tâq	تاغ	تاق، سقف هلالی شکل، فاضلاب کش سرپوشیده
ra ə dâr	رزّ دار	تاک، درخت انگور
šišxâra	شیشخارأ	تالار شیشه بند
təlâr	تلار	تالار، ایوان طبقه فوقانی
ta:n	تأن	تاها، واحدها، کسان «همه تأن» - همه شان را، «همه تأن» = همه آنها، همه کسان
âpe:lə	آپئهله	تاول با چرک و جرم
pil	پیل	تاول خشک که بر اثر ضربت در پوست ظاهر می شود
tab ə səyək	تبّ سه یک	تب توبه
larz ə tab	لرزّ تب	تب نوبه
zad ə band	ژدبند	تبان
ji:jâ	جیجا	تباهی پوست یا کنده شدن آن بر اثر زخم یا ناسوری
abrošum kəši	أبرؤشؤم کشي	تبدیل پيله نوغان به تارهای ابریشمی
luqâz xâni	لؤغاز خاني	تبلیغات سوء، ناچیز جلوه دادن کسی یا امری
təpâne'n	تپانئن	تپاندن
təpəstən	تپستن	تپیدن
yak dar yak	یک در یک	تجربه شده، مؤثر قطعی
pəlâ xor	پلاخور	تحت تکفل
šəlâr	شَلار	تحریر در آواز، آب و تاب در سخن
varək da'n	وژک دأن	تحریک کردن به سخن و اشارات

tirtâb	تیرتاب	تحریک و تهییج
vâ:xər a kudən	واخراً کۆدن	تحقیق کردن
kat	کت	تخت، ضربتی که به تنهٔ درخت با تبر وارد شود، واحد برگ توت برای «یک تلمبار»، کتف، نوک تکیه‌گاه، ده
piš pâlânə	پیش پالانه	تخته‌ای افقی در عرض کشتی روی دو لبهٔ کشتی و نزدیک به دکل
piš abzâr	پیش ابزار	تختهٔ افقی که جلو قرارگاه ناخدای کشتی قرار دارد
piškâvol	پیش کاوول	تختهٔ ماله‌مانندی که مزرعه را پیش از نشاکاری بدان تسطیح می‌کنند
sâtur taxtə	ساتور تخته	تختهٔ مخصوص برای ساطوری کردن سبزی یا گوشت
toxm ə no:qân	تؤخم ٚ نؤغان	تخم پروانه‌ای که از آن کرم ابریشم به وجود می‌آید
rəšk	رشک	تخم شپش و کک
səbəjkə	سبجکه	تخم شپش، شپشک
tum	تۆم	تخم شلتوک «مخصوص برای تهیهٔ نشای برنج»
xâviyâr	خاویار	تخم ماهی غضروفی، تخم ماهی "به شرح ص ۵۱ الالفاظ الفارسیه المعرب"
		شکل اصلی کلمه "خایه‌بار" که عرب خبیباری گوید
ašbəl	اشبل	تخم ماهی، ماهیچهٔ پا
morqânə	مؤرغانه	تخم مرغ
adxəl	أدخل	تخمین
tərâz	تراز	تراز، هم‌سطح
tâštən	تاشتن	تراشیدن
čub ə čəxâl	چوب ٚ چخال	تراشهٔ چوب و خرده‌ریزهٔ آن
tələšə	تلاشه	تراشهٔ چوب یا فلز
tərâf	تراف	تراف، جایگاه پلاساندن برگ چا
našt	نشت	تراوش، نفوذ به خارج
turb	تۆرب	ترب
lâr ə turb	لار ٚ تۆرب	ترب پوک و سست‌مغز
âmoxtə	آمؤخته	تربیت یافته، تعلیم گرفته
karč	کرچ	ترد، برشته و ترد
tarsâne'n	ترسانئن	ترساندن
tarse'n	ترسئن	ترسیدن
turš	تؤرش	ترش

rëddë	رډه	ترشح باران که بر اثر وزش باد به صورت اریب بر مکانی ببارد
xangar	خنګر	ترشح خشک‌شده چشم علیل
haftâ bøjâr	هفتا بچار	ترشی مخلوط از گیاهان معطر و فلفل و سیر ریزریز شده
tërkâne'n	ترکانئن	ترکاندن
vâtërkâne'n	واترکانئن	ترکاندن، دراندن
râkë	راکه	ترکه، شاخه تر و نازک
râ:kë	راکه	ترکه، شاخه نازک درخت
tërkëstën	ترکستن	ترکیدن
vâtërkëstën	واترکستن	ترکیدن، شکاف برداشتن
suzëni	سؤزني	ترمه سوزن کاری شده با گل و بته
tarë	تره	تره
këvâr	ګوار	تره، از تیره لاله با برگ‌های باریک و دراز با طعم معطر و مطبوع، پخته و خام آن به مصرف می‌رسد، نام علمی: Allium perrum
këkaj	ککچ	تره تیزک
sar bë sëlâmët	سر بسلامت	تسلیت
sarsëlâmëti	سرسلامتي	تسلیت
kamar tang	کمر تنګ	تسمه‌ای که با آن زین یا پالان را بر ستور استوار کنند
bârbënd	باربند	تسمه‌ای که محموله را بر پشت ستور و جز آن استوار نگه می‌دارند
pâlântëng	پالان تنګ	تسمه پالان‌بند
rânëki	رانګي	تسمه چرمین زین یا پالان که روی کفل اسب قرار می‌گیرد
alëm vâçini	آلم و اچيني	تشریفات برداشتن علم عزاداری پس از عاشورا
këtërë zëni	کتره زني	تشریفات که مادرشوهر روستائی روز ورود عروس به خانه داماد اجرا می‌کند
këtrâ'i	کترایي	تصادفی، پیش‌بینی نشده، نیندیشیده
kas bë kas xurdën	کس به کس خۆردن	تصادم
gënëstën	ګنستن	تصادم کردن، به هم برخوردن، برخورد کردن، اصابت کردن، به هدف نشستن
dëskâri	دسکاري	تصرف، تحریف، دستکاری
xušbâšëd	خوش باشد	تعارف برای دعوت به مهمانی
dëm ë dastëk	دم دستک	تعبیر ناروا، پیرایه نابجا
dës dës kudën	دس دس ګودن	تعلل، لیت و لعل کردن، مواضعه

âmoxtən	آمۆختن	تعلیم دادن، تربیت کردن
bâmoxtə	بامخۆته	تعلیم یافته
dowrâz kudən	دۆراز کۆدن	تعمیر کردن سراسر بام شیروانی یا سفالی
dowrâz	دۆراز	تعمیر کلی شیروانی یا بام سفالی بنا
fi	فی	تعیین نرخ، بها، هم‌چنین از پیشوندها: فی زئن = تقویم کردن، تعیین بها یا نرخ کردن
vâtâb	واتاب	تغیر، خشم، واکنش
filli	فیللی	تف، آب‌دهن
fasfâle	فسفاله	تفاله
fasfə	فسفه	تفاله
gargardəstən	گر گردستن	تفرج کردن، پرسه زدن
lâf	لاف	تفرقه، اختلاف
hâ:li	هالی	تفهمیم
hâ:li kudən	هالی کۆدن	تفهمیم کردن
piškəši	پیشکشی	تقدیمی، هدیه
toxs	تۆخس	تقسیم
tâk	تاک	تک، فرد
tək o dow	تک و دۆ	تکاپو، دوندگی
pâtuk	پاتۆک	تک‌پا
dərdə da:n	درده دأن	تکرار کردن کار نهی شده به قصد به لج آوردن نهی کننده، چزاندن
kənâr maj	کنارمچ	تکرو، حاشیه‌گزین
nâsâz	ناساز	تکرو، کناره‌گیر، ایرادگیر متوقع
vərzâ xus	ورزا خۆس	تکسرفه‌های سخت
bəna usân	بنا اۆسان	تکلیف، رسم و قاعده کار
ləttə	لته	تکه پارچه‌ای که برای پاک کردن ظروف یا شیشه پنجره و کف اتاق به کار می‌رود، و هم‌چنین ماله‌ای که برای هموار کردن زمین پس از شخم به کار می‌رود
terišə	تریشه	تکه پارچه دم قیچی، برش باریک از هر چیز
bâlək	بالک	تکیه‌گاه ریل توتون در گرمخانه یا محل خشکاندن برگ‌های توتون سیگار
bâləšə	بالشه	تکیه‌گاه ناخدای کشتی، هم‌چنین بالشکی که بر روی پستانک تفنگ سر پر،

برای جلوگیری از نفوذ رطوبت می‌گذارند که با رشته‌ای به هلال چخماق بسته است

âṭəštir	آتش تیر	تکه هیزم یا زغالِ افروخته، پارهٔ آتش
tangar	تنگر	تگرگ
syâlak	سیالک	تل و تپهٔ کوتاه، بوتهٔ توت‌فرنگی وحشی و خودرو، خار سه‌پهلوی
fâkəłâš dəkəłâs	فاکلاش دگلاش	تلاش با همهٔ نیرو
kəłâš	کلاش	تلاش، خراش
šur	شور	تلاطم دریا و هم‌چنین شور و پرندک
šu:raš	شورش	تلاطم، قیام، انقلاب
tongulə	تۆنگۆله	تلنگر، مبتدی ورزش باستانی
tungulə	تۆنگۆله	تلنگر، نوجوان مبتدی ورزش باستانی یا محلی
kâkom	کاکوم	تله‌ای حقه‌وار از موی دم اسب برای شکار پرند
dəgərâ	دگرا	تلوتلو
dəgərâ xordən	دگرا خوردن	تلوتلو خوردن
xânə kurš	خانه کورش	تلی که از خانهٔ سوخته به‌جا می‌ماند
tumân	تومان	تمام، تمان tēmân هم شنیده می‌شود
sarpiči	سریچی	تمرد
sarpiči kudən	سریچی کردن	تمرد کردن
bələš	بَلَش	تمشک
valaš	وَلَش	تمشک
čâkun vâkun	چاکون واکون	تمشیت
sâmân da:n	سامان دان	تمشیت کردن، به‌جای خود قرار دادن
sabzi pâk kuni	سبزی پاک کونی	تملق‌گویی، چاپلوسی
dəs bə riš	دس بریش	تمناکننده: «یا دس به ریش وای به دس به کیسه»
ləttə ze'n	لته‌زن	تمیز کردن یا هموار کردن با لته
pâk	پاک	تمیز، هم‌چنین به‌کلی
jân	جان	تن و بدن، روح، روان
tumân	تومان	تنبان
gung	گونگ	تنبوشه سفالین
nasaq	نسغ	تنبیه، مجازات

nasaq kudən	نَسَق کۆدن	تنبيه کردن، مجازات کردن
tond	تۇند	تند، خشمگین
âtəši məjâz	آتشی مجاز	تندخو، جوشی
gorxâne	گۇرخانه	تندر، رعد
vâtin	واتین	تنش از «تنیدن»، پیشرفت زخم یا غده، تسری
xar xar	خرخر	تنفس صدادار دورگه
farnə	فرنه	تنفس صدادار، مانند نفس زدن شیر و پلنگ، صدایی از اسب به هنگام رضایت و طلب
dahančilikâ	دهان چیلیکا	تنقل
šabčərə	شبچره	تنقل های شب
lâspârə	لا سپاره	تنکه کشتی پهلوانی
xastə	خسته	تنگ هم قرار گرفته، خسته
tang ə čum	تنگ چۆم	تنگ چشم، حسود
tangâm	تنگام	تنگنا، جای تنگ
tunurə	تۆنۆره	تنوره
tunure kəše'n	تۆنۆره کشن	تنوره کشیدن، دور خود چرخیدن و به هوا رفتن
ta:	تأ	ته
soxtə	سۇخته	ته دیگ
pələ soxtə	پلا سۇخته	ته دیگ پلو
vâsoxtən	واسۇختن	ته گرفتن، حرارت دیدن چیزی تا حد تبخیر، پایه مضارع: vâsuj
xušâməd	خوشامد	تهنیت، خیرمقدم
tək	تک	تهی گاه
šəl ə tək	شل تک	تهیگاه پهلو
tu dər tu	تۆ در تۆ	تو در تو، اطاق هایی که فقط به وسیله یک در به همدیگر مربوط می شوند
təra	ترا	تو را
dubulu	دوبۇلۇ	توامان، دوقلو
dâšt ə dâ:randəgi	داشت دارنگی	توانایی مالی
tânəstən	تانستن	توانستن
turbə	تۆربه	توبره
do:b ə aligolâbi	دۇب آلې گۇلابې	توپ توخالی بدون پشتوانه در قمار یا در مشاجره

tut ə kalə	توت کله	توتستان، باغ مخصوص درخت توت
pâprus	پاپروس	توتون سیگار، گیاهی است از تیرهٔ بادمجانیان با گونه‌های مختلف تیره، قرمز، طلایی. با برگ‌های پهن، بزرگ و بیضی‌شکل، ساقه و برگ آن چسبناک، گل‌هایش خوشه‌ای که در نوک ساقه ظاهر می‌شود. این گیاه نوعی در سیگارت‌سازی به کار می‌رود. از سال ۱۲۵۴ ه.ش در رشت، سپس در ناحیهٔ فومن و توابع معمول شد. در رشت آن را پاپروس گویند، کشت آن را پاپروس‌کاری می‌خواندند. نام علمی: <i>nicotiana tobacum</i>
tutun	توتون	توتونی که در چپق مصرف می‌شود
puf	پوف	توخالی و سبک، پوک، متلاشی شدن
qozmit	غوزمیت	توخالی، بی‌آزرش
dam bæ tu	دم به تو	تودار، خوددار در سخن
ko:	کو	توده، گروه، خرمن، هم‌چنین کدام
syâkuli dâm	سیا کولی دام	تور "گولی گیری" با چشمه‌های تنگ
pærə:	پره	تور بزرگ ماهی‌گیری با چشمه‌های چهار انگشتی برای صید در دریا
lâ:kəš	لاکش	تور بزرگ ماهی‌گیری، این تور که دارای عرض و طول زیاد است، در دریا به کار می‌رود
mâšk	ماشک	تور کوچک ماهی‌گیری دایره‌ای با حاشیهٔ سربی ساخته شده که در نقطه‌ای افشانده، پس از مدتی کوتاه به بالا کشانده می‌شود
kuli dâm	کولی‌دام	تور کولی‌گیری
sim dâm	سیم‌دام	تور ماهی‌گیری با شبکهٔ پنج‌انگشتی
šəmšâ	شمشا	تور ماهی‌گیری به صورت کفگیر بزرگ با دو بازو و یک دسته بلند
kolmə dam	کولمه‌دام	تور مخصوص صید کولمه با شبکهٔ چهارانگشتی
bâlâ dâm	بالادام	تور و دام اصلی، از اصطلاحات مالاها (ماهی‌گیران حرفه‌ای)
sefi:d mâ:i dâm	سفیدمائی دام	تور ویژهٔ ماهی سفید که به طول دو متر و هفتاد سانتی‌متر با چشمه‌های ۶ تا ۷ انگشتی از الیاف کنفی بافته می‌شود
tur	تور	توری که بدان صید می‌کنند، خودباخته، بهت‌زده
bâmčə	بامچه	توسری
bâm xurdən	بام خوردن	توسری خوردن
bâm ze'n	بام زئن	توسری زدن
tusə kalə	توسه کله	توسه‌زار، بیشهٔ توسکا

kulâk	کولاک	توفان، هوای بد همراه باد سخت و باران
sâkutə	ساکوته	توله‌سگ، سگ کوتاه
pâdəng tir	پادنگ تیر	تیر پادنگ که با حرکت پا یا فشار آب پایین و بالا می‌رود
rubâr xâl	رؤبارخال	تیر چوبی نازک و بلند از شاخه ناتراشیده درخت، شاخه‌های نسبتاً راست و کمی کلفت که در بام‌سازی به کار می‌رود، روی آن نی و روی نی سفال می‌چینند، هم‌چنین موقع بستن بار بر پشت ستور آن را روی بار قرار داده و تسمه باربند را از روی آن می‌گذرانند
havâ zən	هوازن	تیراندازی که پرندگان را حین پرواز هدف قرار داده، شکار کند
vâčukâne'n	واچوکائن	تیرک یا درختی را به بغل کسی دادن و یاری کردن با او در بالا کشیدن خود
gâ:ləš	گالش	تیره‌ای از گیلکان کوه‌نشین که غالباً زندگی شبانی دارند، هم‌چنین اسم مصدر از گالیدن
ižgar dâr	ایژگدار	تیره‌های صفحه تلمبار که کاه روی آن گسترده می‌شود
tire âquz har do	تیره آغوز هردو	تیری به دو نشان
tij	تیج	تیز
eškunə	یشکونه	تیزی آرنج
ešmə xâš	یشمه‌خاش	تیزی آرنج، مفصل آرنج
pəx ze'n	پخ‌زن	تیزی لبه چیزی را گرفتن و صاف کردن آن و پهن کردن
te:q	تئغ	تیغ
te:qə	تئغه	تیغه
tirə	تیره	تیله بازی
dârâ'i	دارایی	ثروت، گونه‌ای پارچه ابریشمین بافت گیلان که جهت پرده، رولحافی، بقچه و نظایر آن تولید می‌شد
dâ:râ	دارا	ثروتمند
jâ dəgâdən	جا دگادن	جا انداختن
bəjâ dəgâdən	بجا دگادن	جا انداختن
zâfəč'in	زافچین	جا زدگی، ناتوانی و ضعف
jâ	جا	جا، مکان، هم‌چنین اشاره به محل اختفا «امانتی_یا جا بدن» = امانتی را پنهان کن
ja:də	جاده	جاده
jâr ze'n	جارزن	جار زدن

lâlə	لاله	جار، چراغ بلورین شمع‌سوز
ja:r	جار	جار، چراغ لاله و نظایر آن
zubâre	زقوباره	جاروب ساخته شده از ساقهٔ برنج
zâfəčin kudən	زافچین کؤدن	جازدن، نشان دادن ضعف و ناتوانی
čeltâs	چئلئاس	جام برنجینی است که بر صفحهٔ داخلی آن خطوط و حروف و کلماتی که در دعانویسی معمول است، حک شده، بیست لوحهٔ ظریف به‌وسیلهٔ یک حلقه یا زنجیر از لبهٔ آن با داخل جام آویخته شده باشد. بر زیر و روی هر یک از آن لوحه‌ها "بسم‌الله" نویسانده باشند. به همین سبب این جام را "چل بسم‌الله" و "چل‌کلید" هم می‌نامند. با این جام آخرین آب تطهیر پس از شستشوی نوزادان به نیت تندرستی و تیمن و رفع بلا بر سرشان ریخته می‌شود و مادر آن نوزادان در "ده‌شوران" و "چله‌بران" از آن استفاده می‌نمایند، در مواردی برای خنثی کردن اثر سحر و جادو به کار برده می‌شود
čuvâ	چؤخا	جامهٔ پشمین از پشم‌های ضخیم
lablə giftən	لبله‌گيفتن	جانب‌داری کردن، ناز کسی را کشیدن
bənə bor	بنه بؤر	جان‌پناه، سنگر
âbyâr	آبیار	جانشین یا نایب میراب
ânkənəš	جان‌گنئش	جان‌کنی، جان‌کندن
ešpəṭəka	ئشپئتکأ	جانور پستاندار بزرگ‌تر از موش با موی پرپشت سیاه، دست و پا و دم کوتاه، دور چشم قهوه‌ای، بیشتر به لانهٔ پرندگان می‌تازد
pâčâl	پاچال	جای پایه، هر چاله‌ای که برای استقرار ستون و تیرک حفر می‌شود
jâ da'n	جا دان	جای دادن، پنهان کردن
bonək	بؤنک	جای، قرارگاه، بار
rəvâ	روا	جایز
baram a usâdən	بَرَم 'اؤسادن	جایزه کشتی را گرفتن، بردن در مسابقه
baram	بَرَم	جایزه مسابقهٔ کشتی گیله‌مردی و گاوبازی و آن عبارت است از چوبی به بلندی دو یا سه متر که بر نوک آن دو قطعه چوب یک‌متری به صورت + میخ می‌کنند و از هر ضلع آن جوراب مردانه یا روسری زنانه، گل ابریشم، صابون، عطر یا چیزهایی که برای زنان یا مردان به‌کار می‌آید، می‌آویزند تا پس از پایان دورهٔ کشتی نصیب پهلوان پهلوانان شود که بیاید و آن چوب بلند را بر لبهٔ شلوار پهلوانی خود استوار دارد و یک دور با همان جایزه رقص پهلوانی

کند که به آن فۆژما fuzəma گویند

pādəng sar	پادنگ سر	جایگاه پادنگ
guli gir	گۆلیگیر	جایگاهی در نوک قایق برای نگه‌داری کوزه آب شیرین
sâyə dim	سایه دیم	جایی که آفتاب‌گیر نباشد
tāsəyân	تاسیان	جایی که حزن خیز است، فراق‌زده و غم‌انگیز است، محلی که بر اثر غیبت همدمی مأنوس خلوتی غم‌انگیز به نظر آید
si:vâ	سیوا	جدا
rada ze'n	ردأ زئن	جدا کردن شلتوک از ساقه برنج رسیده (ردأ)
jâku ze'n	جاکوژئن	جدا کردن شلتوک از ساقه به وسیله جاکو
si:vâ'i	سیوائی	جدایی
yak ə do kudən	یک ځو کۆدن	جدل، معارضه، احتجاج
rajâ	رجا	جدول آب
no:bin	نۆبین	جدول، جوی کم‌عرض، حد فاصل دو مزرعه
ləšgar	لشگر	جدول‌بندی برای عبور دادن آب زیادی از زمین
xurə	خۆره	جذام
jər a da'n	جراً دان	جر دادن، دریدن
dəbbə kudən	دبّه کۆدن	جر زدن، ادعای غبن کردن، اعلام انصراف کردن
dâqulə	داغۆله	جر زن، بی اعتنا به قول و قرار
dəbbə	دبّه	جر، اعلام انصراف، ادعای غبن
yârâ'i	یارائی	جرات
yâ:rəstən	یارستن	جرات‌کردن
xušk ə jarab	خۆشک ځرب	جرب خشک غیر عفونی
jarab	جړب	جرب، گال، نوعی بیماری پوست
qort	غۆرت	جرعه
d'o	دؤ	جرم روغن که پس از جوشیدن به دست آید
xun ə zuk	خۆن ځوک	جرم و خون که در اسهال خونی دفع می‌شود یا از غده‌های چرکین
zuk	زۆک	جرم، جرم سفید رنگی که همراه خون بیماران مبتلا به اسهال خونی دفع می‌شود: خۆن ځوک، هم‌چنین آب بینی
jarib	جریب	جریب، واحد مساحت معادل ده‌هزار زرع مربع
ji:zlə	جیزله	جزغاله

pas ə fuzəma	پس ٚ فۆزما	جست و خیز پهلوانی به عقب، به عقب جست برداشتن
fâmaj fumuj	فامج فۆمۆج	جستجو
vâməxtən	وامختن	جستجو کردن، پایۀ مضارع: vâməj
vâməj fumuj	وامج فۆمۆج	جستجوی همه جانبه
vaštən	وشتن	جست زدن، رقصیدن، «خبر بامؤ جه فشتم، واستی ای لنگی و شتم» = خبر از فشتم آمد، باید روی یک پا برقصم
učəkəstən	اۆچکستن	جستن آب در حلق، اۆشکستن هم گفته می شود
vâz kudən	واز کۆدن	جستن، جهیدن از سویی به سوی دیگر
gâz furušan	گازفۆرۆشان	جشنی که برای درآمدن اولین دندان کودک برپا می شود، «گاز ٚ ره فۆشان» = شاباش برای دندان
šabpâsi	شب پاسی	جشنی که هفت شب برای پاسداری از زائو و نوزاد برپا می شود که با انواع بازی های تفریحی و شب زنده داری همراه است
ja:bə	جابه	جعبه
diz	دیز	جفت جنین یا نوزاد، دژ
ləngə bə ləngə	لنگه به لنگه	جفت ناجور، لنگه ای متفاوت با لنگه دیگر
juft	جۆفت	جفت، زوج، مق: فرد
joftgiri	جۆفتگیری	جفت گیری «در حیوانات»
kal xordən	کل خۆردن	جفت گیری کردن دام ماده
širin ruðə	شیرین رۆده	جگر سفید ماهی سفید
jigar	جیگر	جگر سیاه
jal	جأل	جلد و چالاک
jald	جألد	جلد و چالاک
piš	پیش	جلو و بازیکنی که در بازی «نوبت اول» با اوست
dâməne	دامنه	جلوآمدگی بالای دیوار یا بام خانه
ugir	اۆگیر	جلوگیری از فروریختن دیوار یا سقف به وسیله اهرم
numud	نۆمۆد	جلوه
nəmâstən	نَماستن	جلوه دادن، نمودار شدن
numud dâštən	نۆمۆد داشتن	جلوه داشتن، جالب بودن
jəldəqə	جلدغه	جلیقه، جردغه هم گفته می شود
tân	تان	جمع «تا» در «همه تان»، همه کسان، هم چنین نک: تان

jargə	جرگه	جمع، گروه
ajinni	أجیننی	جَنّی
šərt ə xâš	شرت ˆ خاش	جناق، استخوان شرط بندی
jonbane'n	جوُنبانئن	جنبانیدن
narxə ze'n	نرخه زئن	جنبانیدن نرخه یا دوشان
vâlây	والای	جنبش غیر منظم از سویی به سویی مانند جنبش قایق لنگرانداخته در آب
		مواج
jonbəstən	جوُنبستن	جنبیدن
ko:ligi	کؤلِیگی	جنگال و هیاو به شیوۀ غربال بندان
xarxəšə	خرخشه	جنگال، مرافعه، دشواری
ko:ligi	کؤلِیگی	جنگال، هیاو که شیوۀ غربال بندان است
bivaqti	بیوْغتی	جن‌زدگی، آل‌زدگی به کسالت‌هایی اطلاق می‌شود که منشأ آنها مجهول باشد و تصور شود که در ایجاد آنها موجودات خیالی مداخله داشته‌اند
nar	نر	جنس نر، قوی‌الاراده
rastar	رستر	جنگاور سوار، تا قرن دهم هجری در گیلان رایج بود، تحریفی است از واژهٔ «رته‌شتر» آریایی، نک: ریشهٔ واژه‌های گیلکی در فرهنگ آریایی، از نگارنده
hašər	هَشَر	جنگاوران چریک، داوطلبان موقت برای شرکت در پیکار، اینان غالباً «پیش‌جنگ» بودند، به‌دنبال آن‌ها صنف‌های مایه‌دار که جنگاوران ثابت و فعال بودند وارد کارزار می‌شدند
xala: bar	خَلأبر	جنگاوران حرفه‌ای که مجهز به سلاح‌های نوک‌تیز، خلنده و فرو رونده باشند، مانند تیر، زوبین، نیزه و دیگر ابزار خلنده که می‌توانستند در حمله و دفاع انجام وظیفه نمایند. در فرهنگ‌ها از جمله برهان قاطع آمده است: "خلأ به فتح اول و دوم xala = هر "چیز فرو رونده" را گویند و خؤلأ xola, xowla به فتح اول "تیردان" که سپاهیان به گردن آویزند خلأور = خلأبر = برنده یا دارندهٔ سلاح نوک‌تیز و خلنده
jangi	جنگی	جنگی، پرورش‌یافته برای جنگ مانند گاو نر یا خروس
nəsâ dim	نسا دیم	جهتی که آفتاب‌گیر نباشد
vâz	واز	جهش از سمتی به سمتی، باز، گشاده
upərk	اوپَرک	جهش غیر ارادی عضله یا پلک چشم
tan dəpark	تن دپَرک	جهش ناگهانی عضلهٔ قسمتی از بدن

jəhandam	جهندم	جهنم
jəhâz	جهاز	جهیزیه
jəvâlduj	جوالدوزج	جوالدوز
narre	نرّه	جوانه در غلاف، سر از پوست بیرون زده
narre ze'n	نرّه زئن	جوانه یا شکوفه در غلاف پدیدآمدن
xurəkâ	خوژکا	جوجه تیغی، خارپشت
kiškâ	کیشکا	جوجه نو رس
ju:š	جوش	جوش، دانه‌های ریز بر بدن، اتصال، در جوش آمدن، جوش و خروش، جوش دادن، وصل کردن و پیوند دادن
zil	زیل	جوش‌های ریز بر لثه یا زبان
filfil nəmæki	فیلفیل نمکی	جوگندمی
ju:b	جوب	جوی
jâvəstən	جاوستن	جویدن
zəlzələ	زلزله	جیرجیرک، زنجره
išâ	ایشا	جیش، شاش بچه
ižgərə	ایژگره	جیغ، فریاد استمداد
ferz	فرز	چابک و چالاک
sabzi pâk kon	سبزی پاک کون	چاپلوس، متملق
gâvârə puš	گاواره پوش	چادر روپوشی که روی گهواره اندازند
kamar əbad	کمر دبد	چادر شبی که زنان برای زینت یا جلوگیری از خستگی به کمر بندند
pâkursi	پاکورسی	چارپایه
katələ ču	کتله چو	چارچوبی زنبه‌مانند که وسیله حمل «درز برنج» است از مزرعه به کروج، درز = ساقه برنج، نک: درز
čâ:rsu	چارسو	چارسوق
čârqəd	چارغد	چارقد، روسری توری آهار شده
čârə	چاره	چاره، مداوا
čâstən	چاستن	چاستن، زکام کردن، نک: چئاستن
čâšt	چاشت	چاشت، ماحضری که بین دو غذای اصلی مصرف می‌شود
pəlf	پلف	چاق وارفته
nimsâq	نیمساق	چاق چور

kun ə xâlə	کۆنخاله	چاک کون، نیمی از سرین بین دو ران
darz	درز	چاک باریک در هر چیز، درز، تراوش، نفوذ به خارج، واحد مقدار معادل ده بسته از ساقه شلتوک، واحد مساحت مساوی یک قبضه، «در بعضی نواحی دوازده بسته را معادل یک قبضه به شمار می آورند»
gušlâx	گوشلاخ	چاک جانبین سر ماهی که وسیله تنفس و تصفیه است
gâz ə xâlə	غاز خاله	چاک دهان، فاصله دو ردیف دندان
xâlə	خاله	چاک، شعبه ای از رود یا نهر، کفه یا لنگه ای از چیزی (گاژخاله یا کۆنخاله)
		هم چنین شاخه فرعی
darzə	درزه	چاک، شکاف
vâčînâstən	واچیناستن	چاک چاک شدن، ریش ریش شدن، شکافته شدن درز
guli čâl	گولیچال	چال زیر خرخره
čâ:lə	چاله	چاله
eskat čâ	یسکت چا	چاله ای که برای استقرار "یسکت" حفر می شود
čâ:ləkâ	چالکا	چاله کوچک
maččə	مچه	چانه
kəbč	کبچ	چانه کج، چانه دررفته
mâkoy	ماکوی	چانه جنبانی سالخوردگان بی دندان، نشخواروار
čâ'i	چایی	چای
luč	لوچ	چپ چشم
čire	چی ره	چرا، برای چه
jâr	جار	چراغ بلورین، لاله بلورین، هم چنین جار، اعلام شاهی با صدای بلند
tâləm	تالم	چراغ یا فانوسی که در کرجی به کار می رود، در برابر باد مقاوم است
čarâqbâni	چراغبانی	چراغان
la:t	لاّت	چراگاه اسبان ایلخی
lâ:t	لات	چراگاه اسبان ایلخی، اراضی وسیع کنار رود دریا، لات، مجهول الهویه
čarâne'n	چرائن	چراندن
čal	چل	چرخ ابریشم کشی، گذرگاه کوهستانی، چرخ که با آن آب از چاه می کشند
čarxâne'n	چرخائن	چرخاندن
čarxəstən	چرخستن	چرخیدن
čərt ə pərt	چرت پرت	چرند و پرند

kərtapərti	کرتاپرتی	چرند و پرند، هذیان، چرت و پرت
čulkastən	چۆلکستن	چروکیدن، پژمردن
ləški	لشکی	چروکیدگی پوست تن و آویختگی چین‌های پوست از فرط لاغری
čarəstən	چرستن	چریدن
fus	فۆس	چس
čuk	چۆک	چسبان، چسبناک، مرغ شباویز
časbâne'n	چسبائن	چسباندن
dočukâne'n	دۇچۆکانئن	چسباندن
dočuk	دۇچۆک	چسبنده، چسبان، چفر
časbəstən	چسبستن	چسبیدن
dočukəstən	دۇچۆکستن	چسبیدن
fāčukəstən	فاچۆکستن	چسبیدن به چیزی برای بالا کشیدن خود
vāčukəstən	واچۆکستن	چسبیدن به درخت یا تیرک و به قوت دست و پا خود را بالا کشیدن
fučukəstən	فۇچۆکستن	چسبیده به چیزی به مدد دست و پا فرود آمدن
fus kudən	فۆس کۆدن	چسیدن
bu tāvəda'n	بۇ تاۋدان	چسیدن
čišâne'n	چیشانئن	چشاندن
čāštə xor	چاشته خۇر	چشته‌خور
čum	چۆم	چشم
râpâ	راپا	چشم به راه، منتظر
vātərkəstə čum	واترکسته چۆم	چشم‌دریده
čumey	چۆمى	چشمک
čašmə	چشمه	چشمه، باب یا واحد شمارش اطاق، سوراخ تور ماهی‌گیری، فاصله دو پایه بنا، در "یک چشمه اطاق"، یا "تور چشمه تنگ" یا "یک چشمه تردستی"
čumâr	چۆمار	چشمه‌سار
čomâr	چؤمار	چشمه‌سار
čaše'n	چشن	چشیدن
čištən	چیشتن	چشیدن
kift	کیفت	چفت شده، محکم بسته‌شده، کیپ
čaft a kudən	چفت' کۆدن	چفت کردن، کیپ بستن

čaft	چفت	چفت، کپ
čander	چندر	چقدر، چه میزان
čak tâvə da'n	چک تاودان	چک انداختن، نک: چک
čəkâne'n	چکانئن	چکاندن
sang ə čuli	سنگ چۆلی	چکاوک تیزپرواز
gâv ə čuli	گاؤ چۆلی	چکاوک درشت
čakkə	چگه	چکه، هم چنین دندانه
bəčəkəstə	بچکسته	چکیده، هم چنین مناسب ترین، برازنده درخور (برای فلان کار بچکسته = برای فلان کار جان می دهد)
gotərmə	گو ترمه	چکی، معامله جنس بدون وزن و شمارش و گزینش
čakastən	چکستن	چکیدن
âbkəš pəlâ	آبکش پلا	چلو
somâpâlân	سؤماپالان	چلو صافی، وسیله پالایش، «سؤماق پالان»
lim	لیم	چم، شیوه، فن
čəmâne'n	چمانئن	چماندن، دولا کردن، خم کردن
bučuk	بۆچۆک	چمباتمه
dočuk ništən	دۆچۆک نیشتن	چمباتمه زدن
bəčuk ništən	بچۆک نیشتن	چمباتمه نشستن
pâčuk ništən	پاچۆک نیشتن	چمباتمه نشستن
məlâqə	ملاغه	چمچه بزرگ
čaməstən	چمستن	چمیدن، خم شدن
garkə	گرکه	چنبره
gamaj dānə	گمجدانه	چنبره مخصوص زیر گمچ
poštân ə kisə	پوشتان کيسه	چننه ای با دو حلقه چرمی یا طنابی که دست ها را از آن می گذرانند تا چننه به پشت مستقر و حمل شود
čan	چن	چند
vâpextən	واپئختن	چند بار به دور چیزی پیچیدن، طناب پیچ کردن
vâpičâne'n	واپیچانئن	چند بار پیچاندن چیزی
miyâl	میال	چندش، اشمئزاز
čangək	چنگک	چنگک، کلاه خودمانندی با قلاب های تعبیه شده بر لبه آن که به وسیله آن دلو

č:i	چی	یا مشرب‌ه‌ای که به چاه افتاده باشد، بیرون می‌کشند، چاه‌جو چه چیز، هم‌چنین اشاره به عامل ناشناخته، [چه چیزی افتاد = "چی بگفت"]، "چی بگشت"، "چی گز" = "چیزی گزیده"، "چی خور" = سمی مجهول به خورد کسی داده شده، مسموم، "چی بیگرفته" = چیزی راه بر ماه یا خورشید گرفته (خسوف و کسوف)
č'âr	چار	چهار
čâ:rpâčə	چارپاچه	چهار زانو
toxmi	تؤخمی	چهارپای اصیلی که برای تخم‌گیری پرورش می‌شود
gulgul ə čâršənbə	گۆلگۆل چارشنبه	چهارشنبه‌سوری
čâ:rmex	چارمئخ	چهارمیخ، راه فرار بسته، از چهارسو در بند قرار گرفته
ki	کی	چه کسی، کی، که
miyân pâre	میان‌پاره	چوب افقی بالای دکل کشتی که بادبان را بدان می‌آویزند
xardâr	خردار	چوب بلند و ستبری که برای استحکام بام ساختمان‌های چوبی به کار می‌رود
čəbgil	چبگیل	چوب بلندی که برای راندن کشتی به گل‌نشسته به پیش از آن استفاده می‌کنند
pittə	پینه	چوب پنبه یا پارچه گلوله شده‌ای که برای بستن سوراخ به کار می‌رود
alizəvar	آلیزوار	چوب تراش‌داری که بر لبه قایق تعبیه شده که طناب بادبان را به آن می‌بندند
lu:pâyə	لؤپایه	چوب تکیه‌گاه برای بوته و ساقه‌های رونده، هم‌چنین وسیله‌ای برای حمل بسته‌های ساقه برنج از مزرعه
vâšân	واشان	چوب چهارتراش ستبر
jâku	جاکو	چوب چوگان‌مانندی که بر ساقه برنج می‌کوبند تا شلتوک از آن جدا شود
xarču	خرچقو	چوب دوشاخه‌ای ستبر، بین دو شاخه این چوب هیزم چیده و چوب را به شانه تکیه داده و بدین وسیله هیزم را از جنگل به کوره زغال یا خانه حمل می‌کنند
pišâzən	پیشازن	چوب رابط کاول و یوغ
xâxâšin	خاخاشین	چوب ضامن در دستگاه ابریشم‌کشی، چوب‌هایی که برای ساختن سطح تلمبار به کار می‌رود
čâ:n ču	چانچو	چوب قابل انحنای تراش‌داده‌ای که بر شانه نهند و بر هر سرش زنبیلی پر بار آویخته و حمل کنند، "چوب شانه"
kart ə xâlə	کرت خاله	چوب نازک و بلند یا نی بلند با قلابی که برای کشیدن آب از چاه به کار می‌رود

eškəre	إشکره	چوب و پوست بلال
duxâlə čak	دوخال چاک	چوب یا نی بلند قلاب دار که با آن آب از چاه می کشند
ču	چو	چوب، انگولک، کاوش، "چو زئن" = کند و کاو کردن
dâ:rbəst	داربست	چوب بستی از تنه و شاخه های کلفت درخت به جای سد در مسیر سیلاب یا در محل های مهم تقسیم آب
dəs ə ču	دس چو	چوب دستی
kol a zən	کؤل زن	چوب دستی کوتاه که به شانه تکیه داده و بار دوش را به آن می آویزند
pars	پارس	چوب دستی کوتاه، قطعه چوبی که زیر طناب یا تسمه باربند ستور قرار داده می شد و یا کشیدن آن تسمه سست و با آماده برداشتن و پیاده کردن می شد
dabəkə	دبکه	چوب دستی کوتاهی که برای فرو ریختن میوه از درخت یا راندن مرغ یا تعیین مسافت پرتاب می کنند
sorof	سوروف	چوب های افقی موازی که برای آویختن برگ توتون به منظور خشکاندن آن به کار می رود
sarču	سرچو	چوب های بلندی که در بام سازی به کار می رود
sar eskət	سراسکت	چوب های کلفت با نک دوشاخه که به جای پایه به کار می رود
karf	کرف	چوب هایی که بر بالای تور ماهی گیری بسته می شود
za:l	زال	چوچوله
čomuš pātāvə	چوموش پاتاوه	چوموش با ساق بند
če'n	چئن	چیدن
duquz duquz	دوغوز دوغوز	چیان چیان، خوردن عجولانه، جویده و ناجویده فرو بردن
či:e'n	چیئن	چیدن، نک: چئن
čelik	چلیک	چیلیک، سنگدان مرغ
šərrə	شزه	چین ریز بر آب
lo:šə	لوشه	چین ناهماهنگ لباس یا پرده و نظایر آن، خارج از خط و ردیف
li:kə	لیکه	چین و چروک فروهشته، هم چنین زائده ها، رگ و پی های غیرقابل مصرف گوشت
nəšt	نشت	چین و چروک شده
sarpāšə	سرپاشه	چین های درشت آب که پاپی آمده و بر اثر برخورد به یکدیگر با جهش از روی یکدیگر متلاشی می شوند و خط سفیدی از موج بر دریا ظاهر می کنند
ha:šā	هشأ	حاشا

hâšâ ze'n	هاشا زئن	حاشا کردن
jangəl par	جنگل پر	حاشیة جنگل
zaqərə	زغره	حاشیة داخلی لبه کلاه
qərâq	غراغ	حاشیة ورق بازی را به تائی به تدریج از زیر ورق رویی ظاهر کردن
haləmâlə	هلماله	حالاحالاها، به این آسانی، به این زودی‌ها، چنین می‌نماید
orizâmo	اُریزامو	حالت آبستنی خوشه به مایه برنج
lučân	لُچان	حالت برگرداندن چشم از روی خشم با کراهت
dəpark	دپَرک	حالت پریدن از خواب، پرش و لرزش ناگهانی عضله‌ای از بدن
ačumənə:	اُچومنه	حالت دستی که دچار ضعف مفصل در مُچ باشد
čo:rəš	چوَرش	حالت زخم یا تاولی که سر باز کرده باشد، زخم مترشح
bâlâ xâ	بالاخا	حامی، طرفدار
poštənd	پوشت‌بند	حامی، طرفدار
šâš band	شاش‌بند	حبس‌البول
mâzəndərâni bâəlâ	مازندرانی باقلا	حبوبات، گونه‌ای باقلی درشت که بوته‌اش رونده نیست، در باقلاپلو به‌کار می‌رود
dahanə	دهنه	حد فاصل مرداب و دریا، مدخل آب، لگام
marrə	مرّه	حد نصاب، لذت
aqələkəm	اقله‌کم	حداقل
pit a bostən	پیت 'بوستن	حذف شدن، پوچ شدن، هدر شدن
vâsujâne'n	واسوجانئن	حرارت دادن تا حد تبخیر آب یا از بین بردن کیفیت، هم‌چنین ته‌گرفتن آن
bij bərrə	بیج‌بزه	حرامزاده
čakčak kudən	چک چک کُودن	حرص و جوش خوردن، صدای دانه اسپند یا تخمه بر آتش، به صدا درآمدن بنای چوبی بر اثر تکان شدید مثل زلزله
harâs	هراس	حرص و ولع
harâs ze'n	هراس زئن	حرص و ولع نشان دادن
go:gelə kudən	گوگله کُودن	حرف تو حرف آوردن، قال و مقال کردن
go:gelə	گوگله	حرف تو حرف، قال و مقال
tarkəmə	ترکمه	حرف نشنو، سرتق
bâ	با	حرف همراهی
gab dəgâdən	گب‌دگادن	حرف توحرف آوردن، سخن خاصی را پیش کشیدن

čam ə xam	چم خم	حرکت مارپیچ، زیگزاگ، "چپ و خم" هم گفته می شود
na:jə	نأجه	حسرت
kunsuzi	کۆنسۆزي	حسرت و پشیمانی سخت، کۆنسۆجي هم گفته می شود
ruš	رۆش	حشرات دریایی، حشرات ریز و سخت پوست دریایی که با هر موج به ساحل رانده می شوند، از این حشرات گوژپشت برای تغذیه ماهی های نابالغ در حوضچه های تکثیر ماهی استفاده می شود. نام علمی: Gammarus
qajə	غجه	حشرات ریزی که در آب های راکد دیده می شود
nəhang	نهنگ	حشره، کرم ریز که از حشره آخوندک پدید آید
omuɟ	اؤمۆج	حشره ای مانند کرم ابریشم به رنگ خاکستری یا سبز تند که آفت درختان است
ləl	لل	حشره های سیاه رنگ پردار که در شب های مه آلود تابستان به گروه دور چراغ جمع می شوند
hasar	هسار	حصار، دیوار
tab ə gərmə xošk	تب گرم خۆشک	حصه
garm ə xošk	گرم خۆشک	حصه، محرقه مطبقه
hasir	هسیر	حصیر، بوریا، فرش یا بافته از گیاه سۆرۆف، نک: سۆرۆف
kuf	کۆف	حصیر، بوریا، نک: کۆب
kandən	کندن	حفر کردن، جدا کردن، به درآوردن پوشیدنی ها، مانند لباس از تن، کفش از پا: «تی لباس ' بکن، تی کفش ' بکن»
bi šənâx	بی شناخ	حق ناشناس
fəq ze'n	فّع زئن	حقه زدن، نیرنگ زدن، از راه به در بردن
šâxdârey	شاخداړی	حلزون
xərxərə	خرخره	حلق، برجستگی قصبة الریه در ناحیه گلو
âbrugir	آبروگیر	حلقه ای از چوب، طناب یا لاستیک که بر لبه جدار قایق تعبیه می کنند و دسته پارو را از آن می گذرانند
nark	نرک	حلقه زدن صیادان دور شکار، هر حلقه یا دایره ای که اطراف چیزی ایجاد شود، نرگ هم گفته می شود
dəllaku	دلآکو	حلقه در، چکش اخبار در
kus angəle:	کۆس انگله	حلقه دف، آویخته به غیر، انگل = حلقه های آویخته به حاشیه داخلی دف
pādəng tinəkə	پادنگ تۆنکه	حلقه فلزی که نوک دنداندار پادنگ را متصل و استوار می دارد

qiyâsə	غیاسه	حلقة کمر تنگ اسب
asali halva	عسلي حلوا	حلوا عسلی
kaka	کاکا	حلوا، از آرد برنج، دوشاب، روغن، مغزگردوی نیم‌کوب و تخم‌مرغ تهیه می‌شود، نک: خُکاره‌دریچ
tarak	ترک	حلوا، آرد «سنول» را بو داده، خمیری با شکر و زعفران و گلاب تهیه کنند، پس از مالش آن را با روغن همراه کرده، بر آتش نهند تا قوام آید
dandəko	دندکؤ	حلوا، آرد برنج بو داده را مخلوط با عسل و خاکه دارچین و هل مالش دهند، بعد در تابه روغن گذاشته پس از کمی حرارت خمیر را قطعه قطعه کنند، برای مصرف آماده می‌شود
dušâb bəj	دوشاب بچ	حلوا، جوکؤل بو داده را همراه با کچؤل و دوشاب آنگؤر و مغز گردوی نیم‌کوب و نکوبیده درهم آمیخته، در تشت روغن مال شده‌ای که بر آتش است، پهن می‌کنند، روی تشت نیز سینی پر از آتش قرار می‌دهند که شیر به بین دو آتش به قوام آید، سپس آن را برمی‌دارند، قطعه‌قطعه کرده، مصرف می‌کنند
qeyqənâq	غیغناغ	حلوا، خاگینه‌ای از تخم‌مرغ و دانه‌های معطر کوبیده، کره و شکر، این حلوا در اولین روز پس از زفاف همراه با هدایایی با خانه تازه داماد ارسال می‌شود
pələ dānə galvâ	پلادانه‌لوا	حلوا، که با برنج خیس داده شده و ساییده شده که بو می‌دهند، سپس با روغن و شکر و زعفران همراه کرده، بر روی اجاق می‌گذارند و بر روی آن سینی نیز سرپوش گذاشته، روی سرپوش هم آتش می‌ریزند، پس از آن که حلوا روغن پس داد و عطرش بلند شد، از آتش برمی‌دارند، به قطعات لوزی می‌برند، آماده مصرف می‌شود
tabəjə tâni	تبجه تانی	حلوا، گونه‌ای حلوا که تهیه می‌شود از: آرد، شیر، شکر، زعفران که آن را خمیر کرده، بر صفحه فلزی روغن مال شده (تابه و جز آن) پهن کرده، زیر و رویش را حرارت می‌دهند تا حلو روغن پس دهد
gul ə pāldu	گؤل پالدؤ	حلوایی از گلبرگ گل نسترن، برنج مرغوب ساییده، شیر و شکر
fotorkəstən	فؤتؤرکستن	حملة ناگهانی کردن، هجوم کردن ناگهانی بر کسی یا چیزی
fotork	فؤتؤرک	حملة ناگهانی، هجوم ناگهانی به کسی یا چیزی
šang	شنگ	حيوان، جانوری با پاهاى پره‌دار و پوست مرغوب قهوه‌ای روشن زیر گلو و شکم نقره‌ای ذوحیاتین با جثه‌ای به طول ۸۳ سانتیمتر و دمی ۵۵ سانتیمتری، نام علمی: Lutra lutra

barzə	برزه	حيوان، شوکا، گونه‌ای آهوی کوچک اندام جنگل پسند با پشت و پهلوی زنگاری، زیر شکم و گردن زرد متمایل به سفید، طول بدن تا ۱۳۰ سانتیمتر و ارتفاع تا ۷۰ سانتیمتر دیده شده است با شاخ‌های بلند که از هر یک پنج تا شش شاخه سر بر می‌زند. نام علمی: capreala caprealus
ganjəbānu	گنج بانو	حيوان، موشی ظریف و کشیده اندام با شکم سفید که دشمن موش و مرغ است، گویند این حیوان مانند مار دوست دار گنج است (گنج بان کوچک). نام علمی: Mustela minuta
uturāstən	اوتوراستن	حیرت زده شدن، وا خوردن
bi nēmāz	بی نماز	حیض، حایض
jānəvar	جانور	حيوان (اعم)
pāyə xus	پایه خوس	حيوان یا انسان کتک خور، مأنوس به کتک خوری
šoko:f	شوگوف	حيوان، موش خرما، ابن عروس، راسو: از راسته سموریان جانوری با پوزه باریک، موی سفید یا زرد، چشم قرمز، زیر شکم سفید نام علمی: Mustela nikalis در گیلان با نام شوگول šokol هم شناخته می‌شود
ang	انگ	خلق، قلیق، بدانگ = بدخلق، بد قلیق
tamaš	تمش	خار بوته یا درخت
to:x	توخ	خار بیضوی با پوششی از ریزه خارها
sukul ə xis	سوکول خیس	خار سه نوک ستاره مانند که دریا به ساحل می‌اندازد
tif ə tēmaš	تیف تمش	خار و خمس
xârâne'n	خارانئن	خاراندن
xorəkâ	خورکا	خارپشت
tamaš kalə	تمش کله	خارزار
gomâr	گومار	خارستانی از خارهای رونده و دندانه دار
xârəš da'n	خارش دان	خارش دادن، خاراندن
xârəš kudən	خارش کودن	خارش کردن، خاریدن
xâs	خاس	خاز هم گفته می‌شود (خواه)، در ترکیب به کار می‌رود مانند زن خازی = زن خواهی به معنی خواستگاری، مرخاس = مرغ خواه که اطلاق می‌شود بر متصدیان جمع‌آوری سیورسات از مناطق روستایی
čoxâlə	چوخاله	خاک رس، گل رس
gil ə armani	گیل ارمني	خاک سرخ

kapək	کپک	خاک نرمه از پوستهٔ برنج
šəɫəf	شلاف	خاک‌اندارمانندی چوبین که برای خالی کردن آب قایق به کار می‌آید
xâk endâz	خاکنداز	خاک‌انداز
xâkan bar	خاکنبر	خاک‌انداز مسی
xâk ə sâre	خاک ~ ساره	خاکستر
xâkə	خاکه	خاکه
zigil	زیگیل	خال و خال‌های ریز و درشت گوشتی که در چهره یا بعضی نقاط بدن پدید می‌شود
xâl	خال	خال، هم‌چنین شاخهٔ بزرگ، شعبه، شاخه‌ای از رود
mâšəl	ماشل	خاله
xâlâ	خالا	خاله
kâl	کال	خام، نارس، کنده‌شده
gud	گود	خاندان، خانواده، قبیله، خویش، خویشاوند
gâlipuši xânə	گالیپوشی خانه	خانه با پوشش گالی
xânə xâ	خان‌خا	خانه خدا، مرد اول خانه
dihâti xânə	دیهای خانه	خانهٔ روستایی
dujâ bægui	دوجابگویی	خبرچینی دوجانبه، فتنه‌گری کردن
dujâ bægu	دوجابگو	خبرچین دوجانبه، فتنه‌گر
čapal	چپل	خپله
xapələ	خپله	خپله
sunət kunân	سؤنت کؤنان	ختنه‌سوران
âb a kudən	آباً کؤدن	خجالت دادن، ذوب کردن
zur bæ dəhâd	زۆر بدهاد	خدا قوت، درود، به جای سلام علیکم می‌آورند، دعای خیر به فلان
pâdo	پادؤ	خدمتکاری که همراه سوار می‌دوید تا پس از پیاده شدن او، اسب را نگه دارد، مأمور وصول، نامه‌رسان
pârekâbi	پارکابی	خدمتکاری که همیشه حاضر خدمت است
vâ:xər	واخر	خر شدن، احمق شدن
kustəlabi:l	کؤستلأبیل	خر مرد رند
pâbuz gire:	پابؤزگیره	خرچنگ
xarə xodâ	خر ~ خؤدا	خرخاکی

guli xâš	گۆلیخاش	خرخره
bilifindirə	بیلی فیندیره	خرد و ناچیز، ریزه
jizqâl	جیزغال	خرد و ناچیز، همچنین جزغاله
čəkâl	چکال	خرده ریز
sarčena	سرچنأ	خرده برگ و ساقه خشک برنج که علوفه دام است
xərs	خرس	خرس
maturə	مأتوره	خرطوم، برجستگی نای گلو، لبورچیدگی
mâturə	ماتوره	خرطوم، برجستگی نای گلو، لبورچیدگی، حالت دل خوری
âl ə mərxə	آل مرخه	خرمهره سرخ
xâb ə xornə	خاب خورنه	خرناس، خرخر
xornə	خورنه	خرناس، خرخر
kâkuli	کاکولی	خروس کولی، مرغی زیبا با کاکل هلالی برگشته، نک: گیزگیز
tum bəjâr	تۆمبجار	خزانة نشای برنج
čač	چچ	خزه
čaš	چش	خزه روی درخت یا روی آب، نک: چخ
xâr o xis	خار و خیس	خس و خار
ruf	رؤف	خس و خاشاک پوشیده ای که دریا به ساحل می راند
xis	خیس	خس، خار
mândi	ماندی	خسته، وامانده
či: bigiftə	چی بیگفته	خسوف کرده، کسوف کرده، چیزی مسبب تاریکی
nâxunxušk	ناخونخوشک	خسپس، کنس
kənas	گنّس	خسپس، ممسک
xaškə	خشکه	خشت آب ندیده و خشک
kun ə mân	کۆنمان	خشتک شلوار
xošk ə bār	خشک بار	خشکبار، خوشکبار
xošk ə salâ	خوشک سلا	خشک صلا، تعارف خشک و خالی، خوشک سلا
ze:br	زبر	خشن
do:b	دؤب	خصل قمار، توپ زدن در قمار، نوبت، فرصت
sâmân sar	سامانسر	خط مرزی، سرحد
xaxu kəši	خخوکشی	خط و نشان کشیدن

xuxukəši	خوځوځشي	خط و نشان کشیدن، نک: خخوځشي
xuftən	خوځتن	خفتن، پایه مضارع: خوځس xus
xul	خول	خل، شیرین عقل
xəlâl	خلال	خلال، برش های نازک و ریز
xəlt	خلت	خلط، جرم سینه
dinj	دینج	خلوت، خالی از اغیار
šānte	شائته	خل وضع، کودن
fāčəməne'n	فاچمانئن	خم کردن به طرف جلو، دولا کردن
ləsə	لسه	خم برداشتنی سقف و یا کف یا پل
ləsə kudən	لسه کودن	خم برداشتن سقف یا کف اتاق یا پل و سست شدن چوب پوششی آنها
xom	خوم	خمیره، خوم هم گفته می شود
tan dəkaš	تن دکش	خمیازه با کشش اندام
ābədu	آبدو	خمیازه، دهن دره
bəčəməstə	بچمسته	خمیده، کج و کوله
lāsu	لاسو	خمیر، خمیر شده، بسیار نرم
xonāq	خوناغ	خناق، دیفتری
xandə ru	خنده رو	خنده رو
kar ə xandə	کز خنده	خنده بی حالت و بی تفاوت
xosāne'n	خوسانئن	خواباندن
xusane'n	خوسانئن	خواباندن
xājə	خاجه	خواجه، مرد بیضه کشیده
xātar	خاطر	خواست، خوشی، یاد
havā	هوا	خواست، میل، آرزو، آهنگ، مقام
zən xāzi	زنخازی	خواستگاری
xāstən	خاستن	خواستن، دوست داشتن
xānčə	خانچه	خوانچه
rafə	رفه	خوانچه مانندی که در محل پلاس چای تعبیه می شود، رف هایی از گونی که در پلاس گاه به طور طبقه طبقه تعبیه می شود، بر آنها برگ های سبز چای برای پلاسیدن می گسترانند
xāz	خاز	خواه، خواست (در ترکیب به کار می رود)، وارانخاز = مرغ باران خواه یا

xâxu:r	خاخور	خواهر
mard ə xâxur	مرد ˆ خاخور	خواهر شوهر
nâxâxuri	ناخاخوري	خواهر ناتنی
xâxur zâ	خاخورزا	خواهرزاده
xob	خوب	خوب
bəber a giftən	به برآ گيفتن	خوب پذیرفتن، پذیرا شدن
bâd ə brut	باد ˆ برقت	خود برتربینی
fubostən	فوبوستن	خود به خود ریخته شدن
xu: xure:	خوخوره	خود به خود، پیش خود، خود برای خود
bərazə kəše'n	برازه کشن	خود را بی سر و صدا به سوی هدف کشاندن، رندانه توسعه طلبی کردن، خزیدن
musmus kudən	مؤسمؤس کؤدن	خود را در انتظار جلب نظری از دورادور به چشم کشیدن، گردن دراز کردن
xu	خو	خود، خویش
minindi	مینیندی	خودسرانه، از پیش خود، ظاهراً از «من عندی» تازی گرفته شده است
šit ə kârân	شیت ˆ کاران	خودنمایی‌های کودکانه و سبک
burâni	بورانی	خوراک، محتوی بادمجان تنوری و له شده، یا اسفناج پخته همراه با سیر و ماست و فلفل و نمک
âbêki	آبکی	خورش است. یک کیلو سبزی اسفناج یا برگ چغندر، نعناع، گشنیز (تورش ˆ واش)، کمی سیر کوبیده و پیاز خرد شده را مجموعاً دوبار چرخ می‌کنند و با روغن سرخ می‌نمایند به طوری که نسوزد بعد همراه با دو قطعه جوجه و چهار لیوان آب و آب غوره و نمک و فلفل به اندازه، در دیگ سفالین کرده، بر آتش نهند تا بجوشد. پس از پخته شدن جوجه‌ها به تعداد مهمان‌ها تخم مرغ را بالای دیگ می‌شکنند که درسته در خورش باقی بماند. این خورش قاعدتاً باید رقیق باشد.
anârnij	آناربیچ	خورش است، خورشی است از یک کیلو گوشت گوساله ˆ لحم، ۲۵۰ گرم گردو، ۴۰۰ گرم سبزی معطر، ۲ عدد پیاز درشت، یک قاشق سوپ خوری آرد، یک گیلاس آب انار ملس. الف-گوشت را با پیاز چرخ می‌کنند، بعد آرد را به آن اضافه کرده (کوفته درست می‌کنند). ب-گردو را می‌سایند تا نرم شود، آب انار و یک و نیم برابر آن آب بر آن می‌افزایند. قسمت "ب" را بر آتش می‌گذارند که

		بجوشد تا گردو روغن پس دهد. قمست "الف" را در ماهی تابه سرخ می‌کنند سپس کوفته‌های سرخ‌شده را با سبزی‌های ساطوری یا نیم‌چرخ شده، در ظرف "ب" می‌ریزند و نیم ساعت الی سه ربع روی اجاق نگه می‌دارند و نمک و فلفل و گلپر به اندازه لازم چاشنی می‌کنند. خورش برای سفره ده یا دوازده نفری آماده می‌شود
bâqlâ qâtoq	باقلا قاتوق	خورش است، سه کیلو باقلا را از هر دو پوست پاک کرده و می‌شویند، ۲۰۰ گرم شوید را خرد کرده، به باقلا اضافه می‌کنند. یک بوته سیر را خلال کرده و داخل می‌کنند، سه قاشق سوپ‌خوری روغن و یک قاشق چای‌خوری زردچوبه بر آن می‌افزایند و ظرف را بر آتش می‌گذارند تا ۲۰ دقیقه که مواد خوب سرخ شود و می‌باید در این مدت با قاشق مواد را که بر آتش است، زیر و رو کرد. سپس یک الی دو گیلایس آب بر آن می‌ریزند که خوب بپزد. یک ربع پیش از کشیدن، چند تخم‌مرغ را روی خورش می‌شکنند که درسته باقی بماند / باغلاغاتوغ
âlu mosemma	آلق مؤسمّا	خورش است، مسمای آلو، مواد اولیه: مرغ یا گوشت تکه‌ای، آلو خراسانی با هسته، خلال پیاز سرخ‌کرده، روغن و چاشنی. طریقه پخت آن تحت عنوان خورشت آلو در کتابهای آشپزی آمده است
âlučə mosemma	آلقچه مؤسمّا	خورش است، مسمای گوجه‌سبز، یک کیلو گوشت قطعه‌قطعه شده را با یک گیلایس و نیم آب می‌جوشانند، ۳۵۰ گرم سبزی معطر را ریزریز کرده در ماهی تابه با روغن سرخ می‌کنند. پانصد گرم گوجه‌سبز ترش را به دو نیم کرده، هسته‌اش را بیرون کشیده با سبزی قدری سرخ می‌کنند، سپس سبزی و گوجه سرخ شده را داخل ظرف گوشت کرده تا سه ربع ساعت بر اجاق نگه می‌دارند. بعد دو قاشق سوپ‌خوری چاشنی مطلوب و نمک و فلفل به اندازه بر آن افزوده، خورش را خوب به هم زده از آتش برمی‌دارند
anârdâne mussemma	آناردانه مؤسمّا	خورش است، یک عدد مرغ یا یک کیلو گوشت، ۴۰۰ گرم پیاز حلقه شده و سرخ کرده، دانه‌های انار ترش یا ملس، روغن و چاشنی
širintarə	شیرین تره	خورش است، یک کیلو اسفناج که خوب شسته و خرد شده با نصف گیلایس آب در ظرف ریخته بر آتش گذارند که خوب پخته و له شود، مقداری متناسب لپه را کوبیده در ماهی تابه با روغن سرخ کرده و شش عدد تخم‌مرغ را پس از به هم زدن به لپه اضافه کرده اسفناج پخته شده را نیز با روغن کمی سرخ کرده، یک بوته سیر کوچک را قاچ‌قاچ کرده همه مواد بالا را در دیگ سفالین

		یک ساعت روی اجاق می‌گذارند، نمک و فلفل نیز به اندازه اضافه کرده از آتش برمی‌دارند. «فروغ‌نیا»
beh qorma	به غورمه	خورش است، یک کیلوگرم گوشت را قطعه‌قطعه کرده در روغن سرخ کنند، بعد با یک گیلان و نیم آب همراه کرده می‌پزند و ۴۰۰ گرم پیاز را خرد کرده، در ماهی‌تابه سرخ کنند و ۵۰۰ گرم به را پوست کنند، قاچ‌قاچ نموده، حقه داخلی آن را بیرون کشیده، نزدیک سرخ شدن پیاز در ماهی‌تابه می‌ریزند که به نیز سرخ شود. پس از پخته شدن گوشت، به و پیاز سرخ شده را داخل دیگ می‌کنند که نیم ساعت یا سه ربع روی اجاق بجوشد. اگر به شیرین باشد، سه قاشق سوپ‌خوری آب‌غوره و اگر ترش باشد، دو قاشق سوپ‌خوری شکر، نمک و فلفل به آن چاشنی کنند تا آماده شود
ku'i mosəmmā	کۆئی مۆسّمّا	خورش مسمای کدو، یک کیلو گوشت را قطعه‌قطعه کرده سرخ می‌کنند و با یک گیلان و نیم آب می‌جوشانند، ۱۰ عدد کدو را پوست کنده و چارقاچ می‌نمایند، آن‌گاه با روغن سرخ کرده و ۴۰۰ گرم پیاز را خلال کرده، جداگانه سرخ می‌نمایند و داخل دیگ گوشت می‌کنند، پس از پخته شدن گوشت و کدو، دویست گرم آب‌غوره یا رب‌انار بر آن اضافه کرده و نیم‌ساعت تا سه ربع روی اجاق می‌جوشانند، نمک و فلفل به اندازه بر آن می‌افزایند
fosənjān	فۆسّنجان	خورش معروف گیلان که مایه اصلی آن مغزگردو و گوشت پرنده است از قبیل مرغ، مرغابی، چنگر، اردک، احیاناً کوفته‌هایی از گوشت گوسفند، طریقه پخت: یکی از پرندگان مذکور را پس از کندن پر و گرفتن زائده‌ها و تمیز کردن با دو فنجان آب و دویست گرم رب انار در دیگ سفالین (گمچ) ریخته و بر آتش می‌نهند تا بجوشد، پانصد گرم مغزگردو را خوب ساییده بر آن می‌افزایند، در حدود دو ساعت بر اجاق قرار می‌دهند تا روغن مغزگردو ظاهر و فراگیر شود، بعد یک قطعه آهن تمیز را در دیگ اندازند تا رنگ خورش پس از ربع ساعت متمایل به سیاهی شود، آن‌گاه نمک و فلفل به میزان کافی در آن ریخته، آهن را برگرفته، خورش را بر سر سفره آورند، بعضی کدبانوها از به‌کار بردن آهن خودداری می‌کنند، بعضی هم ترجیح می‌دهند که مغزگردو آنقدر ساییده نشود که به کلی نرم شود برخی نیز چنگر را مناسب‌ترین پرنده برای تهیه فسّنجان می‌دانند و قائل‌اند که «باب‌آغوز، چنگر»
pəlā mǎyə	پلا مایه	خورش یا دوشاب و چیزهایی که با پلو مصرف می‌شود
tās ə kəbāb	تاس کباب	خورش، با یک کیلو گوشت، چهارصد گرم پیاز، چهارصد گرم سیب‌زمینی، صد

		گرم سماق و مقدار کافی روغن و چاشنی به ترتیب زیر برای ده یا دوازده نفر آماده می‌شود: گوشت را تکه تکه کرده و خوب می‌شویند، سیب‌زمینی‌های درشت را پوست کنده، حلقه حلقه می‌برند، پیاز هم حلقه حلقه بریده می‌شود، سماق را پاک کرده دانه‌های آن را جدا می‌کنند، سپس یک ورقه گوشت، یک ورق سیب‌زمینی و یک ورق پیاز را روی هم چیده و بر روی هر ورق سماق به اندازه کافی با نمک و فلفل می‌پاشند. دو قاشق سوپ‌خوری روغن و نیم گیلاس آب بر آن می‌افزایند، سپس دم کرده، روی اجاق می‌گذارند تا آماده شود
varəqə	وژغه	خورش، بادمجان را پوست کنده، ورقه ورقه نموده در روغن ماهی‌تابه سرخ می‌کنند، چند عدد تخم‌مرغ را شکسته و در کاسه‌ای به هم زده همراه با نمک و فلفل به اندازه بر روی بادمجان سرخ شده که در ماهی‌تابه منظم چیده شده می‌ریزند و بعد پشت و رو کرده، برمی‌دارند
torš ə kâl ə kebâb	تورش کال کباب	خورش، بادمجان را در کوره کباب می‌کنند، پوستش را کنده، با پشت قاشق می‌کوبند تا خوب له شود، به مقدار کافی دانه‌های انار ترش و مغز کوبیده گردو و نمک و فلفل بر آن می‌افزایند، آماده برای روی سفره می‌شود
sirâbij	سیرابیج	خورش، برگ تازه سیر را به قطعات کوچک بریده و در تاوه با روغن سرخ می‌کنند و چند تخم‌مرغ را در کاسه‌ای شکسته و به هم زده و بر آن می‌افزایند و درهم می‌کنند تا آماده شود
sabzi kuku	سبزی کوکو	خورش، به صورت کوکو که با سبزیجات معطر و گاهی با مخلوطی از نیم‌کوب مغزگردو تهیه می‌شود
debijâ	دبیجا	خورش، چند شش‌ماهی سفید یا «شیرین روده» را با احتیاط که متلاشی نشود، می‌شویند و در آبکش می‌گذارند، رویش نمک به اندازه می‌پاشند، بعد به طور ماریپیچ در آرد نرم می‌غلطانند و در روغن جوشان تاوه می‌نهند، وقتی از هر طرف سرخ شد تاوه را از آتش برمی‌دارند و برای مصرف بر سفره می‌آورند، می‌توان بر حسب تمایل اندکی آب نارنج یا آب لیمو ترش بر آن افشاند، هم‌چنین می‌توان در صورت تعدد شیرین روده آن را به صورت کوکو درآورد و در روغن جوشان گذارد
vâbiškâ	وابیشکا	خورش، دل و جگر مرغ یا گوسفند را قطعه قطعه کرده، در ماهی‌تابه سرخ می‌کنند، سپس پیاز خلال شده را نیز سرخ کرده بر آن می‌افزایند، مقدار کافی رب داخل کرده، نمک و فلفل زده، از آتش برمی‌دارند

mirza qâsəmi	میرزاغاشمی	خورش، ده عدد بادمجان روی آتش کباب کنند، پوست آن بکنند، در ماهی تابه خوب له کنند، سپس با دو قاشق سوپ خوری روغن روی آتش سرخ نمایند، بعد سیر را پوست کنده خوب می‌کوبند با روغن سرخ کرده، پیش از برداشتن ۶ عدد تخم مرغ را شکسته خوب به هم می‌زنند و در ماهی تابه می‌ریزند، آن گاه بادمجان را با این مواد مخلوط کنند، کمی زردچوبه، نمک و فلفل اضافه کرده پس از ۵ دقیقه از آتش برمی‌دارند
qorâbij	غورابیج	خورش، ده عدد کولی را بر آتش ذغال گذارند تا آماده برای پوست کندن شود، پس از کندن پوست در ماهی تابه با روغن سرخ کنند، ۵۰۰ گرم سبزیجات معطر را پس از شستن ریزیز کرده در تابه با روغن سرخ کنند همراه با کولی‌های سرخ شده در دیگ سفالین ریزند، یک فنجان و نیم آب و یک فنجان آب غوره یا آب انار ترش بر آن می‌افزایند، بر آتش نهند تا بجوشد، سپس نمک و فلفل بر آن افزوده پس از ده دقیقه از آتش برمی‌دارند که آماده است
kuli qurâbij	کولی غورابیج	خورش، ده عدد کولی را بر روی آتش ذغال می‌گذارند تا از دوطرف کمی برشته شود که بتوان پوستش را کند، بعد در ماهی تابه با روغن سرخ می‌کنند و از آتش برمی‌دارند، ۵۰۰ گرم سبزیجات معطر را نیز پس از شستن ریزیز می‌کنند و در ماهی تابه با روغن سرخ کرده، سپس یک گیلان و نیم آب و یک فنجان و نیم آب غوره یا آب نارنج یا آب انار ترش را همراه با سبزی و کولی در ظرف سفالین کرده، بر آتش خوار سه ربع یا یک ساعت می‌گذارند تا بجوشد، بعد نمک و فلفل به اندازه بر آن افزوده پس از ۱۰ دقیقه از آتش برمی‌دارند
sir ə qəliyə	سیر غلیه	خورش، سیرقلیه، با برگ تازه سیر، برگ ریزیز شده سیر را در تابه سرخ می‌کنند، به دیگی که در آن مرغ (که بهتر است تورنگ باشد) پخته شده است، همراه با لپه و چند مایه تخم مرغ و چاشنی می‌ریزند، پس از آماده شدن بر آتش ملایم، با پلو به مصرف می‌رسد
qâtoq	غاتوغ	خورش، شاید مأخوذ از ترکی باشد
ja:fari qormə	جافری قورمه	خورش، قطعات کوچک گوشت را همراه با لوبیای چشم بلبلی می‌پزند، جعفری و تره ریز شده را با روغن سرخ کرده، پس از پختن گوشت که ممکن است به صورت کوفته هم تهیه شده باشد، اضافه می‌کنند، به مقدار متناسب آب غوره و فلفل و نمک بر آن می‌افزایند تا برای مصرف آماده شود
čavâš tarə	چواش تره	خورش، که طریقه تهیه آن مانند ترش تره است، منتها با چواش بیشتر
xâlu âbe:	خالو آبه	خورش، گوشت قطعه قطعه شده را می‌پزند، آلوچه ترش و پیاز خلال شده و

tâvə kəbâb	تاوه کباب	سبزیجات متنوع ساطوری شده را جدا جدا در روغن سرخ می کنند، بعد به دیگ محتوی گوشت پخته شده می ریزند، نمک و فلفل کافی بر آن می افزایند خورش، گوشت و پیاز را چرخ کرده، نمک و فلفل به اندازه می زنند، بعد به صورت ورقه به اندازه کف دست درآورده، بر روی آن یک ورقه نازک گوجه فرنگی و بر روی آن باز یک ورقه گوشت و پیاز چرخ شده می گذارند، در ماهیتابه روغن را آب می کنند سپس ورقه های گوشت را کنار یکدیگر در تاوه می چینند، روی تاوه سینی یا ظرف دیگری گذاشته، بر روی آتش می چینند که از دو سو حرارت ببینند، پس از نیم ساعت برمی دارند
turš ə šâmi	تورش شامی	خورش، گونه ای خورش از گوشت چرخ کرده یا ساطوری شده، روغن و چاشنی ها
morq ə torš	مورغ تورش	خورش، گونه ای خورش معروف گیلان، یک مرغ را با یکصد گرم لپه در ظرف سفالین با دو گیلان آب می پزند و ۷۰۰ گرم سبزی معطر را خوب تمیز کرده، ریزریز و ساطوری می کنند، در ماهی تابه سرخ کرده و به مرغ می افزایند و یک فنجان ونیم آب غوره هم اضافه می کنند، وقتی خوب پخته شد چهار عدد تخم مرغ را خوب در کاسه به هم می زنند، سپس داخل دیگ می ریزند، با قاشق کمی باز به هم می زنند و ده دقیقه بر آتش نگه می دارند، آن گاه نمک و فلفل به اندازه بر آن افزوده از آتش برمی دارند
mâ'i fibij	مائي فیبیج	خورش، ماهی سفید را خوب می شویند، شکمش را از بالا به پایین چاک زده، خوب تمیز می کنند و کنار می گذارند، ۵۰۰ گرم کشمش بی دانه و ۱۵۰ گرم مغزگردو و ۱۰۰ گرم نعنای را پس از تمیز کردن یکبار با ماشین گوشت کوبی می کوبند، با ترشی، فلفل، نمک و گلپر چاشنی زده در شکم ماهی می ریزند و با سوزن بخیه می کنند، در اجاق نانوائی یا در فر می گذارند یا در دیگ مسی گذاشته روی اجاق می نهند، روی دیگ نیز باید آتش چیده شود تا ظرف دو ساعت با حرارت بالا و پایین کباب شود، در صورت سوم باید یک یا دو بار ماهی را در دیگ اینرو و آنرو کنند که حرارت یکنواخت به همه طرفش توجه کند
torš ə kəbâb	تورش کباب	خورش، یک عدد مرغ را پس از شستن و تمیز کردن خوب در تابه سرخ می کنند، سپس با یک گیلان و نیم آب در گمچ (دیگ سفالین) گذارده می پزند، سیب زمینی را حلقه حلقه کرده در ماهی تابه با روغن سرخ می کنند، پس از پخته شدن مرغ، آب غوره را در دیگ می ریزند، پس از ساعتی که

qurə musammâ	غوره مؤسمّا	جوشید، سیب زمینی را در آن می ریزند، پس از ده دقیقه نمک و فلفل و دارچین به اندازه پاشانده و از روی آتش برمی دارند (فروغ نیا) خورش، یک قطعه مرغ را پس از کندن پر و قطع زواید و شستن شکم تمیز نموده با یک فنجان و نیم آب در دیگ گذاشته و می پزند، سپس چهارصد گرم پیاز خلال شده را در ماهی تابه سرخ کنند، پنج دقیقه پیش از برداشتن از روی آتش ۵۰۰ گرم غوره دان دان شده و تمیز را داخل همان ماهی تابه کرده تا کمی سرخ شود، پس از حاضر شدن مواد سرخ شده آن را در دیگ بر مرغ پخته شده می افزایند و بر اجاق یا یک ساعت حرارت می دهند، بعد دو قاشق مرباخوری شکر و به اندازه متناسب فلفل و نمک داخل کرده خوب به هم زده، پنج دقیقه دیگر بر آتش باقی می گذارند، سپس برمی دارند که آماده مصرف است
torš ə tarə	تورش تره	خورش، یک کیلو سبزی همه جور، شش عدد تخم مرغ، یک بوته سیر، یک قاشق سوپ خوری آرد برنج و یک فنجان و نیم آب غوره. باید سبزی را کوبید، با برنج یا آرد برنج و یک گیلان آب جوشانند، سیر را ساییده، در روغن سرخ کرده، تخم مرغ ها را در ظرفی ریخته کاملاً به هم زده و در تابه سیر سرخ شده ریخته، وقتی خوب سرخ شد، از آتش برداشت و کنار گذاشت. سبزی را باید خوب جوشانند تا جا افتاده شود، بعد یک فنجان و نیم آب غوره بر آن افزود و محتویات تابه سیر و تخم مرغ را در آن ریخت، پس از ساعتی جوشیدن نمک و فلفل پاشید و از آتش برداشت
nâzxâtun	نازخاتون	خورش، یک کیلو گوشت تکه تکه شده را با یک فنجان و نیم آب در دیگ سفالین می پزند، هفتصد و پنجاه گرم سبزی (نعناع و جعفری) را کوبیده در ماهی تابه با روغن سرخ می کنند، سپس آن را با نیم فنجان آب غوره در دیگ سفالین با گوشت همراه نمایند تا خوب بجوشد، پس از پخته شدن گوشت ده عدد بادمجان پوست کنده را که قبلاً برش طولی شده و نمک سود گردیده، در ماهی تابه سرخ کرده و در خورش مزبور می ریزند، پس از سه ربع نمک و فلفل بر آن می افزایند و از آتش برمی دارند
mâ'l mal-ta	مائي مالتا	خورش، یک ماهی سفید را پس از خارج کردن محتویات شکم می شویند، سپس نمک و فلفل و سماق در داخل شکم پاشیده در کوره گذارند یا به سیخ و شاخه کشند و بر آتش کباب کنند. «مالا تاب»
čaxertame	چخرتمه	خورش، یک مرغ تمیز و پاک کرده با یک گیلان و نیم آب بر روی آتش

		می‌گذارند تا پخته شود، ۴۰۰ گرم پیاز خلال کرده در ماهی تابه سرخ می‌کنند، قبل از برداشتن تابه، هشت عدد تخم‌مرغ را خوب در کاسه‌ای به هم زده و در ماهی تابه می‌ریزند و با پیاز سرخ کرده مخلوط می‌کنند تا تخم‌مرغ هم سرخ شود، بعد محتویات تابه را در دیگ مرغ می‌ریزند و کمی زردچوبه بر آن می‌افزایند و نیم‌ساعت روی اجاق می‌گذارند و آن‌گاه نمک و فلفل به اندازه می‌زنند، از آتش برمی‌دارند، آماده سفره است
ta: buryân	تا بُوریان	خورش، یک مرغ را با گیلانی آب و مقداری لپه می‌پزند، بعد انواع سبزی را پاک کرده و شسته، خوب ساطوری کرده در ماهی تابه سرخ می‌کنند و این سرخ کرده را با آب‌لیمو، مرغ و لپه پخته شده اضافه کرده. نیم ساعت روی اجاق می‌گذارند، سپس نمک و فلفل زده، برمی‌دارند که آماده است
motanjən	مؤتنجن	خورش، یک مرغ و ۲۰۰ گرم آب‌انار و دو گیلانی آب را مخلوط کرده، بر آتش گذاشته می‌پزیم، ۵۰۰ گرم مغزگردو را ساییده و نرم کرده بر مرغ یا مرغابی می‌افزاییم، ۲۰۰ گرم کشمش و چهارصد گرم قیسی که هسته‌اش را بیرون آورده باشند در روغن کمی سرخ کنند، پس از پخته‌شدن مرغ و روغن پس‌دادن گردو، قیسی و کشمش را به دیگ سفالین مزبور می‌ریزند، روی اجاق می‌گذارند تا بجوشد، اگر غلیظ شده باشد می‌توان یک گیلانی آب بر آن اضافه کرده، سپس نمک و فلفل و گلپر به اندازه ریخته و ظرف را از آتش برمی‌دارند
mâlâ vâbij	مالا واییج	خورش، یک مرغابی را شش تکه می‌کنند، ۴۰ گرم پیاز درشت را رنده کرده در ماهی تابه سرخ می‌کنند تا به رنگ نارنجی درآید، بعد قطعات مرغابی را در همان ماهی تابه داخل کرده همراه پیاز موجود در آن سرخ می‌کنند، سپس مقداری آب‌انار ترش یا شیرین را با نمک و فلفل و اندکی خاکه دارچین و یک قاشق غذاخوری رب گوجه‌فرنگی با دو لیوان آب بر آن افزوده، در دیگ سفالین بر آتش نهند تا اختلاط و آمیزش کامل شده، برای مصرف آماده گردد
kâl ə kəbâb	کال ~ کباب	خورشی از بادمجان تنوری و روغن و چاشنی
šeš andâz	شش‌انداز	خورشی از مغزگردوی ساییده و بریده‌های خیار یا بادمجان، نک: شیش‌انداز
šišandâz	شیش‌انداز	خورشی است از ۵۰۰ گرم گردو که باید خوب ساییده و نرم شود با یک گیلانی و نیم آب و مقداری رب در دیگ سفالین روی آتش گذارند تا بجوشد و روغن پس دهد، سپس یک کیلو بادمجان یا خیار یا کدو حلوائی را پوست کنده، حلقه حلقه نموده با دو قاشق سوپ‌خوری روغن در ماهی تابه سرخ کنند، دو

عدد پیاز را نیز پس از خلال کردن جداگانه در روغن سرخ کرده، مواد بالا را در ظرف گردو که قبلاً روی آتش روغن پس داده است می‌ریزند، نیم‌ساعت می‌جوشانند، به اندازه لازم گلپر و نمک و فلفل و دارچین بر آن می‌افزایند و دیگر را از آتش برمی‌دارند

šifid ə qormə

شیفید غورمه

خورشی است، یک مرغ را خوب تمیز کرده با یک قاشق سوپ‌خوری روغن در ماهی‌تابه سرخ می‌کنند سپس در دیگ سفالین با یک گیل‌اس و نیم آب می‌پزند، پانصد گرم شویت را پاک کرده با کارد ریز ریز می‌کنند و در ماهی‌تابه با سه چهار قاشق سوپ‌خوری روغن خوب سرخ کرده ۵۰۰ گرم گوجه سبز که هسته‌اش را کشیده باشند نزدیک به سرخ شدن شویت در همان ماهی‌تابه می‌ریزند که سرخ شود، پس از پخته شدن مواد سرخ شده را در داخل ظرف سفالین مزبور می‌کنند و بر اجاق می‌گذارند، پس از سه ربع ساعت دو قاشق شکر در آن می‌ریزند و پس از ده دقیقه نمک و فلفل می‌پاشند و از آتش برمی‌دارند

now nəvâr

نؤ نوار

خوش سر و وضع

xuš ə beš

خۆش بش

خوش‌باش گویی، مذاکره مطبوع، تعارفات

bâxtâbâr

باختابار

خوشبخت

xuš bərxord

خۆش برخورد

خوش‌برخورد، خوش‌پذیرا

yak šušə

یک‌شوشه

خوش‌ریخت، قامت و اندام قالبی، با اندام متناسب

xuš bəreru

خۆش بر رۆ

خوش‌قیافه، زیبا

vi:šə

ویشه

خوشه، بیشه

xukala

خۆکله

خوک‌سار، جای تجمع خوکان

xundimir

خۆن دیمیر

خون‌مرده‌گی

baram ə xiyâr

برم خیار

خیار، از گونه درشت که درازی‌اش گاهی به ۵۰ سانتیمتر می‌رسد

gəlâs

گلاس

خیره

gəlâs kudən

گلاس‌کۆدن

خیره‌کردن، فی‌المثل چشم

hist

هیست

خیس

ču:rrə

چۆرّه

خیس تا حدی که آب از آن بچکد، اشباع از آب

vâpəlkəstə

واپلکسته

خیس داده‌شده

hist a bo'stən

هیستأ بوستن

خیس شدن

č'o:rəš

چۆرش

خیس شدن پوست بر اثر ابتلا به نوعی بیماری پوستی

pəlkəstən	پلکستن	خیس شدن تا حد پلک پلک شدن
dəpalkəstən	دپلکستن	خیس شدن ممتد
dexisāne'n	دخیسانئن	خیساندن
vāpəlkāne'n	واپلکانئن	خیساندن تا حد وراآمدن پوست
pəlkāne'n	پلکانئن	خیساندن تا حدی که بتوان پلک پلک کرد
dəoalkāne'n	دپلکانئن	خیساندن تا حدی که زدودن چرک از بدن یا پوست از بقولات آسان شود
de:sane'n	دئسانئن	خیساندن در ظرفی
vāpəlkəstən	واپلکستن	خیس شدن تا حد وراآمدن پوست یا شوخ بدن
xit	خیت	خیط، از رو رفته، مشتش و شده
bədəhi	بدهی	دین، هر چه که ادایش مورد تعهد اخلاقی یا سند رسمی باشد
dad	داد	داد و فریاد، قصاص، انتقام، حق، «خودایا می داد» چه اؤن بیگیر = خدایا انتقام را از او بگیر، حقم را از او بگیر
fāda'n	فادآن	دادن به دست کسی
da'n	دان	دادن. پایه مضارع: da'
darxāne	درخانه	دارالحکومه، استانداری، فرمانداری
dinān xāne	دیوانخانه	دارالحکومه، دارالقضاء
yak su	یکسو	دارای ثبات نظر و رأی، ثبات در عهد و پیمان
jādār	جادار	دارای گنجایش کافی
māl	مال	دارایی، مال، ستور، چارپای اهلی
adviyē	آدویه	دارچین کوبیده
dār tuk zəne	دار توک زنه	دارکوب
dārdoko:	داردوکؤ	دارکوب
gāzu	گازؤ	دارنده دندانهای نامرتب و پیشآمده
landəhur	لندهور	دارنده قامت بسیار بلند
bārəjə	بارجه	دارویی صمغمانند که در طب خانگی به کار می رود
dās	داس	داس
dāz	داز	داس
da:rə	دأره	داس درو، دهره
raj ə dām	رجّ دام	دام اصلی، تور اصلی، بالا دام، در اصطلاح ماهی گیران حرفه ای یعنی مالاها
lār ə māl'i	لارّ مائی	دام دسته دار مخصوص ماهی گیری، نک: شمشا

lâr ə dâm	لار ٚ دام	دام دسته‌دار و چمچه‌مانند از تور و بازوهای چوبی که در شکار پرندگان حین پرواز به‌کار می‌رود
mâ'i dâm	مائی‌دام	دام ماهی، نک: دام، تور ماهی‌گیری به طور اعم
dâm	دام	دام، وسیلهٔ صید خواه به اغفال و فریب یا به وسیلهٔ ابزار و آلات، مانند کاکم، نک: کاکم، یا تور ماهی‌گیری، مشخصات تور ماهی‌گیری به تناسب بزرگی یا کوچکی انواع ماهی متفاوت است، شبکهٔ تور برای شاهکۆلی = دوانگشتی، سیاه کۆلی = سه انگشتی، کۆلمه = چهار انگشتی، سیم = پنج انگشتی، ماهی سفید و نظایر آن شش تا هفت انگشتی منظور می‌گردد با درنظر گرفتن استحکام متناسب با وسعت تور و کیفیت صید
zâmâ	زاما	داماد
šilitə	شیلپته	دامن کوتاه چین‌دار که زنان روی شلوار برای پوشش برجستگی‌های تن می‌پوشند
pâpič	پاپیچ	دامنگیر، مچ پیچ پا
dân	دان	دان، پسوند مکان: «گلدان»، مخفف داننده: «زبان دان»
dung	دۆنگ	دانگ، سهم سرانه در هزینه، یک‌نیم از هر گام در موسیقی
dânə	دانه	دانه، جوشی که بر پوست ظاهر شود
kuš	کۆش	دانه‌های پهن و خشک و ملتهب روی پوست همراه با خارش، دانه‌های اگزمایی
lâl ə dâne	لال ٚ دانه	دانه‌هایی که از بوتهٔ شوند حاصل می‌شود
espendâne	إسپندانه	دانهٔ اسپند
eško:r	إشکۆر	دانهٔ خرد و ریزشدهٔ برنج، غالباً برای تغذیه مرغ به‌کار می‌رود
jokul	جوکۆل	دانهٔ سبز و نارس برنج «جوکۆل»
surufdâne	سۆرۆف‌دانه	دانهٔ سۆرۆف
nimdâne	نیمدانه	دانهٔ شکسته و دونیم‌شدهٔ برنج
dâryə	داریه	دایره، دف
tâyə	تایه	دایه
qur ə xâye	غۆر ٚ خایه	دبهٔ بیضه
səfâl ə sar giftən	سفالسر گیفتن	دچار سفالسر شدن
jumjumə usâden	جۆمجۆمه اۆسادن	دچار وهم و خیالات ناخوشایند شدن
kelekâ	کَلکا	دختر
da'l doxtər	دائی دۆختر	دختر دایی

biništə doxtər	بینیشته دختر	دختر در خانه مانده، دختر ترشیده
lâki	لاکي	دختر مبتلا به تنگی راه
kiləkâ	کیلکا	دختر، دوشیزه
xâlâ doxtər	خالادختر	دخترخاله
ko:r	کۆر	دخترک
korey	کۆری	دخترک، در مقام تحبيب
kijâ	کيجا	دخترک، نک: کۆر
v'e:y	وئي	در اشاره به حشره به نشانه احتراز
dəkəftən	دکفتن	در افتادن، فی المثل در چاه یا چاله هم‌چنین در معرکه یا حادثه
dinne:	دیننه	در این نیست، دیده نمی‌شود، تحریفی است از واژه «دی‌نیه» di.ni.ye
dərə	دره	در آن است، در درون آن است
jivizâne'n	جیویزانئن	در بردن کسی از جایی، گریزی بی سر و صدا
depextən	دئپختن	در پیچیدن، پیچیدن به دور چیزی یا کسی مانند نمد یا قالی یا نظایر آن
čânə	چانه	در تداول چونه، چانه، گلوله خمیری که تهیه یک نان را تکافو کند
dərdə	درده	در تظاهر به ناخوشایند مکرر، چزش، تحمیل رنج و آزرده‌گی
bəjâ gəb ze'n	بجا گب زئن	در جا و مقام خود سخن گفتن
dəbo'n	دبؤن	در جایی بودن، در چیزی بودن
pəs pəsəka	پس پسکا	در حال عقب‌عقب
kunâ kunâ	کؤناکؤنا	در حال عقب‌عقب رفتن، پس‌پس
pəsâpəski	پساپسکي	در حال عقب‌عقب رفتن، پس‌پسکا هم گفته می‌شود
vərra	وژه	در حین عبور موضوعی را آهسته به گوش کسی رساندن. «وژه بزه»
dar ə sar	در سر	در سرا، در حیاط، در تداو: «دم در»
kəra	کړا	در کار، در حال، پیش‌واژه‌ای است که در اول فعل به کار می‌رود: «کړا اؤزم» = دارم می‌آورم
dəməxtən	دمختن	در محدوده‌ای گام برداشتن، لگدکوب کردن
dənəha'n	دنهان	در نهادن، نهادن در چیزی = دنن، پایه مضارع: دنأ dənə'
zaraj	زرج	دراج
dəgādən	دگادن	در انداختن، در چیزی انداختن. پایه مضارع: دگان dəgân
dəgādən	درگادن	در انداختن، در افکندن. پایه مضارع: درگان dərgân
kaša giftən	کشه گیفتن	در آغوش کشیدن

jəməxtən	جمختن	درآمیختن، آمیزش کردن = گادن. پایه مضارع: jəməj
jofti giftən	جوفتي گيفتن	درآمیختن، مقاربت
šāxus dār	شاخوس دار	درخت ابریشم، برگ‌های این درخت شب‌هنگام جمع می‌شود به همین سبب «شبخوس» نام گرفته، در مازندران «ویلویلوی» و در اطراف رشت «هزار ولگ» خوانند
bārħəŋg	بارھنگ	درخت است، از تیرهٔ نزدیک به زیتونیان است. برگ‌های آن با پهنک بزرگ و گل‌های آن مجتمع به صورت سنبله‌ای دراز است. در گیلان به آن "رمهاج ولگ" گویند. له شدهٔ برگ‌های تازهٔ آن در رشت برای التیام زخم به‌کار می‌رود. بعضی گونه‌هایش یک‌ساله و بعضی پایا است. نام علمی: mājer plantago
uri	اؤري	درخت، از درختانی است که در ارتفاعات گیلان می‌روید، در درفک یا دلفک "اوری"، در تالش "اورو" در رامسر "کوری" در کتول "ترش مارو" نامیده می‌شود. برگ‌هایش بیضی‌شکل به حاشیهٔ کنگره‌ای، رنگ سطح فوقانی آن سبز تیره، سطح تحتانی آن روشن، پشت برگ و دم‌برگ و شاخه‌های جوانش را کرک‌های زیادی فراگرفته و برگ را نمدار کرده همین کیفیت آن را از سایر گونه‌ها متمایز می‌کند. نام علمی: macranthera quercus
anjili	أنجيلي	درخت، نوعی "توئی قد کشنده، در رشت توئی" در تالش "تفی" و "دمیرآجی". در نقاط دیگر گیلان "زوند = آسن‌دار" یا "آسوندار" گویند. درختی است سایه‌پسند، کم‌رشد که به‌وسیلهٔ بذر و پاجوش به راحتی تکثیر می‌شود. ارتفاعش به ۲۵ متر و قطر آن به ۸۰ سانتیمتر بالغ می‌شود. تاجش تخم‌مرغی شکل، تنهٔ درخت راست و قائم است با فرورفتگی‌هایی در تنه، پوستش صاف و نازک به رنگ مفرغ مایل به خاکستری و چوب‌پنبه‌ای که به خودی خود از درخت جدا شده و حالت کفگیری پیدا می‌کند. چوبش سفید مایل به سرخ و سخت و شکننده است. در آب پردوام، در حالت عمودی بسیار مقاوم است. به همین جهت است که به جای شمع و ستون در تونل‌ها و بندرسازی به‌کار می‌رود. ساقه‌های جوانش را "شوش" می‌نامند و نوع کوتاه و پرشاخ و بالش "اشبر" نامیده می‌شود که ذغال پردوامی از آن به‌دست می‌آید. نام علمی: parotia persica
uləs dār	اؤلس دار	درخت اؤلس. در تالش "اولاس" در رودسر و رامسر "جلم" در کجور و کلاردشت "کرزول" در مازندران "ممرز" در گرگان "تغر یا تغار" نامیده می‌شود. درختی است نورپسند و گروهی و پهن‌برگ، با تاج گرد و تخم‌مرغی،

		شاخه‌های جوان آن باریک، برگ‌هایش دارای دم‌برگ و پهنک آن تخم‌مرغی و کشیده و بی‌مو است با حاشیه دنداندار و قاعده قلبی شکل. میوه آن کوچک و خشک است. در جلگه و میان‌بند تا ارتفاع یکهزار متر بالای دریا می‌روید. دیرزیستی آن یکصد و پنجاه سال است. در کهنسالی پوستش خاکستری متمایل به سرخ و شیاردار می‌شود. رنگ چوبش سفید متمایل به خاکستری و سخت و سنگین است که به سختی شکاف می‌خورد. در مقابل اصطحاک مستمر مقاوم است. برگ‌هایش به مصرف تغذیه دام می‌رسد. گونه‌ای از اولس با برگ‌هایی است که اطراف آن را موهای ابریشمین فراگرفته است. نام علمی: <i>carpinus.sp</i>
âzâd dâr	آزاد دار	درخت آزاد، با نام‌های "آزاددار" در لاهیجان، "سیادار" در تالش، "نیل" در آستارا، "آز دار" در رامسر و شهنسوار، "بز" در کردستان. در جلگه و ارتفاعات متوسط "میان‌بند" می‌روید. درختی است نورپسند، بزرگ و زیبا، دیرپا، پوستش صاف و فیلی‌رنگ، تاجش تخم‌مرغی و انبوه، برگ‌هایش قلبی شکل کشیده و نوک‌تیز با دندان‌های ساده، سطح تحتانی برگ‌ها را کرک‌های نرم می‌پوشاند، رنگ چوبش شکری متمایل به سرخ، قابل انعطاف و ارتجاع. برگ‌ها به‌عنوان علوفه به‌کار می‌رود. از پاچوش‌هایش برای تکثیر استفاده می‌شود. نام علمی: <i>zelkova carpinifolia</i>
râj ə arbu	راج آربو	درخت بارانک، در نور و گرگان به نام بارانک خوانده می‌شود که در فرهنگ همین نام را پذیرفته‌اند، درختی است که تا ۱۵ متر ارتفاع قد می‌کشد، برگش با دانه‌های درشت و میوه‌اش کوچک‌تر از زالزالک است که شیرین و خوراکی است، چوبش پشت گلی و سخت است و برای منبت‌کاری و صنایع ظریفه مساعد است، نام علمی: <i>sarbus tarminalis</i>
bid ə mēšk dâr	بیدمشک دار	درخت بیدمشک
samad	سَمَد	درخت جنگلی از گونه ملج، لی و گلپر که در تالش "وزم" نامیده می‌شود، پوست خاکستری چوب قرمز کم‌رنگ، برگ بیضی نوک‌دار، نورپسند، نام علمی: <i>Ulmus Montana</i>
râš	راش	درخت راش، در منجیل «راج» در درفک «الاش» در کرگانرود «قزل‌آغاج» در آستارا «قزل‌گز»، در نور «چهلر» یا «چلر»، در مازندران «مرس» نامیده می‌شود، ارتفاع آن به ۳۵ متر و قطرش به ۱/۵ متر بالغ می‌شود، درختی است پهن‌برگ با تاجی بزرگ، پوست صاف خاکستری رنگ، جوانه‌های باریک و بلند طلایی، برگ‌های پهن و بیضی شکلش دارای حاشیه‌ای است با مژه‌های سفید

		ابریشم مانند، میوه اش سه پهلوی و خوراکی که در داخل آن پیاله ای قرار دارد و مزه فندق می دهد، راش درختی است سایه پسند، چوبش سخت و سنگین، بیرون چوب سفید و درونش قهوه ای روشن است، با نام علمی: <i>Fagus orientalis</i>
tâ dâr	تا دار	درخت زینتی از تیره نارون، از درختان جنگلی با چوب سخت و محکم برگ شبیه به برگ نارون، میوه تک هسته ای و شیرین. نام علمی: <i>australis celtis</i>
âquz dâr	آغوزدار	درخت گردو
kohl	کوهل	درخت لrk، در تالش «پوتال، پتول، ملال، مقلول» خوانده می شود، در دیلمان و لاهیجان و شهنسوار «کوهل» در مازندران «لرک»، با بذر و پاجوش تکثیر می شود، ارتفاعش تا بیست متر می رسد
ko:f	کوف	درخت نمدار، زیرفون
1	أشتالو دار	درخت هلو
sâlâvər	سالاور	درخت یا بوته ای که یک سال در میان میوه می دهد، کنایه از کسی که با فاصله دراز زمانی یاد دوستان می کند
dâr	دار	درخت: «آزاددار» = درخت آزاد، چوبه دار: «به دار بزه» = دار زد، حلق آویز کرد، دستگاه بندبازی، ریسمان بازی، ستون بزرگ، تیر ضامن
ešber	إشبر	درخت، از تیره بلوط، نک: آنجیلی. درختی است سایه پسند، کم رشد که به وسیله بذر و پاجوش تکثیر می شود. چوبش سفید مایل به سرخی و سخت است و گونه ای کوتاه و پرشاخ و بال است از تیره درخت "توئی" که در بعضی مناطق گیلان "زوند" یا "آسقن" نامیده می شود. آسقن = آسن = آهن
le:ləki	لئلکی	درخت، از درختان خاردار جنگل های شمال است، در جلگه و میان بند پراکنده است، ساقه و شاخه هایش دارای خارهای دراز است، تاجش بزرگ و گسترده و رنگش سبز تیره است، برگ هایش مرکب شانه ای و میوه آن در غلافی مانند غلاف لوبیا قرار دارد که گاهی راست و گاهی پیچیده به نظر می رسد و بهترین علوفه زمستانه دام است، چوب بیرونش زرد و درون آن سرخ متمایل به قهوه ای است، سخت و سنگین و در مقابل فشار مقاوم است، از این رو غالباً در روستاهای گیلان به جای پایه و جدار ساختمان به کار می رود، به آن لالکی هم گفته می شود، در مازندران "کرات" نامند، نام علمی: <i>G edi t schi a</i>
palat	پلت	درخت، بلس، دو گونه جلگه ای و کوهستانی است. پوست تنه سفید مایل به خاکستری، برگ ها پهن و درشت، چوب سفید. مشخصات دیگر: نورپسند با بذر

talak	تَلک	هم تکثیر می شود، در تالش «کیکم»، در دیلمان «چیت»، در مازندران «کرب، کرکف، کرکو» نامیده می شود. نام علمی: acer insigne درخت، تلکوچی، در لرستان «ون، وند، ونو» در تالش «سردار»، در کردستان و بختیاری «بنو» در گرگان «سر» نامیده می شود، درختی است که در جنگل های مرطوب شمال و هم در مناطق نیمه مرطوب و خشک می روید، گونه های مختلف آن به طور پراکنده در جنگل های شمال به خصوص در جنگل های راش دیده می شود. برگ های این درخت متناوب، میوه اش خشک و بال دار و باریک است، به همین علت در فارسی به این درخت زبان گنجشک نام داده اند، معمولاً طالب خاک های آباد است، تکثیر آن به وسیله بذر میسر است که در سال دوم سبز می شود. چوبش سنگین و سخت و قابل انعطاف و صیقل پذیر رنگش سفید یا پشت گلی، چوب درون درختان کهنسال قهوه ای رنگ، در ایران زبان گنجشک خوانند، نام علمی: fraxinus
arbâ dâr	آربادار	درخت، در تالش "أمبرو"، در رامسر "خرما" در مازندران "خرمندی، درختی است که با نام "کلهو" معرفی شد. در جنگل های شمال تا ارتفاعات میان بند پراکنده است و ارتفاع آن به ۲۰ متر می رسد. درختی است دوپایه، هم درخت نرک با گل های نر دارد، هم درخت بارور با گل های ماده. تاج آن گرد و بزرگ، بیضی شکل و کشیده، متناوب و ساده، سطح فوقانی برگ سبز و سطح تحتانی سفید و گُرک دار. میوه اش شیری و ماکول به درشتی گیلان با رنگ زرد مایل به قهوه ای که بر سطح آن غبار کبودرنگی دیده می شود. چوبش سخت و بادوام و یکنواخت، درون قهوه ای تیره با لکه های سیاه، بیرونش خاکستری روشن. آربا، خرمالو، انبوس از یک گونه شناخته می شوند. از میوه آربا در گیلان دوشاب تهیه می شود که در صبحانه و عصرانه روستاییان به مصرف می رسد. نام علمی: dios pyros "lotus"
kuči	کۆچی	درخت، در تالش و آستارا «پۆتال، پۆتۆل»، «ملال، مؤلۆل» در دیلمان و لاهیجان و شهنسوار و «کهل»، در نور و کجور و مازندران و گرگان «لۆک» نامیده می شود، درختی است نورپسند، طالب زمین های مرطوب و باتلاقی، با بذر و جست تکثیر می شود، پاجوش بسیار تولید می کند، پوست تنه اش شیاردار و تیره رنگ، برگ های آن خیلی بزرگ و مرکب و شانه ای و براق، ارتفاع آن به ۲۰ متر هم می رسد، غالباً با درخت توسه جامعه مختلط تشکیل می دهد، نام علمی: carya fraxini "folia" Petero

درخت، در غالب نقاط شمال تۆسکا هم نامیده می‌شود. رزّ دار خوانند، بر دو گونه است، قشلاقی با نام علمی: *alinus glutinosa* که در جلگه می‌روید. ارتفاع آن معمولاً از ۲۰ متر تجاوز نمی‌کند. دیرزیستی آن کمتر از یکصد سال است. نوع دوم بیلاقی از درخت‌های ارزنده شمال است با نام علمی: *alinus subcardata* تا ارتفاع دو هزار متری کوهستان‌ها روییده می‌شود، هر دو نوع آن نورپسند و طالب خاک‌های سبک و مرطوب است. میوه‌های تۆسه شبیه توت نارس و قهوه‌ای و شبیه تخم‌مرغ است. پوست تنه تۆسه‌های جلگه‌ای قهوه‌ای تیره، برگ‌هایش چسبناک و موجدار، تقریباً گرد با رنگ سبز و تیره، پوست تنه تۆسه‌های کوهستانی قهوه‌ای متمایل به خاکستری، برگ آن بیضی و تخم‌مرغی شکل دارای قاعده قلبی شکل، چوب آن سرخ کم‌رنگ که در آب دوام دارد

درخت، درختی است که در ارتفاعات متوسط جنگل‌های شمال می‌روید، در تالش "چرم گیلوه" در لاهیجان "چل" نامیده می‌شود که نام ایرانی آن نیز می‌باشد. ارتفاع آن به ۱۰ تا ۱۵ سانتیمتر می‌رسد. برگ‌هایش درشت، بیضی‌شکل، چرمی، براق، همیشه سبز است. رنگ فوقانی برگ سبز تیره، قسمت زیرین برگ سبز روشن، غالباً در جامعه راش دیده می‌شود

درخت، درختی است میانه با تاج کروی و بزرگ، برگ‌های کبود رنگ متمایل به خاکستری و نسبتاً درشت، نسبت به ارقام مختلف زیتون از بیضی و تخم‌مرغی تا باریک کشیده دیده می‌شود، درخت زیتون نورپسند و در برابر سایه هم بردبار است، طالب خاک‌های سبک و خشک و عمیق، نسبت به سرما تا هشت درجه زیر صفر مقاوم است، رشدش خیلی کند ولی جست و پا جوش‌هایش قوی است، بذرکاری آن با موفقیت انجام می‌شود، چوب زیتون از بیرون سفید از درون زردرنگ با لکه‌ها و خط‌های قهوه‌ای رنگ که موجب زیبایی آن می‌شود، درخت زیتون در گیلان معمولاً با زربین همراه است، یعنی هر جا زربین بروید قابل کشت می‌شود، این درخت در مساحت‌های وسیعی از ایران که دارای آب و هوای مدیترانه‌ای بوده است، کشت می‌شده، هنوز بیشه‌های متروک یا تک درخت‌هایی در فارس، کرمان، لرستان، کوه‌پایه‌های گرگان و دره چالوس دیده می‌شود، اخیراً منطقه وسیعی از اراضی منجیل را زیر کشت نهال‌های زیتون قرار داده‌اند، نام علمی این درخت: *Olea europaea* است که در حال حاضر در رودبار گیلان و طارم از آن بهره‌برداری می‌شود

درخت، شمشاد، از رودسر تا آمل به ترتیب «شوقشار، شیشار، شار، شهر» و در سایر نقاط شمشاد نامیده می‌شود، درختی است سایه‌پسند، طالب خاک‌های آهکی، بطن‌الرشد، ارتفاع آن به ۱۵ متر و حداکثر قطر آن به ۵۰ سانتیمتر می‌رسد، پوست آن ناصاف و شکری‌رنگ است با رنگ‌های طولی سیاه، برگ‌های آن چرم‌مانند، براق و کمی ضخیم با شکل بیضی یا تخم‌مرغی کشیده و کوچک و متقابل، سطح فوقانی برگ سبز تیره و سطح تحتانی آن مغزپسته‌ای، چوبش شکری‌رنگ و سخت و متراکم و سنگین و بادوام است که خوب شکاف نمی‌خورد و بهترین چوب برای ساختن ماسوره ریسندگی است، تکثیر آن به وسیله بذر مقدور است، نهال‌های فراوان به‌دست می‌دهد، برگش سمی است، پس از پوسیده شدن خاک سیاه و حاصل‌خیزی به‌وجود می‌آورد، نام علمی: *Boxus simoer vireus*

درخت، گونه‌ای از "پلت" از تیره "افرا" در مازندران "کیکم" می‌خوانند. از مشخصات آن مایعی شیر مانند است که هنگام کندن برگ از دم‌برگ ظاهر می‌شود و به همین سبب شیردار هم نامیده می‌شود. نام علمی: *Acer Laetum*، "آج‌بیشه" از آبادیهای بخش مرکزی رشت و مجاور شهر است، از این درخت نام گرفته است

درخت، گونه‌ای از درخت اوّلس، نک: اوّلس

درخت، گونه‌ای افرا، نک: پَلّت

درخت، گونه‌ای بلوط در اطراف رشت «اشپر»، در آستارا «پالوط»، در دیلمان و لاهیجان «بلند مازو» در کجور «سیامازو»، در مازندران «مازو، میزی، موزی» نامیده می‌شود، از درختان پرارزش و گونه‌ای از بلوط است که از جلگه تا ارتفاع یک‌هزار متر میان‌بند می‌روید، ارتفاعش به ۴۰ متر و قطر آن به ۳۰ سانتیمتر می‌رسد، پوست مازو زیر شیاردار و خاکستری مایل به قهوه‌ای است، برگش دارای دم‌برگ کوتاه کرک‌دار با پهنکی بزرگ و کشیده می‌باشد، کمی شبیه به برگ شاه بلوط با حاشیه دندان‌دار کنگره‌ای، نام علمی:

Quercus castanaea "folia" نوعی از آن که بلوط ایرانی نامیده می‌شود با نام علمی: *persica Quercus brantil ssp* ثبت شده است، میوه مازو درشت و به شکل خرماس است که داخل پیاله‌ای سخت و استخوانی قرار دارد، درختش نورپسند است با تنه‌ای راست و بدون انشعاب، چوبش در جوانی سفید و در کهن‌سالی داخل چوب قهوه‌ای متمایل به خاکستری می‌شود که سخت پردوام

		است، برای پارکت سازی و ساختن چلیک بسیار مناسب است
zardâr	زردار	درخت، گونه‌ای توّسه، نک: توّسه = سردار، سوّرخّ دار
sə vaqtə anjil	سه وقتّ آنجیل	درخت، گونه‌ای درخت انجیر که هر سال سه بار میوه می‌دهد
faq	فاغ	درخت، گونه‌ای درخت اوّلس یا ممرز، نک: اوّلس
leyləki	لّیلکی	درخت، گونه‌ای درخت خاردار، نک: لّلکی
nəmdâr	نمدار	درخت، گونه‌ای درخت که در آستارا «کپّر»، در تالش «کاه‌دار یا گّدار»، در منجیل «پالاس» در گیلان شرقی «کپ، کف» نامیده می‌شود، درختی است با ساقه بلند، مفرغی رنگ، تاج گرد و بزرگ، برگ‌های کنگره‌دار نسبتاً پهن و چوب نسبتاً نرم که در مازندران «نرمّ دار» نامیده می‌شود که جهت ساختن طبق و طبقچه، جعبه و مانند آن به کار می‌رود، در طب سنتی محلی مطبوخ برگ‌های نورسته آن را مدر و معرق و مسکن دانسته و مصرف آن را تجویز می‌کرده‌اند، روستاییان از برگ نمدار جهت تغذیه دام استفاده می‌نمایند، نام علمی: Tilia rubra
tu'l dâr	توئی‌دار	درخت، گونه‌ای درخت که نوع کوتاهش را «أشیر» خوانند. نک: أشیر
syâ tâl	سیا تال	درخت، گونه‌ای درختچه‌ای با نام فارسی تاج‌ریزی دارای گونه‌های مختلف است، در تالش چنگل، در تنکابن کرک نامیده می‌شود، نام علمی: Calystegia sepium
zarbin	زربین	درخت، گونه‌ای کاج، در نقاط مختلف شمال به نام‌های «سوّر» و «سر» شناخته می‌شود، در شیراز «دهل» یا «اهل» نامیده می‌شود. درختی است سوزنی‌برگ از درختان دیرپا با تاج مخروطی شکل و پهن که انشعاباتش افقی است، برگ‌هایش کوچک و فلسی شکل و سبز رنگ و پیوسته است، میوه‌اش گرد و زایده‌دار و درشت‌تر از فندق، تکثیر آن به وسیله بذر مقدور است، ارتفاع زربین به ۲۰ متر و قطر آن گاهی به ۶۰ سانتیمتر می‌رسد، تنه آن راست و پوست تنه شیارخورده است و خاکستری متمایل به قهوه‌ای است، چوبش شکری متمایل به قهوه‌ای و به مناسبت دارا بودن صمغ معطر است، تراشه زربین گاهی به جای نفتالین به کار می‌رود، درختی است بردبار که در شرایط نامساعد و خنک در شکاف کوه‌های رودبار و منجیل و اراضی آبکی روییده می‌شود. زربین و سروناز چنانچه ردیفی و انبوه کشت شود، بادشکن موثری به وجود می‌آورند. نام علمی: Cuperssus sempervirens var horizontal
šarm	شرم	درخت، گونه‌ای درخت که در ارتفاعات روید، از رودسر تا شهسوار شرم، در کلاردشت و رویان لور، در گرگان کچف، در مازندران اسف نامیده می‌شود، از

		درختان گروهی ارتفاعات است، پشت برگ و شاخه‌های جوان آن پوشیده از کرک‌های نرم و ابریشمی است، نام علمی: <i>Carpinus schu schaeus</i>
mamrēz	ممرز	درخت، نک: اؤلس، درخت فغ، از گیاهان
mələj	مَلَج	درخت، نک: سمد، گونه‌ای نارون است که در زمان رشد بیشتر بر قطر ساقه‌اش افزوده می‌شود، دارای چوبی گندم‌گون و یا سفید متمایل به زرد تیره و برگ‌های پهن تر از برگ «اؤجا»ست، صنعت‌کاران محلی از ساقه آن برای ساختن «طبجه» = طبقچه و دیگر اشیاء پهن چوبی استفاده می‌نمایند، نام علمی: <i>glabra Ulmus</i>
nərrād	نَرَاد	درخت، نوعی کاج قابل تکثیر از جنگل‌های روسیه بود که تیر و تخته‌های حاصله از آن به ایران وارد و به مصرف کارهای ساختمانی می‌رسید با نام تخته نراد، چوب نراد
sur	سُور	درخت، ویژه دهانه آتشفشانی کوه دلفک در امارلوی گیلان، نام علمی: <i>Biota orientalis</i> هم‌چنین هیولا، عظیم‌الجثه
sefid ə palat	سفید پَلَت	درخت، یکی از گونه‌های صنوبر است، درختی است زیبا و بزرگ و مشابه سپیدار، ارتفاع آن به ۲۰ متر و قطر آن حداکثر تا یک متر می‌رسد، تاج آن ابتدا گرد می‌شود به تدریج پهن و گسترده می‌گردد، تنه‌اش کاملاً راست نیست و کم و بیش موج‌دار به نظر می‌رسد، پوست ساقه آن در جوانی نقره‌ای روشن با خال‌های درشت و سیاه و تدریجاً به رنگ سفید شیری در می‌آید، برگ‌هایش از انشعابات کوتاه و آن‌هایی که در بهار می‌رویند گرد یا تخم‌مرغی و دندانه‌دار است، آن‌هایی که از انشعابات بلند و در انتهای شاخه‌ها و پاجوش‌ها می‌رویند پنجه‌ای شکل و مشابه برگ چنار است که سطح تحتانی آن پوشیده از کرک‌های سفید است، این درخت نورپسند و طالب خاک‌های مرطوب است و می‌شود آن را با بذر و قلمه زیاد تکثیر کرد، به این درخت در مازندران و گرگان و نور "اسپیدار" یا "اسپیار" گویند، با نام علمی: <i>Populas caspica</i>
kâmpurə	کامپوره	درختچه‌ای است با شاخه‌های رونده و خاردار و برگ شفاف و گل‌های ریز و معطر و میوه کوچک قرمزرنج یا قهوه‌ای با هسته‌های متعدد مانند زالزالک، رویه هسته‌ها دارای روکشی است با خاصیت ارتجاعی که در غالب نقاط شمال اعم از جلگه و کوهستان دیده می‌شوند که به نام‌های زیر شناخته می‌شود: در آستارا «شنگیله»، کرگانرود طالش: «کفله بۆر»، انزلی «والی

گیلی»، رشت «کامپوره» و در مناطق بیه‌پس «کۆلکه‌دانه» در نواحی بیه‌پیش «اژملک» که در فارسی هم به همین نام آمده است، نام علمی:

Smilax excels

درختچه‌ای است با گل سفید میوه سیه شفاف از تیره ذغال اخته، دارای

مصرف طبی است. نام علمی: *Cornus sanguine*

درختستان، بیشه

درختی است زینتی که ارتفاع آن به ۱۵ متر می‌رسد، در جلگه‌های مرطوب

شمال فراوان دیده می‌شود، تاج آن گرد، پوست تنه آن صاف و خاکستری و

برگ‌های آن مرکب و شانه‌ای، گل‌های آن سرخ و سفید مانند تارهای ابریشم با

عطر مطبوع و ملایم، چوبش در برابر رطوبت مقاوم است، برگ‌های شبخوس

شب‌هنگام بسته می‌شود به همین جهت در گیلان نام شبخوس یا شب‌خوسب

گرفته، این درخت در بعضی نقاط گیلان شاقوز، در آستارا کشر و در تهران

ابریشم نامیده می‌شود، نام علمی: *Albizia julibrissin*

درخور

درز کردن، به خارج تراویدن، فاش شدن

درز، شکاف

درز، شکاف

درست به هدف رسیده، به نشانه خورده

درست کردن، ساختن، "چاسازکۆدن" = روبه‌راه کردن

درشت بی‌ریخت، نامنظم

درشت و گوشتی، فربه

درشت و ناهموار، کوتاه بی‌قواره

درگاه بزرگ، هشتی وسیع

درگاه در

درگوشی

درنگ، سستی

دره، دلو، پرتگاه

درهم ریخته، تاراج، تارومار

درهم شکستن، شکست دادن، شکستن چیزی مثل تخم‌مرغ در میان ظرفی

درو برنج

syâ âl سیا آل

dâ:r ə kalə دار کله

šabxus شبخوس

xurand خۆرند

dərz kudən درز کۆدن

tərke ترکه

tərk تَرک

mok مۆک

čâkudən چاکۆدن

nəkəre نَکَره

čâpâx چاپاخ

gurg u nus گۆرگۆنۆس

xargâh خرگاه

dar âstân درآستان

guš ə kuni گۆش کۆنی

susti سۆستی

dul دۆل

târ o nâr تار و نار

dəškəne'n دشکَنَن

bəj bini بَج بِنِی

bələtə	بلته	دروازه پرچین
tu	تو	درون، ضمیر دوم شخص مفرد
âb sənör	آب سَنُور	دریچه تقسیم آب
darčə	درچه	دریچه
lo:jənək	لُجَنَک	دریچه‌ای که صندوقهٔ بام را به خارج و به بالای بام ارتباط می‌دهد، روزنه
vâterkəstə	واترکسته	دریده، بی‌شرم و حیا
duze'n	دُوزُن	دزدیدن، پایه مضارع: دُوزین duzin
sar bə sar na'n	سربسر نَآن	دست انداختن، انگولک کردن، ایجاد ناراحتی کردن
dəs ə bə qəzâ	دست بَغْزَا	دست به قضا، اتفاقاً
dəs bəkâr	دس بکار	دست به کار، وارد عمل
dəsxuši	دسخوشی	دست لاف، انعام برنده در رقمار یا شرط بندی
čak ə par ze'n	چک پَر زُن	دست و پا زدن مذبوحانه
dəs	دس	دست، دسته، نوبت، دور، مجموعه = سری، «ای دس ورق» = یک دست ورق بازی، «ای دس بازی»، یک نوبت بازی، «ای دس لباس» = یک دست لباس، «نیم‌تنه، شلوار، جلیقه»
âsiyâb	آسیاب	دستاسی که برای آرد کردن برنج از آن استفاده می‌کنند و همچنین صفحه گردنده‌ای در دستگاه ابریشم‌کشی
ča:lə čuxul	چاله چُوخُول	دست‌انداز
dəs andâz	دس انداز	دست‌انداز
dəs andâzi	دس اندازی	دست‌اندازی
dəsâmuĵ	دسامُج	دست‌آموز
nâdâr	نادار	دست‌تنگ، در مضيقهٔ مالی
sâyə das	سایه‌دس	دستخط
dəsras	دسرس	دسترس
dəstək sorâhi	دستک سُرَاهِي	دستک صراحی، دیواره‌ای که با تخته یا فلز یا چیزی به شکل صراحی ساخته شده باشد
dəskaš	دسکش	دستکش، ول کن: «دسکش نییه» = ول کن نیست
mâ:yə	مایه	دستگاه موسیقی، پرده‌ای از دستگاه، همچنین سرمایه، اصلیت
dəsmâl	دسمال	دستمال
dəsâsin	دساسین	دستمالی، مالش خفیف

dəstānbu	دستانبو	دستنبو
i jiga	ای جیگا	دسته جمعی، همگی، جمعاً
ju:bsâlâr	جۆبسالار	دستیار میراب، ناظر بر تقسیم آب و مقسم آن بین حقایقه داران
pišnešin	پیش نشین	دستیار اول قابله
karči kâr	کرچیکار	دستیار برزگر
pas nišin	پس نشین	دستیار قابله
dəsyâr	دسیار	دستیار، هم چنین چوبدستی سرکج که با آن شاخه های درخت را به منظور میوه چینی تکان می دهند
xəšâr	خشار	دستیار، هم دست، هم چنین فشار از دو سو
dumə	دۆمه	دسته بیل، پارو و نظایر
gərbâz dumə	گربازدۆمه	دسته بیل، دسته گرباز
âbrudumə	آبرۆدۆمه	دسته پاروی قایقرانی
sokkândastə	سوگان دسته	دسته سکان
having dastə	هۆنگدسته	دسته هاون
softə kudən	سؤفته کۆدن	دشت کردن
softə	سؤفته	دشت، پول حاصل از اولین فروش روزانه یا اول شب
qani:m	غنیم	دشمن طبیعی، بدخواه طبیعی
fâ:š	فاش	دشنام
fâ:š da'n	فاش دان	دشنام دادن
došxâr	دۆشخار	دشوار، مشکل
rupâ'i	رۆپایی	دغلی، حقه بازی یا نادرستی، رۆپایی کۆدن = کلک زدن
do:jin kudən	دۆجین کۆدن	دقت کردن در انتخاب، برگزیدن بهترین
dil da'n	دیل دان	دقت کردن، علاقه نشان دادن
dil da'n	دیل دان	دقت کردن، علاقه نشان دادن
dəs bə sar kudən	دس بسر کۆدن	دک کردن، از سر واکردن
dak	دک	دک، طرد
bâdbân dâr	بادبان دار	دکل کشتی
čuču	چۆچۆ	دکمه پستان
puluk	پۆلۆک	دکمه، فلس ماهی
pe:zə	پئزه	دکمه مقعد

go:zə	گوژه	دکمه مقعد
de	دئه	دگر، دیگر، «دئه نوأ تأم بزنی» = دیگر نباید ساکت باشی
hoseynqolixâni	هۆسینقۆلی خانی	دگرگونی ناگهانی در وضع منطقه یا جامعه، اشاره به عصیان ناگهانی حسینقلی خان طالش، حاکم دست‌نشانده اشغال‌گران علیه اشغال‌گران در بادکوبه و کشتار اشغال‌گران و تصرف شهر و قتل ژنرال سیتسیانوف فرمانده کل قوای روسی در آن جبهه و تحول ناگهانی
dil	دیل	دل
nâf dəkaftə	ناف‌دکفته	دل فروریخته از هول، کسی که مبتلا به درد عضله اطراف ناف باشد
pičəš	پیچش	دل پیچه
xušk ə pič	خوشک پیچ	دل پیچه بدون اسهال
təsk ə dil	تسک دیل	دل کوچک، تُک‌دل
bədrə	بدره	دلو
šulf	شولف	دلو کوچک دسته‌دار، نک: شلف
dilvâpəs	دیلو‌اپس	دل‌و‌اپس، نگران
sâlukî	سالوک	دلیر، دلاور
dum	دۆم	دم
bəsər âmo'n	بسرآمون	دم آمدن، دم کشیدن
dumbâlə zəney	دۆمباله زئی	دم جنبانک
var ə çak	وژچک	دم دست
dəm ə par	دم پر	دم دست، دسترس
dəm avərdən	دم آوردن	دم کردن
tâmâzi	تامازی	دماغه کشتی
pu	پۆ	دم‌برگ چای، در اصطلاح کارگران چای «پۆد»
dum junbaney	دۆم جۆنبائی	دم‌جنبانک، سقائک
dəmərü	دَمَرۆ	دمر
damsə	دَمسه	دمسه، نخ‌های رنگارنگ ابریشمی، ریشه‌کاری حاشیه گستردنی‌ها
vâgir kudən	واگیر کۆدن	دم‌گرفتن
dumbul	دۆمبۆل	دمل
dumbol	دۆمبۆل	دمل
dəməstən	دمستن	دمیدن

dumbâl	دۆمبال	دنبال
pəs	پس	دنبال، عقب، بعد
dumbâlə	دۆمباله	دنباله
dumbə	دۆمبه	دنبه
dombə	دۆمبه	دنبه
gâz	غاز	دندان
bil	بیل	دندان بلند گراز، هم‌چنین بۆلۆ، بلۆ، در بعضی مناطق از جمله تالش بامفهوم «استخر» و افادهٔ معنی «بیل» شخم‌زنی هم می‌کند
xuk ə bil	خۆک ٔ بیل	دندان خنجری خوک یا گراز که در حمله و هجوم به‌کار می‌برد
gâz giftən	غازگيفتن	دندان گرفتن
gâzəşkərə	غازیشکړه	دندان قروچه
gâzəşkərə kudən	غازیشکړه کۆدن	دندان قروچه کردن
čəkə	چکه	دندانه
kâmə	کامه	دندانه و جای دندانهٔ ابزار
kand	کند	دندانه، بریدگی، فرورفتگی دندانه‌دار
ajin ajin	أجین أجین	دندانه، کنگره‌ای
kâmə bə kâmə	کامه بکامه	دنده و دندانه ای که به جای خود باشد، هم‌چنین کاری که روی غلتک افتد
dâ:rə	داره	دهره، داس درو
xân	خان	دهستان شامل ده "سده" یا یکصد ده
dahan dərə	دهان دره	دهن دره، خمیازه
vâve:lân da'n	واوئلان دأن	دهن کجی کردن، نگاه کردن به حریف و چند بار «واواوا» گفتن
vâve:lân	واوئلان	دهن کجی، نگاه کردن به حریف و دندان نشان دادن چند بار «واواوا» گفتن
šurvâšur dægadən	شۆرواشۆر دگادن	دو بهم‌زدن، فتنه برانگیختن
do:nə	دۆنه	دو دانه
čâpələ ze'n	چاپلازن	دو دست بر هم زدن، کف زدن
dâru	دارق	دوا
donzə	دۆنزه	دوازده
dovâne'n	دۆوانئن	دواندن
dumbârə	دۆمباره	دوباره
vâjâvəstən	واجاوستن	دوباره جوییدن مانند نشخوار شتر

vâjâvəstə	واجاوسته	دوباره جویده
vâsâvâne'n	واساوانئن	دوباره ساواندن
vâsâvəstən	واساوستن	دوباره ساییدن
bâz	باز	دوباره، گشاده، گونه‌ای پرنده شکاری = چشم‌زرد
vâxân	واخان	دوباره‌خوانی، مرور مجدد
buduj vâduj	بۆدۆج وادۆج	دوخت و دوز
doxt o duj	دۆخت و دۆج	دوخت و دوز
doxtən	دۆختن	دوختن. پایه مضارع: duj
dudini bâz	دۆدینی باز	دودره باز، غیرقابل اعتماد
nakonuk	نکۆنۆک	دودلی، بی‌تصمیمی
pərt	پرت	دور افتاده _ سقوط ناگهانی _ لغزش _ انحراف (پرتاً بۆم pərt.a.bom - پرتاً کۆد pərt.a.kud)
âl ə âšxâl	آل ~ آشخال	دور ریختنی‌ها
do:b	دۆب	دور، خصل قمار، توپ در قمار یا مشاجره، داو
fišâdən	فیشادن	دورانداختن. پایه مضارع: fišan
miyâne	میانه	دورن، در میان
susu	سۆسۆ	دورنمای روشنایی چراغ، حسرت‌برانگیزی
dəs bərâr	دس برار	دوست پسر
dəsxâxur	دس خاخۆر	دوست دختر
kal giftən	کل گیفتن	دوست مرد برگزیدن (از طرف زن)
gulbâz	گۆلباز	دوست‌دار گل و گل‌پروری
čâ:n	چان	دوش، شانه، واحد وزن معادل محتوی دو زنبیل بزرگ
narxə	نرخه	دوشان، ظرف خم‌مانند سفالین با دو دسته کنار یکدیگر که در جا برای کره‌گیری حرکت داده و می‌جنبانند
duštən	دۆشتن	دوشیدن
lâ:ku	لاکۆ	دوشیزه
halqə dâr	هلقه‌دار	دوشیزهٔ دخول‌ناپذیر به سبب نقص داخلی
tuni	تۆنی	دوک نخریسی
fâčəm fâčəm	فاچم فاچم	دولا دولا
šorf	شۆرف	دولچه، دلو کوچک، نک: شلف

dukələ	دۆكله	دومین شخم زمین
vākār	واکار	دومین شخم، دوباره کار، وجه امر واکاشتن
dubâre	دوباره	دومین وجین، دومین بوجاری
garm ə sard	گرم ~ سرد	دوهوایی که موجب زکام می شود
dovəstən	دؤوستن	دویدن
doldol	دؤلدؤل	دؤل درگیلکی به دره و دلو اطلاق می شود. دؤلدؤل نوعی بازی دستجمعی است که تشکیل می شود از استاد و چند شاگرد، استاد بر کرسی یا سکویی می نشیند، با اتصال دو سر انگشت شست و سبابه دستى به دو سر انگشت شست و سبابه دست دیگر، حلقه ای دره مانند یا چاه مانند می سازد، شاگردان دور استاد جمع شده با انگشت سبابه خود به لبه آن چاه یا دره ضربه های خفیف متوالی و هوشیارانه وارد کرده، به هر ضربه ای می گویند "دؤلدؤل" و استاد می باید غافلگیرانه انگشت یکی از آنها را که بی احتیاط تر است بگیرد. البته شاگردان نیز باید مراقب باشند که گیر نیفتند، هر شاگردی که انگشتش قاپیده شد، چشمش با دو دست استاد بسته می شود، دیگر شاگردان هر یک به گوشه ای رفته و خود را پنهان می کنند آنگاه استاد با صدای بلند می پرسد: "بیاد؟" شاگردان از نهانگاه پاسخ می دهند: "بیاد." شاگرد چشم بسته باید متوجه باشد که صداها از چه جهتی و چه فاصله ای به گوش می رسد، بعد از به گوش رسیدن پاسخ چشم شاگرد اسیر را باز و رهایش می کنند، او باید بر اثر صدا محل اختفای حریفان را تشخیص داده و به سوی آنها بشتابد و یکی از آنان را دستگیر کند، اگر از کنار حریف گذشت و او را ندید، حریف بلافاصله به سوی استاد می دود و می گوید: "اؤستا سلام" اگر به دستگیری هیچ یک توفیق نیافت، دوباره چشمش را می بندند و بازی تکرار می شود و اگر گرفت، گرفتار از محل گرفتاری تا مقابل اؤستا، گیرنده را به کول خود سواری خواهد داد و بازی از نو آغاز می شود، این بازی "اؤستا سلام" هم نامیده می شود
âbgərdân	آبگردان	دیگچه مسین با دسته بلند
bəjâr kol	بجارکؤل	دیواره پشته مانند کرت ها که قابل عبور است
aydi bini	آیدی بینی	دید و بازدید عید
die'n	دیئن	دیدن. پایه مضارع: din
diə'n	دیئن	دیدن، پایه مضارع: دین din
šānkus	شانکؤس	دیر انتقال، دیر فهم

de:r	دئر	دیر مقابل زود
mələməs	ملّمس	دیرجنب، وارفته، بی حال، بی تصمیم
kâtij	کاتیج	دیگ بزرگ سفالین
pâtil	پاتیل	دیگ بزرگ مسی، هم‌چنین سیاه مست
gamaj	گّمچ	دیگ سفالین
tiyân	تیان	دیگ مسی
arrə kəsma	اَرّه کسمه	دیوار تیغه‌ای از ستون‌های چهارتراش که قطعات چپ و راست بریده و کوبیده می‌شود و بین آنها نیمه‌آجر به کار می‌برند
lâd	لاد	دیوار، حصار
ramaš	رمّش	دیواره با پایه‌های چوبی و شاخه‌های درخت که به هم پیچیده و از بین پایه‌ها می‌گذرانند
šâpardə	شاپرده	دیواره تلمبار یا کندوج و کروج
ramaš kudən	رمش کۆدن	دیواره سازی با پایه‌هایی از چوب و شاخه‌های درخت
lulə parčîn	لۆله پرچین	دیواره و پرچین ساخته از نی
parčîn	پرچین	دیواره‌ای از شاخه‌های درخت که محدوده را مشخص می‌دارد
nardə	نرده	دیواره‌ای از قطعات خوش برش چوب یا فلز که در لبه تالار یا ایوان یا جانیبن پله‌ها نصب یا ساخته شود
ajar dəbəd	آجاردبّد	دیواره‌ای که با شاخه‌های نازک ساخته می‌شود
rit	ریت	دیواره‌سازی از تنه درخت، سد چوبی، این دیواره برای جلوگیری از سیل و سیلاب ساخته می‌شود
tejl	تجیل	دیواره پارچه‌ای، قابل نفوذ و انتقال
kol ə marz	کۆل ّمرز	دیواره کوتاه بین دو مزرعه که قابل عبور و مرور باشد
si:nə pəhlu	سینه پهلۆ	ذات‌الجنب، سینه‌پهلو
axtə kudən	آخته کۆدن	ذخیره کردن، بیضه کشیدن
pəstâ'i	پستائی	ذخیره، کمکی، پس‌انداز، هم‌چنین رویه کفش
axtə	آخته	ذخیره، هم‌چنین آخته، و نیز زغال آخته
nəmak a kudən	نمک ' کۆدن	ذخیره کردن، نمک‌سود کردن
zərə	زره	زره
izə	ایزه	زره‌ای، گّمکی
zərek	زّرک	زره ریز

qorbâni mâh	غۆربانی ماه	ذیحجه
ra	را	را: " مر mərə = مرأ، " تر tərā = ترأ، همچنین راه: " ا. را a ra = این راه
dik	دیک	راست و مستقیم
rah	را	راه
râ ruxân	راروخان	راه آبی، گذرگاه آبی
čam	چم	راه دست، شیوه، قاعده، نیت، خم
milmil	میلیمیل	راه راه
bələd	بلد	راهنما
bu	بو	رایحه، بو، همچنین بود
bək ə bu	بک ٚ بو	رایحه، قرینه، اثر
rub	رؤب	رب مانند، رب انار یا به یا گوجه فرنگی
urâmo'n	اؤرامؤن	رخ کردن، نرم و قابل تجزیه شدن، سر از تخم به در کردن کرم
dim	دیم	رخساره، چهره
kal a kudən	کل ' کؤدن	رخ کردن، سر از خاک یا از پوسته به در کردن گیاه، شق کردن
jarz	جرز	رخنه، شکاف
rač	رچ	رد پا
maxtə	مخته	رد پا بر چمن و سبزه زار
pâčâlə	پاچاله	رد پا در گل یا برف که فرورفتگی نمایان به وجود می آورد
rač zən	رچ زن	رد شناس
rač zəni	رچ زنی	رد شناسی، رد گیری
pâmâ:lə	پاماله	ردپا، اثر پا
rač usâdən	رچ اؤسادن	ردگیری، پیگیری
raz	مو	رز
čuxâlə	چؤخاله	رس، زمین نامرغوب
rasâne'n	رسانئن	رساندن
da:b	دأب	رسم، سنت
bâb	باب	رسم، قاعده
čələ	چله	رسوبات رود، کود حاصله از رسوب رود و شعب آن
vâ:rəsi	وارسی	رسیدگی، تحقیق، پژوهش
rase'n	رسئن	رسیدن

bobe'n	بۇبۇن	رشته از سوراخ گذراندن
pošt ə mâzu	پوشت مازو	رشته عضله‌ای که بر روی ستون فقرات است
dil amon	دیل امون	رضا دادن دل
ratbə	راتبە	رطبه، زمین نمناک قابل تبدیل به مزرعه برنج یا قابل شرب باشد
âsemân go:rə	آسمان گوره	رعد
la:šə	لأشه	رعشه
raf	رف	رف
duču	دوچو	رف چوبی در ایوان، بام خانه
xarak	خړک	رف چوبی که در فاصله دو ستون ساخته می‌شود برای گذاشتن اشیایی بر آن
šo'n u âmo'n	شون و امون	رفت و آمد
šo	شو	رفت: «bušo = بوشو»
šo'n	شون	رفتن، پایه مضارع: šə
fudu:j	فودوچ	رفو
fudu:j kudən	فودوچ کودن	رفو کردن
rifeq	ریفیق	رفیق
čum hamčumi	چوم همچومی	رقابت
fuzəmmâ kudən	فوزما کودن	رقص پهلوانی کردن، نیروی خود را نمایاندن
fuzəmmâ	فوزما	رقص پهلوانی، نمایش قدرت
kâbuli	کابولی	رقص‌های روحوضی
hamčum	همچوم	رقیب
ruk	رؤک	رک، صریح و بی پرده
dəmâr	دمار	رگبرگ اصلی برگ
jəma boxurdə	جما بؤخورده	رگ‌به‌رگ شده، مفصل یا عضله دچار پیچیدگی شده
jəma	جما	رگ‌به‌رگ، پیچیدگی عضله یا مفصل
rage	رگه	رگه
rəmâne'n	رمانئن	رماندن
bəraməstə	برمسته	رمیده، درحیوان، همچنین ساختمان‌های به شدت تکان خورده
rəmastən	رمستن	رمیدن
saxti kəše'n	سختی کشئن	رنج کشیدن
kuri	کوری	رنج، آزار، ستم، مشقت، کوری. کوری دان = آزار کردن، رنج دادن، ستم کردن.

		کۆری کشن = رنج بردن
alpar	ألپر	رند، غیرقابل اعتماد، ناتو، ناقلا
samand	سمند	رنگ زرد و روشن و یژه اسب
korand	کۆزند	رنگ سرخ و تیره اسب
rang	رنگ	رنگ و مکر و فریب
sar â jo:r	سراجور	رو به بالا، سربالا
sar âji:r	سراجیر	رو به پایین، سر پایین
bæru âværdæn	برق آوردن	رو کردن مسموعات ناخوشایند پیش حریف
pâpæs	پا پس	رو گردان
pærdæ kudæn	پرده کۆدن	رو گرفتن، حیا کردن
lâ na'n	لا نان	روانداز گستردن، مکتوم نگه داشتن
use:	اۆسه	روانه
use: kudæn	اۆسه کۆدن	روانه کردن
râstæpiš	راست پیش	روبرو، مستقیم
dæšâdæn	دشادن	روپوش گذاشتن، گستردن پارچه و نظایر آن بر روی کسی یا چیزی. پایه مضارع: دشان dæšan
ga:vâre puš	گاواره پۆش	روپوش گهواره
xarâ rud	خاررۆد	رود بزرگ
rubâr	رۆبار	رودبار. هم چنین روی بار
ruxân	رۆخان	رودخانه، نهر
ârenâmus	آرنامۆس	رودربایستی
anâr âquz	أنار آغۆز	رودربایستی، أنار آغۆز داشتن = رودربایستی داشتن
i dæski	ایدسکی	رودست، «ایدسکی بزئم، ایدسکی بۆخۆرد»
ravanj	رۆنج	روده محتوی قرمه یا گوشت کوبیده (کالباس)
pile: rudæ	پیلەرۆده	روده بزرگ، بزرگ روده، کنایه از پرگویی، پرچانگی، پرگو
gardunæ	گردۆنه	روروک، وسیله برای راه افتادن بچه
gædâ bahâr	گدا بهار	روزهای پس از نوروز که هزینه کشت و کار ایجاد مضیقه کند
jandæ	جنده	روسپی
furgân	فۆرگان	روسری بزرگی که شانه و سینه را بپوشاند، پرده اتاقک قایق
lačæk	لچک	روسری سه گوش، لچک

ša ə čam	شال ~ چم	روش با چم و خم، زیگزاگ، مدبرانه خود را کنار کشیدن
mənāmənâ	منامنا	روش خلاف معمول مانند گذاشتن کلاه برخلاف قالب سر، یا در حرکت به جلو بالاتنه را به سمت راست و چپ متمایل کردن
yurqə	یورقه	روش خوش خرامی در اسب
gəllâ gəl	گلاگل	روش راه رفتن زن باردار یا کسان بسیار فربه
titirâti	تی تیراتی	روش کبکوار، حرکت کردن به ناز
su	سؤ	روشنایی سوی
kur ə su	کؤر ~ سؤ	روشنایی ضعیف
âtəš kudən	آتش کؤدن	روشن کردن آتش
čarb	چرب	روغنمال شده
čarb a kudən	چرباً کؤدن	روغنمال کردن، سر و صدایش را خاموش کردن، بی ضرر کردن
vâroxtən	وارؤختن	روفتن، جمع کردن و بردن، پایه مضارع: vâru
sar sar	سرسر	روی، قشر نازکی از چربی که روی اغذیه پخته شده می بندند مانند سرشیر، پوسته نازک روی ماست، برنج ناپخته روی پلو در دیگ
kəna	کنه	رویه خشکیده زخم
buz ə riš	بؤز ~ ریش	ریش بزی، گونه ای گیاه
bənə kudən	بنه کؤدن	ریشه به هم زدن، رشد یافتن، ریشه و بن یافتن پستان دختر یا گیاهانی مانند
bənə	بنه	ترب، هویج، سیب زمینی، سیر، پیاز
bon	بؤن	ریشه همچنین واحد شمارش گیاهان
iskunə	ایسکؤنه	ریشه، بیخ، قرارگاه
iskunə	ایسکؤنه	ریشه درخت های میوه جنگلی که پایه پیوند می شود
haybəre	هایبیره	ریشه درخت های میوه جنگلی که پایه پیوند می شود
fukudən	فوکؤدن	ریخت و قیافه
fuvostən	فوؤوستن	ریختن، فرو ریختن. پایه مضارع: fukun
dirə'n	دیرئن	ریخته شدن ریختنی ها
dâ:rəš	دازش	ریدن، پایه مضارع: dirin
fitə	فیته	ریزش قطره های شبنم یا باران که بر روی برگ های درختان مانده باشد، بر اثر نسیم و تکان شاخه ها
fitə fitə	فیته فیته	ریزه
		ریزه ریزه

lâfənd	لافند	ریسمان، بند، طناب
rise'n	ریسن	ریسیدن
ris	ریس	ریسیده، رشته
bərem bərem	برم برم	ریش ریش
rexšən	رخشن	ریشخند
təl ə kunə	تلکونه	ریشه وساقه میوه خودرو که از جنگل به قلمستان منتقل می شود که پایه جنس مرغوب شود
ku:nə	کونه	ریشه، بیخ
če:	چه	ریشه بند بافتنی ها، حاشیه زنجیره ای حصیر، زوار، زهوار
be:x bur	بخ بور	ریشه کن
vâjo:r	واجور	ریع، (ری)
sar ə məj	سر مج	رییس قافله، امیر کاروان
sarkardə	سرکرده	رییس، افسر، صاحب منصب، «سربق»
tərâf tərâf	تراف تراف	رق رُق تاول و نظایر
zâ	زا	زاده، پسرزا = پسر زاده، دؤختر زا = دخترزاده
kâs ə čum	کاس چوم	زاغ چشم، عسلی چشم، «چشم غیرسیاه و قهوه ای»
kaškərat	کشکرت	زاغچه
sumbur	سومبور	زالو
sumâ	سوما	زاهد "م"، در سوما سرا، سوما بجا باقی مانده است
sukki	سوگی	زاویه پرتاب مستقیم از مقابل شانه به هدفی که بر زمین است
zâ:zən	زازن	زائو
zâa'n	زائان	زائیدن
ašxâl	اشخال	رباله، آشغال
pile: tuk	پيله توك	زبان آور، زبان دراز، فضول
čâčul	چاچول	زبان بازی که با سرهم کردن راست و دروغ جلب نظر کند
kuč ə zəbāney	کوچ زبانی	زبانک بیخ حلق
ləmbə ze'n	لمبه زن	زبان کشیدن، شعله ور شدن
ševâlə	شواله	زبان آتش
ləmbə	لمبه	زبان آتش، تخته کوبی سقف
pâ bə duš	پا بدوش	زبان چوبی که بر دسته بیل باغبانی تعبیه می شود و به هنگام شخم پا را با

zi:zâ	زیزا	زبون، هم‌چنین پرندۀ «سینه سؤرخه»، نک: جیجا
jazr	جزر	زجر، رنج
sim sak	سیم‌ساک	زخم ماهی و بوی زخم
šur ə zaxm	شۆر زخم	زخمی که درمانش به آسانی صورت‌پذیر نباشد
bəzan bəzan	بزن بزن	زد و خورد، کتک‌کاری
ze'n	زئن	زدن. پایه مضارع: zan
šâbâš	شاباش	زر و سیمی که بر عروس و داماد یا به رقاصان یا به کشتی‌گیران محلی نثار می‌شود
bəd gil	بدگیل	زشت، مقابل خوشگل
zuft	زؤفت	زفت، قیر، خمیرمانند معدنی، یا صمغ خمیرمانند گیاهی
čâski	چاسکی	زکام، نک: چئاسکی
kur ə čume	کۆر چۆمه	زگیل
zəmin lərzə	زمین‌لرزه	زلزله
məhâr	مهار	زمام، لگام
zamât	زMAT	زمان، وقت
âbxus	آبخؤس	زمین پست و آبگیر
bâyər	بایر	زمین آبادی که کشت و کارش متوقف مانده است
vâdəx	وادخ	زمین پشته قابل بهره‌برداری
čəvar	چۆر	زمین دایری که بایر مانده
čoxâlə zimin	چؤخاله زیمین	زمین رُسی
furš ə zəmin	فؤرش زمین	زمین ماسه‌ای
yâbesə	یابسه	زمینی که آب به آن نرسد، نتوان مشروبش کرد، خشک باشد
gurâb	گؤراب	زمینی که آب در آن فرو رود، شهر، مرکز، دهستان
âl ə zənay	آل زَنای	زنی آل، موجودی خیالی مانند جن که می‌گویند کارش ربودن نوزادان در اولین هفته تولد کودک است
pəsar zan	پسرزن	زنی پسر
bəra:r zən	برآرزن	زن برادر
zənâk	زَناک	زن به معنی اعم
da'l zən	دائی زن	زن دایی

zənây	زنای	زن در مقابل مرد
ləkâtə	لکاته	زن فرومایه
zən	زن	زن، همسر، عیال
mul bokudə	مۆل بۆکۆده	زنا کرده، گناه کار، کسی که خائف به نظر می رسد
mul	مۆل	زنا، گناه، بوتۀ خارج از صف و ردیف
mul barrə	مۆل بَرّه	زنازاده
čakələ	چکله	زن به
garzak	گرزک	زن بور
hafgaz	هفگز	زن بور درشت قرمز که نیشش دردناکیز است
meš	مش	زن بور عسل
zəbil	زیبیل	زن بیل
vərvərə	وروره	زن بیل بزرگ
zibilko	زیبیلکۆ	زن بیل کوچک
bâləka	بالکا	زن بیل کوچک مخصوص خرید روزانه
čangaviz	چنگاویز	زن جیری زرین یا سیمین با کج بته ای مرصع بالای پیشانی، زیوری است که برای مهار مو و روسری هم به کار می آید
xoldane:	خۆلدانه	زندان
duzdâq	دۆزداغ	زندان
dozdâqxânə	دۆزداغخانه	زندان، شکنجه گاه
duzdâqbân	دۆزداغبان	زندانبان
dozdâqbân	دۆزداغبان	زندانبان
sak ə zandəgi	سک ّ زندگي	زندگی نامساعد و ناهنجار
zəngâr	زنگار	زنگ فلزات
mu:rânə	مۆرانه	زنگار فلزات
pâ bə mäh	پا به ماه	زنی که آخرین ماه آبستنی را می گذراند
marg ə muš	مرگ ّ مۆش	زهر مخصوص موش (استرکنین)
vâ:zahr a bo'n	وا زهراً بؤن	زهر آگین شدن، مبدل به زهر بودن، منغص بودن
vâ:zahr a kudən	وا زهراً کۆدن	زهر آگین کردن، مبدل به زهر کردن، منغص کردن
vâ:zahr	وا زهر	زهر آگین، منغص
qorsə xandə	غۆرسه خنده	زهر خند

zahlə	زهله	زهرة
za:lə	زاله	زهرة، مایعی که در هسته‌های نارس میوه است، نک: زالِه
za:lə	زاله	زهرة، مایعی که در هسته‌های نارس میوه به وجود می‌آید و به مغز هسته تبدیل می‌گردد. هم‌چنین مایع موجود در ناخنک باقلای مازندرانی
za:lə bətərkəstə	زاله بترکسته	زهرة ترک شده، کنایه به شخص ترسو
səs ə zubin	سس زوبین	زوبین‌انداز پیاده، زوبین‌گذار
ko:šāl	کوشال	زودباور، چلمن
məšang	مشنگ	زودباور، کسی که خود را لو دهد
bəd domâq	بد دوماغ	زودرنج
nâzuk nârenji	نازوک نازنجی	زودرنج، سریع‌التأثیر
zulbiya	زولبیّا	زولبیا
jukudən	جوکودن	زیر خاک کردن، سوزن نخ کردن
xorom	خوروم	زیبا، خوب، پسندیده، "خوروم" هم گفته می‌شود
ma:r ə zeytun	مار زیتون	زیتون ظریف، باریک، کم‌گوشت، خوش طعم و مرغوب
zeytun parvardə	زیتون پرورده	زیتون مخلوط با آب انار ترش و گلپر و مغزگردوی ساییده و مختصری سیر کوبیده
juxâstən	جوخاستن	زیر چیزی به زور جای دادن
jəze'n	جزئن	زیر چیزی نهادن، پنهان کردن زیر چیزی. پایه مضارع: جَزَن jəzən
juxuftən	جوخوفتن	زیر یا پشت جان‌پناهی قرار گرفتن، کمین کردن
jendərəstən	جندرستن	زیرچشمی نگریستن
zivistən	زیویستن	زیستن در: «یتیم یتیمی زیوه پشیمانی عزرائیل ره مانه» = یتیم در یتیمی هم می‌زید، پشیمانی برای عزرائیل باقی می‌ماند
si:nə riz	سینه‌ریز	زیوری با آویزه‌های مکمل و جز آن که از گردن می‌آویزند
gowd	گود	ژرف، عمیق، گود
julf	جولف	ژرف، عمیق، گود
gowdi	گودی	ژرفا، عمق
qarqâb	غراغاب	ژرفایی آب بیش از قد آدمی
šəndərə	شندره	ژنده، پارچه دم‌قیچی
pindər o pâre	پیندر و پاره	ژنده، پاره پوره
jandərə	جندره	ژنده، پاره‌پوره

ri:xə	ریخه	ژنده، نخنخ شده
tâš a da'n	تاش'دان	سُر دادن
tâš	تاش	سُر، تراش
âbduzek	آبدۆژک	سُرنگ (وار)
sâb da'n	ساب دان	ساب دادن، در ساب دادن تیغ بر سنگ یا چرم
sâbâne'n	سابانن	ساباندن
qorqošum	غورغۆشۆم	ساجمە درشت، کنایه از قرص و محکم بودن
qurqušum	غورغۆشۆم	ساجمە درشت، هم‌چنین کنایه از استحکام
daryâ kênâr	دریاکنار	ساحل، منطقه ساحلی
daryâ kênâri	دریاکناری	ساحل‌نشین
jik o puk	جیک و پۆک	ساخت و پاخت
šâpe:	شاپه	ساده‌لوح
sârôq	سارؤغ	سارق، بقچه
târ	تار	ساز سیمی، کدر، تیره
bəzan bəkub	بزن بکۆب	ساز و آواز و رقص، نشاط
rubêrâ	رۆبۆرا	سازگار، مطیع، فراهم
tənbur	تنبۆر	سازی است زهی به شکل عود با دسته‌ای بلندتر
sâs	ساس	ساس، حشره گزنده
tungi	تۆنگی	ساغر بلورین
koluš	کۆلۆش	ساقه برگ خشک شالی پس از درو
šuš	شۆش	ساقه جوان گونه‌ای درخت انجیلی
lu	لۆ	ساقه رونده گیاه مانند خربزه، هندوانه، باقلا، هم‌چنین واحد نقش ورق بازی: دۆلۆ، سه‌لۆ
esbil	إسبیل	ساقه نازک و در لفافه برنج
bul	بۆل	ساقه نرسته بوته تمشک یا گل سرخ که پوستش را کنده و خام‌خام می‌خورند
tâm ze'n	تام‌زئن	ساکت شدن، سکوت کردن، دم فرو بستن
pəs pirâr sâl	پس‌پیرارسال	سال پیش از پیرار
sâlyâr	سالیار	سال نادر، سالی که شبیه سال‌های پیش نباشد
sâl	سال	سال، هم‌چنین نام درختی است، این درخت «سیئال sial» هم خوانده

می‌شود، چوبش سخت و سفید مایل به سرخی است، نام علمی: Cornus

australis

سالها پیش از پیرار

سال‌ها پیش، روزگار کهن

سال‌هایی پیش از پیرار

سامان و مرز دو کشتگاه

سایه‌بان لب‌بلند کلاه، جایی که در معرض نور آفتاب باشد

ساییدن

ساییدن به سنگ یا چیز دیگر

سبد مخروطی که برای حمل میوه به‌کار می‌رود

سبر، عطسه، تیسۀ tisə هم شنیده می‌شود

سبزه‌ای که شب‌نم بر روی آن یخ بندد و فسرده شود

سبزی معطری که در خورش به‌کار می‌رود

سبزی‌ای است معطر، عطرش شبیه عطر بادرنگ است. برای درمان نفخ و درد

معده به‌کار می‌رود. نام علمی: mantha silvestris

سبزهٔ نو رستهٔ نرم و لطیف، هم‌چنین نام گونه‌ای مرغابی به‌نام فیلگوش،

پرندهٔ آبی، رنگ پر خاکستری شفاف با خطوط سیاهی بر روی آن، گردن و سر

قهوه‌ای شکلاتی، زیر گلو و سینه سفید، زیر دم سیاه، زیر شکم شبیه مرغابی

ماده، چشم قهوه‌ای، اندازهٔ جثه ۵۶ سانتیمتر، چالاک، بچه‌دوست، مهاجر،

حوزهٔ زیست آب‌های کم‌عمق سواحل، فصل مهاجرت: اوایل آذر می‌آیند و

اواخر اسفند می‌روند، نام علمی: Anas acuta شاه‌پرهای میانی و دم آن دراز

و نوک تیز است

سبقت

pišdəst

پیشدستی

subuk

سؤبۆک

سبک

fal

فل

سبوس، پوست خرد شده و نرم شلتوک، هم‌چنین تازه‌رسته: «فلّ مقّ» = موی

نو رسته

mâyə dâr

مایه‌دار

سپاهی تعلیم‌گرفته و آموزش‌دیده، صنف تعلیم‌نادیده یا جنگاوران چریک یا

داوطلب را «حشر» می‌خوانند و سپاهی حرفه‌ای را «مایه‌دار»، اینک این

واژه‌ها منسوخ است

espârdən

إسپاردن

سپردن

čâ:rpâ	چارپا	ستور
xal	خال	ستون بام، شاخهٔ درخت
šalmân	شلمان	ستون بلند و خوش تراش که در دیرک کشتی و پایهٔ سیم‌کشی‌های مخابرات به‌کار می‌رود، نام محلی در لنگرود
pošt ə tirə	پوشت ٚ تیره	ستون فقرات
bâm ə xâl	بام ٚ خال	ستون و چوب‌های درازی که برای روکاری و صندوقه‌سازی بام‌ها به‌کار می‌رود
sarxâl	سرخال	ستون‌های دراز که در قفسه‌بندی بالای بام به‌کار می‌رود، خرچق هم نامیده می‌شود
zellə	زله	ستوه: «زله آمون» = به تنگ آمدن، به ستوه آمدن
dəs bâzi	دسبازی	سخت‌و، گشاده‌دستی
sak ə jân	سک ٚ جان	سخت‌جان، مقاوم
guz ə gab	گوز ٚ گب	سخن بی محتوا، حرف مفت
kus ə še:r	کوس ٚ شئر	سخن پر سر و صدا و بی‌معنی، سخن بی‌مغز و معنی
sukul ə beš	سوکول ٚ بش	سخن خارج از موضوع، پرت، گفتار سه‌پهلو
kâl ə gəb	کال ٚ گب	سخن خام، گفت و شنود برای وقت‌گذرانی
pič piči	پیچ‌پیچی	سخن درگوشی، پیچ‌پیچ
luqâz	لوقاز	سخن ریشخندگونه‌ای که به‌منظور تحقیر یا کاستن جلوهٔ کاری یا کسی ادا شود
gəlaf sangin gab ze'n	گلف‌سنگین گب‌زن	سخن شمرده و حساب کرده ادا کردن
gab ze'n	گب‌زن	سخن گفتن، حرف‌زدن
məsməs kudən	مسمس کؤدن	سخن ناپیدا گفتن، کلمات جویده و نامفهوم ادا کردن
məsməs	مسمس	سخن ناپیدا، کلمات جویده و نامفهوم
sar sari	سرسری	سخن یا کاری که صرفاً برای رفع تکلیف باشد، سخن سر‌اسبی، دلخوش‌کنک
gab	گب	سخن، حرف
jəqələ gəbân	جغله‌گبان	سخنان کودکانه
bogu bogu	بوگو بوگو	سخن‌پراکنی، زیاده‌گویی دربارهٔ یک موضوع، وراجی
dang ze'n	دنگ زن	سخن‌چینی کردن، بدگویی کردن، مایه گرفتن
dang	دنگ	سخن‌چینی، بدگویی، وسیلهٔ جدا کردن پوست شلتوک
bəst	بست	سد، بند، گیره، جای تحصن
bənd	بند	سد، زندان، بند انگشت، بند «نی» و جز آن، مفصل

سdbندی بر گذرگاه ماهی به منظور صید در مسیر ماهی، در رود و رودخانه
سدهای کوتاهی از پایه‌های چوبی و بوته‌های گیاه ساخته می‌شود که
ارتفاعش چند سانتیمتر بالاتر از سطح آب است با وزن و شکاف‌های تنگ که
آب از آن عبور کند و ایجاد صدا و زمزمه کند، ماهیان که از جهت مخالف
حرکت رودخانه پیش می‌روند در پشت سد به هوای زمزمه و صدای آب جمع
می‌شوند و صیادان شیل‌بند با چمچه‌های بزرگی که از تور ماهی‌گیری ساخته
شده است ماهی را گرفته و به پشت می‌اندازند و آن چمچه را «شمشا» گویند

saršəkan kudən

سر شکن کۆدن

سر اشکن کردن، قدر سهم هر یک را معین کردن

xaft ze'n

خفت زئن

سر آمدن حوصله

sar bə havâ bostən

سر بهوا بؤستن

سر به هوا شدن، به هوا و هوس دچار شدن

sar bə havâ

سربه هوا

سر به هوا، هوس‌باز

sar bə zir

سربزیر

سر به راه، مطیع، کم توقع، کم‌رو

ji:râ

جیرا

سر پایین

kulk a bostən

کۆلکا بؤستن

سر در گم بودن کلاف نخ، کرچ شدن

səfâl ə sar

سفالسر

سر را به شتاب برای تماشای چیزهای ندیده در در مسیر و یا مطالب گوناگون

در محفل به چپ و راست حرکت دادن

râ:sar

را سر

سر راه، بیرون سرا

subiye sar

سؤبییه سر

سر صبح، آغاز روز، صبحگاه

dək ə dim

دکدیم

سر و بر، سر و وضع

tuk ə par

تۆک پر

سر و زبان، زبان‌آوری، دور لب

dânə dokudən

دانه دۆکۆدن

سر و سَر عاشقانه یافتن

diçin vâçin

دیچین واچین

سر و سامان دادن

sâmân giftən

سامان گیفتن

سر و سامان گرفتن

sar

سر

سر، قرعه، واحد شمارش حیوان: یک سر اسب یا دو سر گاو، روی، بر. «سر»:

فرق سر، بالا، طرفدار: «کي سر ایسی؟» = طرفدار یا جانب‌دار چه کسی

هستی؟ هم‌چنین آغاز، ابتدا

kallə

کله

سر، کله

sar â jir kudən

سراجیر کۆدن

سرازیر کردن

âxər ə pas

آخر پس

سرانجام، آخر از همه

vâ: gir

واگیر

سرایت، دم‌گیری

vâ: girâne'n	واگیرائن	سرایت دادن، فروزاندن
xânə bər pā	خانه برپا	سرایدار
vur âmo'n	وؤر آمؤن	سربرزدن گیاه، تبدیل شدن تخم نوغان به کرم‌های ریز، تفریق
fâdâştən	فاداشتن	سرپا داشتن، پایه مضارع: fâdâr
nuxun	نوخون	سرپوش دیگ
noxun	نوخون	سرپوش سفالین
dâquləgi	داغؤلگی	سرپیچی از عهد و پیمان، جرزدن، عهد شکنی
zərd ə guš	زرد گۆش	سرتق، حرف نشنو
maxtâbəd	مختابد	سرچوپان
vâj âmo'n	واج آمؤن	سرحال آمدن، شکفته شدن، ورآمدن
šangəstən	شنگستن	سرحال بودن، غنچ و دلال نمودن
sardomâq	سردوماغ	سرحال، با نشاط
va:j	واج	سرحال، شکفته، نک: واج
vâjâhastən	واجهستن	سرحال شدن، شکفته شدن
marzəbân	مرزبان	سرحد دار، هم‌چنین شهریاری از سالاریان
debiştən	دبیشتن	سرخ کردن در آتش یا روغن داغ در ماهیتابه. پایه مضارع: debij
sorxəjə	سؤرخجه	سرخک
vâbiştən	وابیشتن	سرخ کردن بر آتش، بودادن تخمه و جز آن
kəlâfə bo'n	کلافه بؤن	سردرگم بودن
sar navisi	سرنویسی	سرشماری
xu:s kudən	خؤس کؤدن	سرفه کردن
xus	خؤس	سرفه، هم‌چنین ریشه مصدر خؤسانئن
xušk ə xus	خؤشک خؤس	سرفه بدون خلط
sar bu	سربق	سرکرده
sar ze'n	سرزن	سرکشی کردن به کاری یا کسی، دیدار کوتاه به قصد خبرگیری یا اظهار علاقه
pəxt	پخت	سرکوفته و پهن شده
səfil	سفیل	سرگردان
sarbâz	سرباز	سرگشاده، سرباز
gâvə govâlə	گاؤ گؤواله	سرگین غلتان
ča:ski	چئاسکی	سرماخوردگی

zəmhərir	زَمهریر	سرماي سخت
lās ə dastə	لاس ٚ دسته	سرنخ پيله ٚ خفه شده
pile:təri	پيله تري	سروري، سرپرستی، بزرگواری، تحکم، امر و نهی، ارشدیت
yalam	يَلَم	سریشم ماهی
ləmə las	لمه لس	سست و بی حال، وارفته
šəl ə xāyə	شل ٚ خایه	سست عنصر، کنایه به کسی که در تصمیم گرفتن کند و سست است و در عمل هم
vərxə	ورخه	سطح صاف آب که در فاصله های چند موج به هم پیوسته پدید می شود و فرصت راندن قایق را به جلو می دهد
čoqoli kudən	چوْغُولي کۆدن	سعایت کردن، شکایت کردن
čoqoli	چوْغُولي	سعایت، شکایت
xəlat	خَلات	سفال پاره، پاره سفال یا چیزی سفالین
səfāl	سَفال	سفال، نیم استوانه هایی از گل پخته که برای پوشش بام به کار می رود
hasiri sofrə	هسیري سؤفره	سفرهٔ حصیری
sefi:d ru:d	سفیدرود	سفیدرود
vinji	وینجي	سقز
vārgādən	وارگادن	سقط کردن، چادر یا قالی را به صورت گسترده از بند آویختن
təlxâm	تلخام	سقف دهان
pasmâlâ	پسمالا	سکان دار قایق ماهی گیری
sak ə təb	سک ٚ تب	سکته
iskiti	ایسکيتي	سکسکه
iskiti ze:n	ایسکيتي زئن	سکسکه کردن
sarsum	سرسۆم	سکندری
sarsum ši'n	سرسۆم شۆن	سکندری رفتن
dulmə	دۆلمه	سکه ملفوف به کاغذ نازک یا پاکت که به هنگام عقدکنان به مهمانان هدیه می شود، هم چنین دلمهٔ خوراکی (مأخوذ از آذری)
pānqâzi	پانغازي	سکه ای بود معادل نیم شاهی پنج غازی، «از دوران صفویه»
tâ:m	تام	سکوت، نک: تَأَم
pənâbâd	پناباد	سکهٔ نقره ای ده شاهی = نیم ریالی
sak	سک	سگ

div ə sak	دیو ٚ سک	سگ هار
tur ə sak	تور ٚ سک	سگ هار، هم‌چنین نک: تائوسک
sak ə mǎ'i	سک ٚ مائی	سگ‌ماهی: نک: اِسبله
bālu	بالو	سلاح
pištāv	پیشتاو	سلاح کمری
xuldanek	خولدانئک	سلول زندان، جا و مکان تنگ
jurâ	جورا	سمت بالا
sumburey	سومبورِی	سمور
somburey	سومبورِی	سمور
sâz ə zəmini	ساز ٚ زمینی	سنتور
čičilâs	چی چیلاس	سجاقک
saggo	ساگو	سندھ سگ
čaxmâq	چخماق	سنگ آتش‌زنه، ماشهٔ تفنگ، شیطانک
sang ə čârəki	سنگ ٚ چارَکی	سنگ ترازو معادل یک‌چهارم من، سنگ و کلوخی که در منازعه به سوی یکدیگر پرتاب می‌کنند
sang ə sâv	سنگ ٚ ساو	سنگ درشتی که نمک یا سبزی به‌وسیلهٔ آن می‌سایند
âb pâr	آب‌پار	سنگ صاف و پهنی که به جای تیله در بازی به‌کار می‌رود
qolbəsəng	غولبه سنگ	سنگ قلوهای، هم‌چنین قلاب‌سنگ
sankâr	سَنکار	سنگ یا آلتی فلزی که شیشه را به‌وسیلهٔ آن صاف کنند
saxt ə sus	سخت ٚ سوس	سنگدان مرغ
čilik	چیلیک	سنگدان مرغ، چلیک
sus	سوس	سنگدان و جگر مرغ
sibə	سیبه	سنگر، جان‌پناه
darəpušt	درپوشت	سنگر، قلعه، تکیه‌گاه جنگی
moštə sang	موشته‌سنگ	سنگی که بدان سائیدنی‌ها را ساینند، سنگ شبیه به مِشت است و از هر طرف محذب و برآمده
təpəs	تپس	سنگین از پرخوری، «به‌تپسته»
təs a bostən	تس ٚ بوستن	سنگین شدن از پرخوری
sa:nə	سا آنه	سه دانه
səabbâsi	سه اُباسی	سه عباسی، دوازده شاهی

sa:zâr	سأ أزار	سه هزار، سه ریال
salangə	سلنگه	سه پایه آشپزی
sətâ	ستّا	سه تار که سازی است با کاسه کوچک و دسته بلند که در فارسی سه سیم هم گفته می شود (تا به گیلکی به تار ابریشم هم گفته می شود)
bahrə	بهره	سهام، نفع
šib	شیب	سوت
šib ze'n	شیب زن	سوت زدن
šib zəne	شیب زنه	سوت سوتک
soxt o suj	سؤخت و سؤج	سوخت و سوز
soxtən	سؤختن	سوختن، پایه مضارع: suj
kurš ə kâ	کورشا	سوخته و به کلی تباه شده
kurš	کورش	سوخته، تباه شده، بقایای بنایی سوخته
bâzâr məj	بازار مج	سوداگر، دوره گرد، پبله ور
xulə	خوله	سوراخ
sulâx	سؤلاخ	سوراخ
mâdə	ماده	سوراخ جای دکمه، مادگی، ماده مق: نر
angulə	انگوله	سوراخ کهنه، لبه دار و حلقه واری که در پوست بعضی درختان کهنسال دیده می شود. همچنین "حلقه"، دارانگوله هم گفته می شود
xuləkâ	خؤلکا	سوراخک
pəlâ xuri	پلاخوری	سورچرانی
sâz ə nəqârə	ساز نقاره	سورنا، چوبک، و طبل به هم پیوسته
suj	سؤج	سوز
sujâne'n	سؤجانئن	سوزاندن
suj kudən	سؤج کؤدن	سوزش داشتن، سوز کردن
jiliz viliz	جیلیز ویلیز	سوزش شدید
darzən	درزن	سوزن
bij bij kudən	بیج بیج کؤدن	سوزن سوزن شدن عضله خواب رفته، بازی کردن با تخم مرغ
jik	جیک	سوسک، جیرجیرک
čučâr	چؤچار	سوسمار (مارمولک) کوچک
susu ze'n	سؤسؤ زن	سوسو زدن، روشنایی از دور

ti jângi	تي جانگي	سوگند به جانت
uni	اؤني	سوم شخص مفرد، ضمير مالکيت
sətâb	ستاب	سومين دور خواب شش‌روزه کرم ابريشم
šer	شر	سوی، سمت، گذر
bolbu	بؤلْبو	سیرداغ یا نعناع‌داغ و چیزهایی از این قبیل که روی آتش می‌ریزند. سیر یا نعناع یا پیاز را قبلاً کوبیده یا حلقه‌حلقه کرده، در تابهٔ روغن سرخ می‌کنند، بعد روی آتش که در کاسه ریخته شده، می‌ریزند که هم چاشنی مضاعف باشد هم ظاهر خوراکی را مزین کرده باشد
syâ bəhâr	سیا بهار	سیاه بهار
dâ:q ə tušk	داغ-تؤشک	سیاه زخم
kârikâpât	کاریکاپات	سیاه مست
kutâ xus	کوتاخوس	سیاه‌سرفه
pičâ mäst	پیچامست	سیاه‌مست
syâhə	سیاهه	سیاهه، صورت ریز اموال و اشیاء و بده بستان
se:b	سئب	سیب
se:x	سئخ	سیخ
nəjâq	نجاغ	سیخونک
nəjâq ze'n	نجاغ‌زئن	سیخونک‌زدن
sir ə dâq	سیر-داغ	سیر سائیده در روغن سرخ شده
gašt o gozâr	گشت و گوزار	سیر و سیاحت، گشت و گذار
se:r	سئر	سیر، مقد: گرسنه
kuft	کؤفت	سیفلیس
âbi âbi	آبی‌آبی	سیل، سیلاب
čak ze'n	چک‌زئن	سیلی زدن به قوت تمام دست
ku:bâr	کؤبار	سیلی که بر اثر باران و برف در کوهستان‌ها جاری شود
silli	سیلّی	سیلی، کشیده
yâl vâkudən	یال‌واکودن	سینه پیش‌دادن، شاخ‌شانه بودن
ləpur	لپؤر	سینه و شکم ماهی
si:nə	سینه	سینه، پستان
jamar kaš	کمرکش	سینه کوه

morxâz	مؤرخاز	سیورسات طلبی
fîšân	فوشان	شاباش
dowrân	دوران	شاباش طلبی هنرمندان یا پهلوانان، شاباش طلبی پهلوان فاتح پس از کشتی، یا رقاصه‌ها در جریان رقص از بعضی حاضران
fazzə	فزه	شاخ حجامت، در اصطلاح شاخ گذاشت یعنی مصرانه پایی شد: «فزه بنا» نیز به همین منظور ادا می‌شود
vazzə	وژه	شاخ خون‌گیری
gulə	گوله	شاخ و کوزه حجامت، نک: گوله
čulabil	چولبیل	شاخک‌های ریز شلتوک
subil	سولبیل	شاخک‌های ریز شلتوک، نک: سولبیل
gulə na'n	گوله نان	شاخ‌گذاشتن، خون‌گرفتن، مزاحمت ایجاد کردن
jinik	جینیک	شاخه‌های ظریف خوشه
ajâr	آجار	شاخه‌های نازک درخت
ajar pâyə	آجاریه	شاخه‌های نازک که در پرچین‌سازی به کار می‌رود
kišxâl	کیشخال	شاخه کیش، جاروب از شاخه‌های شمشاد
azg	آزگ	شاخه نازکی که برگش چریده شده، یا چیده شده باشد
xuši:	خوشی	شادی، شادمانی
miz	میز	شاش
šâšur	شاشور	شاشو، کسی که بی‌اختیار شلوارش را خیس کند
dimištən	دیمیشتن	شاشیدن، پایه مضارع: dimiz
mištən	میشتن	شاشیدن، پایه مضارع: miz
demištən	دمیشتن	شاشیدن، نک: دیمیشتن
sard ə bəj	سرد بچ	شالی دیر رس
garm ə bəj	گرم بچ	شالی زودرس برنج
šân	شان	شان، موم خانه‌بندی شده زنبور عسل
pəlâr	پلار	شانه یا دار حصیربافی
šâbəlut	شابلوت	شاه بلوط، بلوط خوراکی
ša:bâr	شآبار	شاه‌بار، شاه‌چین، عالی، میوه شاهانه
râ:šyə	راشیه	شاهراه
ra:šiyə	رأشیه	شاهراه

vášek	واشک	شاهین، زردچشم، باشه
ho dəkəftən	هؤ دکفتن	شایع شدن
čo: dəkaftən	چؤ دکفتن	شایع شدن
čo:	چؤ	شایعه
bogu vāgu	بؤگؤ واگؤ	شایعه
čo:	چؤ	شایعه
čo: dəgādən	چؤ دگادن	شایعه پراکندن
šabəndaruz	شبندرؤز	شبانه روز
šabkur	شبکؤر	شب پره
š'e	شه	شبم، عرق خفیف بر چهره یا بدن
səbəj	سبج	شپش
səbəjna'i	سبجنائی	شپش جویی و دفع آن
xarək	خړک	شپشک برنج
tundi	تؤندی	شتاب، عتاب، پرخاش
hol hol ə ki	هؤل هؤلکی	شتابان و با هول زدگی
sar asbi	سراسبی	شتاب زده، در حال عبور بدون نیت قبلی، وعده ای دادن، دل خوش کنک
tisiyə	تیسیه	شتل، مبلغی از برد و باخت که برای گرداننده مجلس قمار برداشت می شود
pile: gel	پيله گل	شخص بزرگ، صاحب شخصیت
âzâri	آزاري	شخص بیمار، کسی که صرع دارد، مصروع
kunde:	کؤنده	شخص مفعول
xâm	خام	شخص نپخته و جاهل، بی تجربه، نارس
âtəš bâz	آتش باز	شخصی که "آتش بازی" در اعیاد و نمایشات میدانی را اجرا می کند
pya	پیأ	شخصیت
kas	کس	شخصیت
purkəni	پؤرکني	شخم عمقی مزرعه
bo:stən	بؤستن	شدن
vəzzâryât	وزاریات	شرح و تفصیل غیرلازم
bəstə kudən	بسته کؤدن	شرط بستن
bəstə	بسته	شرط، شرط بندی، بسته ملفوف
mimine	میمینه	شرم دختر کوچولو

kus	کؤس	شرم زن، طبل بزرگ، توخالی، بی مغز
ke:r	کئر	شرم مرد
var a giftən	وراً گِفتن	شریک و همراه گرفتن، به حمایت خود درآوردن
šordən	شؤردن	شستن
âb kəše'n	آبکشتن	شستن، تطهیر
fəfə	ففه	شش، جگر سفید
šišmil	شیشمیل	ششلول، شش تیر
dəqən	دغن	شعبه‌ای از نهر برای هدایت آب به مزارع، رودخانه
val	ۆل	شعله، نک: بل
bərzə bəl	برزّ بل	شعله بلند و بزرگ
zam	زم	شعله کم‌رنگ و کوتاه آتش زغال، هم‌چنین سرما
šəâ:l	شال	شغال
kəftâl ə šâ:l	کفتالّ شال	شغال پیر از کار افتاده، به گفتار هم اطلاق می‌شود
šâləmirə:	شالّ میره	شغال‌مردگی، موش‌مردگی
ko:rə	کؤره	شقیقه، پاشنه در
xâb ə ræg	خابّ رگ	شقیقه
jargə šəkâr	جرگه شکار	شکار گروهی و دسته‌جمعی
jarzə	جزره	شکاف و رخنه در بند یا آبگیر و استخر و سد
eškâftən	یشکافتن	شکافتن
iškəne:n	ایشکنن	شکاندن
qâr qâri	غار غاری	شکرآب، سردی بین دو یا چند کس
sanpu:stə	سنپؤسته	شکریزه
dəškəstən	دشکستن	شکست خوردن، از میان شکسته شدن
darastən	درّستن	شکست در طاق بنا و استخوان‌بندی
eškəstən	یشکستن	شکستن
eškəne'n	یشکنن	شکستن، شکاندن
šə ə kat	شلّ کت	شکسته‌بال، کندرو
čubəkâ band	چؤبکا بند	شکسته‌بند
eškəftən	یشکفتن	شکسته‌شدن
vâj	واج	شکفته، سرحال، بر جای

tərne	ترنه	شکمبه
duzdâq xâne	دۆزداغخانه	شکنجه گاه
zappə	زپه	شکوفه، جوانه
dərd ə dil kudən	درد ديل کۆدن	شکوه کردن، راز به میان نهادن
dərd ə dil	درد ديل	شکوه، راز
vallači	وللاچی	شگفتا، عجا
uqur	اوغور	شگون
uqur dâštən	اوغور داشتن	شگون داشتن
læs a bostən	لس ' بوستن	شل و ول شدن، سست و وارفته شدن
læs	لس	شل، سست، لمس
toxm ə jo	تؤخم جؤ	شلتوک برگزیده برنج جهت بذر و کاشت
jo:	جؤ	شلتوک برنج
tunukə	تونۆکه	شلوار کوتاه، شلوار چسبان کشتی گیران، لاسپاره
ešmârdən	إشماردن	شمردن
gəlaf sangin	گلف سنگین	شمرده، با تانی، با احتیاط در رفتار و گفتار
jədâr	جدار	شمع چوبی یا فلزی، تکیه گاه، اهرم یا تیر ضامن
šam	شم	شمع، می روم
jədâr ze'n	جدارزن	شمع زدن به دیوار یا تکیه گاه ساختن برای شاخه ها بر پایه درخت
šənâq	شناغ	شناخت، حق شناسی
âb bâz	آب باز	شناگر ماهر، غواص، هم چنین نام حشره ای که دارای پاهای نازک و بلند است
		که بر روی آب به سرعت راه می رود. نام علمی: lacustris gerris
lavand	لؤند	شنگول، دل ربا، نیک منظر
gul âmo'n	گؤل آمؤن	شنگول شدن، نشئه شدن، به وجد آمدن
karkar kudən	کرکرکۆدن	شنگیدن: «اؤني ديل کرکر کۆنه»، جلوه گری کردن، خنده بلند زنی که
		می خواهد جلب نظر کند
kapənək	کپنک	شنل نمیدین کوتاه با آستین کوتاه، در نواحی کوهستانی: «کۆله گیر» خوانده
		می شود، انواع بلند آن را شبلا می خوانند که روزهای بارانی و سرد به جای
		شنل و شبها به جای لحاف «شبلا» (پوشش شب – روانداز شب) استفاده
		می شود
eštâvâne'n	إشتاوانئن	شناوندن

eštâvæstən	اِشتاوستن	شنیدن
âvâzə	آوازه	شهرت
kaki	کاکي	شهرت ماکان اهل «کاکو»
ša:rud	شارُود	شهرود که اطلاق می‌شود بر آلت موسیقی کمان‌مانندی (شبیه کمان پنبه‌زنی) که چنگ نامیده می‌شد، مرکب از دو کلمه شاه و رود = برترین ساز
šâ:bâr	شابر	شهور، شاه‌چین، عالی، شه‌بار
bəd šəlvâr	بد شلوار	شهوت‌ران
hašəri	هَشَری	شهوت‌ران
lo:dəgi kudən	لُودْگي کُودن	شوخی و مزاح‌کردن
lo:dəgi	لُودْگي	شوخی، مزاحی
šu	شُ	شوهر
mard	مرد	شوهر
xâlâ mard	خالامرد	شوهر خاله
ma:r ə mærd	مأرْ مرد	شوهر مادر
mâr ə mærd	مارْ مرد	شوهر مادر، نک: مأرْ مرد
mâšəl ə mærd	ماشلْ مرد	شوهرخاله
šifid	شیفید	شوید، شویت
âqoz	آغُوز	شیری که توسط غده‌های پستانی پستانداران در اواخر حاملگی تهیه و ساخته می‌شود
azâzil	آزازیل	شیطان، بی‌آرام، فرز، آتشپاره
za:xəršə	زخرشه	شیر ماک، اولین شیر گاو پس از زایش
ze:xaršə	زئخرشه	شیر ماک، اولین شیر گاو و گوسفند پس از زائیدن
zəvâr	زُوار	شیرازه
mânte:	مانته	شیرین‌عقلی، ساده‌لوحی
noql	نُغل	شیرینی نقل
jukul ko	جُکُولکُ	شیرینی، از تنقلات، مخلوط جکول، مغزگردوی نیم‌کوب، گلاب، خاک‌قند و دارچین را در ظرف کرده، روی آن پارچه‌ای می‌گسترند، پس از چند ساعت نرم و قابل مصرف می‌شود
qobetdə	غُوبَیدِه	شیرینی، قبیده، گونه‌ای شیرینی مانند گز ولی بدون بادام یا پسته
gəz	گُز	شیرینی، واحد اندازه‌گیری درازا، لو، گرفتاری، دردسر، خطر، گزش، «اَوْنَا به

گزأ دا» = او را لو داد، به خطر انداخت، دچار گرفتاری کرد، افشا کرد

dušâb	دوشاب	شیره انگور
emâlê pišə	إماله پیشه	شیشه اماله، وسیله تنقیه
jâm	جام	شیشه بزرگ که در پنجره‌های بزرگ و در ورودی سالن به کار می‌رود، به پیاله
future ə belâ	فوتور ٔ بلا	برنجی، هم‌چنین تخته‌های تراشیده شده داخل پاسار
qiyə	غیبه	شیطان و بی‌قرار، بلای ناگهانی، آتش‌پاره
qiyə kəše'n	غیبه کشن	شیون برآوردن
pərdâxt	پرداخت	صاف و جلا، پرداخت
so:b	سؤب	صبح
xorus xân	خورق‌سخان	صبح کاذب
dəs bədâr	دس بدار	صبر کن، دست بدار، درنگ کن
kenken dâštən	کنکن داشتن	صبر و قرار، کنکن نداشتن = تاب و تحمل نداشتن، در تداول: «دل تو دلش نبود»
kus bâz	کوسباز	صحنه‌ساز و ظاهرسازی که برای نشان دادن صمیمیت زاید از حد متعارف
dâqulə bâzi	داغوله بازی	تظاهر نماید
sənnâr	سنار	صحنه‌سازی برای فرار از تعهد
fərt	فرت	صد دینار، برابر دو شاهی قدیم
eštərâq	إشتراق	صدای جستن ماهی از شست، از اصوات، در مقامی گفته می‌شود که کسی یا چیزی ناگهان و بی‌خبر غایب یا حاضر شود: «فرتی بزه بچاک» = فرتی به چاک زد، «فرتی به میدان بامو» = فرتی به میدان آمد
go:rə	گوره	صدای شکستگی، از نام آواها، اشتراخ هم گفته می‌شود
məllə	مّله	صدای گاو، نعره، غرش
bujo:r das	بوجوردس	صدای نوازش و نوازش‌طلبی در چهارپایانی مانند گاو
qalam kaše'n	قلم کشن	صدمجلس، بالادست
dəs kəše'n	دس کشن	صرف‌نظر کردن، حذف کردن
sarfə	سرفه	صرف‌نظر کردن، دست کشیدن
raj bæ raj	رج به رج	صرفه، بهره، سود
raj	رج	صف به صف
		صف، ردیف، رده

xərs vâlište	خرس والیشته	صفت کنایه آمیز برای زنی که بسیار لاغر است (خرسش لیسیده)
zərdâb	زرداب	صفرا
səlâ zəni	سلا زنی	صلازنی، دعوت عام
dâ:r ə go:m	دار گوم	صمغ درختی
čâ:rpâyə	چارپایه	صندلی بی پشتی
bulâki sundoq	بولاکی سوندوغ	صندوق بزرگ چوبی، رخت دان
pəstu	پستو	صندوق خانه
pišmâlâ	پیشمالا	صیادی که در صدر کشتی متصدی جمع آوری تور است
šəl ə zarb	شل زرب	ضربت نرم، ضربت نمایشی، کج دار و مریض، ضربت نوازشی
ušâni	اوشانی	ضمیر مالکیت سوم شخص جمع
ami	أمی	ضمیر اول شخص جمع، "ضمیر مالکیت"
man	من	ضمیر اول شخص مفرد، واحد وزن برابر شش کیلو
šimi:	شیمی	ضمیر مالکیت دوم شخص جمع، هم چنین می رویم
m	م	ضمیر متصل اول شخص مفرد: بخواند «م» = خواندم، خأنم = می خوانم، هم چنین مخفف و جانشین واژه استم: «پیرم» = «پیر ایسم»: پیر هستم، «شیرم» = «شیر ایسم»: شیر هستم
mi	می	ضمیر ملکی، اول شخص
ti	تی	ضمیر ملکیت دوم شخص مفرد
dungi	دوئگی	ضیافت با هزینه مشترک، پیک نیک
syâ tušk	سیا تو شک	طاعون
tâb	تاب	طاقت، تابش، پیچ و تاب، شور و هیجان، یک دوره از خواب کرم ابریشم
tâqə	طاغه	طاقه
mərd ə gud	مرد گود	طایفه شوهر، خانواده شوهر
gil ə təjrübə	گیل تجروبه	طب سنتی محلی
gili tajrobə	گیلی تجروبه	طب سنتی محلی، درمان تجربه ای
lâk	لاک	طبق چوبی، زهار
tabəje	تبجه	طبقچه چوبی
nəmakyâr	نمکیار	طبقچه سفالین که ساییدنی ها را در آن می ساینند
lâk bə lâk ze'n	لاک بلاک زن	طبق زدن، هم جنس بازی دو زن
bâlâ xânə	بالاخانه	طبقه بالای خانه

esperz	إسپرز	طحال
angârə	أنگاره	طرح، مقدمه
kunxâlə zənân	کۆنخاله ژنان	طرز تند راه رفتن شخص بسیار چاق
havâxâ	هواخا	طرفدار، خیرخواه، هواخواه
zarx	زرخ	طعم یا بوی تند گزنده، تلخ گزنده
radda kudən	ردأ کۆدن	طعن و لعن کردن
daval	دۆل	طفره
daval da'n	دۆل دأن	طفره رفتن، امروز و فردا کردن
sar dovâne'n	سردووانئن	طفره رفتن، امروز و فردا کردن، پس نخود سیاه فرستادن
vračuk	ورأچۆک	طفیلی، انگل، آویخته مزاحم
sar bâr	سربار	طفیلی، سربار، روی باری
âb təlâ kâri	آب تلا کاری	طلا کاری، زر اندود کردن
âftâb xizân	آفتاب خیزان	طلوع
təmtərâq	تمتراغ	طمطراق، شکوه و جلال، پر سر و صدا، از نام آواها
viris	ویریس	طناب بافته شده از ساقه شالی
jepextən	جپختن	طناب پیچ کردن قسمت پایینی چیزی یا کسی
atar	أتر	طنابی با طول مشخص که برای مساحت زمین به کار می رود. هم چنین اثر، رخداد
zibilâ	زیبیلآ	طنابی حلقه دار که به وسیله آن کشتی را خلاف جریان آب به پیش می کشند
sərin	سرین	طنابی که به دو سر میان پاره بسته می شود، میان پاره: چوب فوقانی بادبان کشتی
duxân	دۆخان	طنین
duxân vâxân	دۆخان واخان	طنین و پژواک آن و انعکاس متقابل
doxân	دۆخان	طنین، پیچیدن صدا فی المثل در حمام، وجه امر از مصدر دۆخادن
towq	توؤغ	طوق، علم بی شقه، هاله دور ماه، نقش نوار ماندی بر گردن بعضی پرنندگان، علامت هلال ماندی که افسر پاسدار بر گردن می آویزد
bənəmâstən	بنماستن	ظاهر شدن، نمودار شدن
noqoldân	نؤغۆلدان	ظرف استوانه ای از شیشه که برای لینه ترشی به کار می رود
qand ə lâk	غندآ لاک	ظرف چوبی مخصوص قندشکنی
âbxânə	آبخانه	ظرف سفالی شبیه گلدان که در گهواره قرار داده می شود تا ادرار در آن جمع

		شود، شاشدان
xum	خۆم	ظرف شکمدار سفالین
šəlf	شلف	ظرف مسین استوانه‌ای و دسته‌دار که در حمام به‌کار می‌رفت
âbdəs lægən	آبدس لگن	ظرف یا لگن مخصوص شستن دست هنگام غذا خوردن
peymânə	پیمانە	ظرفی به گنجایش یک‌چهارم من شاه
mulus	مۆلۆس	ظریف و زیبا
ra dəvâr	رأدوار	عابر، راه‌گذر
râ:hi	راهی	عازم
xâtar xâ	خاتر خا	عاشق، رامش‌خواه
âxər ə pasi	آخر ّ پسی	عاقبت، سر آخر
dukârə	دۆکارە	عاقله مرد، عاقله زن
kəj tâb	کچ تاب	عامل ریسندگی نخ ابریشمی
bəjâr kâr	بجارکار	عامل کشت و زرع مزرعه برنج
narəki	نرکی	عاملی از درخت نر که بدان درخت ماده را باردار می‌کنند
abbasi	أبّاسی	عباسی، واحد پول زمان شاه‌عباس معادل چهارشاهی، دویست دینار قدیم و بیست دینار فعلی
kəftâl	گفتال	عجوزه، عجوز، فرتوت
murjə	مۆرجە	عدس
arâdə	أرادە	عرابه، اژده
araq	أراغ	عراق، منطقه فارسی‌زبان
arâqât	أراغات	عراقات، منطقه‌های فارسی‌زبانان
arâqi	أراغی	عراقی، مردم فلات مرکزی ایران
hart ə purt	هارت ّ پورت	عربده
arəqçin	أرغچین	عرقچین، کلاه دستباف
arəqqəz	أرغگز	عرق‌سوز
arus bəran	أرؤس بران	عروس‌بران، تشریفات بردن عروس به خانه داماد
ge:šə	گئشه	عروسک، عروس
ur	اؤر	عربان، ناز و ادا، تفریق، سر به در کردن از خاک یا تخم، نرمی تا حد متلاشی شدن
išvə	ایشوه	عشوه

išbə	ایشبه	عشوه، روسری فراگیری از پارچه نازک که بر سر عروس می اندازند
rak	رک	عصب، ردیف، قشر
âtəši	آتشی	عصبی، هم‌چنین نام "گل آتشی"، نوعی خربزه
ke:lə	کله	عضله جانبین لگن خاصره
pâ ašbəl	پا اشبل	عضله ران و ساق پا، ماهیچه ران و ساق
atri	آتري	عطری، نام گونه‌ای برنج
âloq	آلۇغ	عقاب
alimâlâ	آلیمالا	عقاب ماهی‌گیر، آله مالا
sim gir	سیم‌گیر	عقاب ماهی‌گیر، نک: آلیمالا
aloq	آلۇغ	عقاب، آله
pəs â pəs	پسایس	عقب‌عقب
gardəpəj	گرده‌پج	عقربک
dar band	در بند	علاقمند، در فکر، مراقب
ta: tu	ته تو	علت اصلی، ته تو، باطن امر، ریشه امر
čangəz	چنگز	علف هرزه پر شاخ و بال که بندهای شاخه‌اش ریشه کرده و بر زمین گسترده می‌شود
vâš	واش	علف، سبزی، گیاه
ganj ə vâš	گنجه‌واش	علفی خودرو با شاخه‌های مانند شاخ گوزن، دارای بندهای متعدد مانند نی که هر یک از بندهایش روی زمین قرار گیرد ریشه کرده و از آن شاخه‌ای می‌روید، گیاهی است مزاحم با نام علمی: <i>Artemisia annua</i>
aləm bəndi	آلم‌بندی	علم‌بندی، تشریفات برپا کردن علم در تکیه‌ها در ماه محرم
sallə	سلله	عماری که بر دوش می‌کشند
dəpâš	دپاش	عمل افشاندن آب یا دانه یا نظایر آن، ترشح آب
qorəmə	غۆزما	عمل بخش کردن دارایی و مال بدهکار میان بستانکاران
no:qân kâri	نۇغانکاری	عمل پرورش کرم ابریشم تا موقع برداشت: «پيله‌واچینی»
fask	فسک	عمل پنهانی هم‌چنین پنهان‌کاری، رمز و راز عشق، «اۆنی فسک 'برقوز بدأ» = عمل پنهانی (سر) او را بروز داد
urâštən	اؤراشتن	عمل تبدیل تخم نوغان به کرم و نرم کردن خاک
fâkələš	فاکلاش	عمل خراش دادن با چنگ یا دندان
poštgir	پۇشتگیر	عمل درآمدن از پشت قوای دشمن

qerâq da'n	غراغ دان	عمل غراغ
qâqu kaše'n	غاغو کشئن	عمل غاغو کشی، غاغو کشیدن
kâšt	کاشت	عمل کشت و زرع
urân	اؤران	عمل نرم کردن خاک پس از شخم
čâčul bâzi	چاچؤل بازی	عمل و کردار زبان بازی که با حرفهای خوشایند، شنونده را تحت تأثیر قرار دهد
kašt ə kâr	کشت کار	عمل ورز و کشت و کار
kard ə kâr	کردکار	عمل، فعل، کنش
rey giftən	رئ گیفتن	عملاً سنجیدن، برآورد عملی و انجام دادن
kârâ'i	کارائی	عملکرد، عمل
ra:bə kudən	رأبه کؤدن	عملی به صورت «رابه» انجام دادن، پیشروی کردن رندانه به قصد تجاوز
bibi	بی بی	عمه، نقش سوم در بازی آس
noxtə	نؤخته	عنان، یراق پیشانی بند اسب
anbar bu	أنبربؤ	عنبربو، گونه ای برنج متوسط
anbarčə	أنبرچه	عنبرچه، عطردانی زرین با آویزه ای به شکل دل. این عطردان را با زنجیر نازکی به گردن می آویختند
pâtik	پاتیک	عنکبوت
lâbdân	لابدان	عنکبوت، تار عنکبوت
dah šurân hamâm	ده شوران حمام	عنوان حمامی که زن زائو ده روز پس از زایش با تشریفات متناسب می گیرد
jəgəne	جگنه	عنوان فرمانداران و فرماندهان که دارای افراد مسلح به تیر و تبر بودند و بر حوزه خود حکم می راندند، ص ۲۸ کتاب شیخ زاهد گیلانی از محمد علی گیلک، این واژه در فرهنگ ارمنی جگنه ور به معنی تبردار محترم آمده «عارف»
kusâpet	کؤسپئت	عهد قدیم، عصر توحش
lâb	لاب	عوعوی سگ
aydi	اییدی	عیدی
šəlxat	شلخت	غاز
âlqut	آلغؤت	غاز ابلق (سیاه و سفید)
alqut	ألغؤت	غاز سیاه و سفید
arzəne	أرژنه	غیغب

vâdêd	ودد	غده
kuku	کوکو	غذا، با انواع سبزی و همچنین با سیب زمینی خردشده یا سیب زمینی ساییده، همچنین با اشبل همراه با تخم مرغ و چاشنی ها
bimâr dâne	بیماردانه	غذای بیمار تحت رژیم و پرهیز
qe:lə nahâr	غذله نهار	غذای ساعت ده، بین صبحانه و نهار
tâvân	تاوان	غرامت
alək	آلک	غربال
ko:li	کولی	غربال بند، لولی، کولی
ko:li	کولی	غربال بند، نک: فیج
rupâ'i	رؤپائی	غرض ورزی، جانبداری مغرضانه
zâr	زار	غرغر، لندلند، شکوه از ناتوانی و ناداری
dəmərdən	دمردن	غرق شدن، خاموش شدن. پایه مضارع: dimir
dəmirâne'n	دمیرائن	غرق کردن، خاموش کردن
âftâb zərđi	آفتاب زردی	غروب
zâr ze'n	زار زن	غرولند کردن، شکوه کردن از نارسایی
məsĵəd xus	مسجدخوس	غریبه، بی خانمان
qorsə	غورسه	غصه
tar ə xâš	ترّ خاش	غضروف
šeləpilə	شلّ پيله	غل و غش، شيله پيله
šilə pilə	شيله پيله	غل و غش، شيله پيله
səs ə pe:lə	سسّ پيله	غلاف باقلای نارس
čat ə pe:lə	چتّ پيله	غلاف پوک بقولات، لوبیا سبز، همچنین آبله مرغان
dâ:r ə pe:lə	دارّ پيله	غلاف دانه ها که از درخت به عمل می آید مانند درخت لیلیکی و جز آن
kəj ə pe:lə	کجّ پيله	غلاف کرم ابریشم، پيله نامرغوبی که به درد کج تابی می خورد، «کج» علاوه بر تابیدن نخ های کلفت برای بافتن «کجیم» (نوعی جامه) ورقه ای «کجین» تهیه کرده، بین رویه و آستر لباس یا کفل پوش و گردن پوش اسب قرار می دادند که محافظ اسب و سوار در مقابل ضربت شمشیر و غداره باشد
qalt	غلت	غلت
gilgili	گیل گیلی	غلت
riviš	ریویش	غلطان

qaltâne'n	غلٲانئن	غلٲانندن
gilgili xurdən	گيل گيلي خۆردن	غلٲ خوردن
gilgili da'n	گيل گيلي دان	غلٲ دادن
qaltəstən	غلٲستن	غلٲيدن
gəra da'n	گرادان	غلٲ دادن
râ:kob	راکۆب	غلٲک مۆتۆرى
qavâm	غوام	غلٲت در حد لازم در پخت شيره، شيريني و نظاير آن
ambast	أمبست	غلٲظ، به هم پيوسته
guli qâr	گۆليغار	غمباد، گواتر
bâdê qâr	بادقار	غمباد، گواتر
qu:nčə	غۆنچه	غنچه
qurê fičâləstən	غۆره فيچالستن	غوره فشردن، خود را گريان جلوه دادن
quttə	غۆٲه	غوطه
hangâmə	هنگامه	غوغا، جنجال، هنگامه
dəder	دۆر	غيبت بى سر و صدا براى كارى ناپسند، دۆر با فعل شۆن هم ادا مى شود. «دۆر بۆشۆ» = غيبش زد براى عشرت هاى نهانى
jim	جيم	غيبت بى سر و صدا، محرمانه از جمع دور شدن
jəqərzə	جقرزه	غير از، جز
sar bəstə	سربسته	غير صريح، به تلويح
puxâne'n	پۆخانئن	فاسد و پوسيده كردن، پوساندن
âškâr kudən	آشكار كۆدن	فاش كردن، آشكار كردن
bruz da'n	برۆز دان	فاش و علنى كردن، "برۆز دان" هم گفته مى شود
bruz	برۆز	فاش، علنى
xatak	خٲك	فاصله بين دو تار بافتنى ها و بافته ها
gəlaf	گلف	فاصله دار، دور از هم
ko:ndolə	كۆندۆله	فاصله بين ايوان و حياط، الوار زير ستون هاى ايوان
bâf	باف	فاصله دو تار اصلى در بافت حصير و جز آن
yâl	يال	فاصله دوش و آرنج، سينه و بازوان
šopul	شۆپۆل	فاضلاب كش طبيعى پاى كوه يا پاى ارتفاعات جنگلى، چپۆل هم گفته مى شود

šātuk	شاتۆک	فاضلاب کش مزارع و کشتزار
fâl de'n	فال دئن	فال دیدن
sar ketâb	سرکتاب	فال، پیشگویی
čumə	چۆمه	فاله، تخم مرغی که در لانه مرغ گذارند تا مرکزی برای تخم گذاری و خوابیدن مرغ کرچ باشد
dədâr o bidâr	ددار و بیدار	فت و فراوان، بی حد و حسر
varəkçi	ۆرکچی	فتنه انگیز، اخلاص گر با سخن های کوتاه و گریزدن ها
filitə	فیلیته	فتیله
pišmərg	پیشمرگ	فدایی
fâresâne'n	فارسائن	فرا رساندن، رساندن
pərâx	پراخ	فراخ
duxâdən	دوخادن	فراخاندن
doxâdən	دوخادن	فراخواندن، پایه مضارع: doxân
fârəse'n	فارسئن	فرارسیدن، رسیدن
kul ə pošt	کۆل پۆشت	فراز تپه و پشته
kol ə pošt	کۆل پۆشت	فراز تپه یا برجستگی های دیگر
kol ə poštə	کۆل پۆشته	فراز تپه، باری که به پشت بسته می شود، نیم تنه پشمن
kalâne'n	کلانئن	فرافکندن جزئی از بدنه کوه، چاه، جزئی از کل
dədâr	ددار	فراوان، برون از حد شمار
bud	بود	فراوان، پرحاصلی، پرباری
laklak	لک لک	فراوان، مرغ لک لک، بی شمار
fətt u fərâvân	فتۆ فراوان	فراوانی بیش از اندازه
qoçčâq	غۇچاڭ	فربه
časb	چسب	فرز، چابک، ریشه مصدر چسبیدن و چسباندن
sang ə bast	سنگ بست	فرش کردن زمین با سنگ های قلوه ای
gərdâlu	گردالو	فرفرة چوبی
farq	فرغ	فرق، تفاوت
firini	فیرینی	فرنی
kənafât	کئفات	فرو بردن کف در شکاف و سوراخ قایق جهت جلوگیری از نفوذ آب
fuze'n	فۆزن	فرو بستن، فرو کشیدن، بستن درهای کشویی. پایه مضارع: fuzin

furâden	فؤرادن	فرو راندن، به سوی پایین راندن. پایه مضارع: فؤران furân
dəkâləstən	دکالستن	فرو ریختن قسمتی از سطح خارجی چیزی یا جزئی از کل
fu:je	فؤجه	فرو ریخته است، فرو جای خود است، مق: واجه
dəkəlâne'n	دکالانئن	فرو ریزاندن بدنه چیزی مانند کوه یا دیواره چاه، کال = کندن، دکال = کنده شده از بدنه چیزی مانند کوه، دیوار، چاه و نظایر آن
fuṣâstən	فؤخاستن	فرو کردن به زور
čəbgil zəni	چبگیل زنی	فرو کردن چبگیل به صورت مورب بر گل و راندن قایق به پیش
do ze'n	دؤ زن	فرو کشیدن، پنهان کردن: در فرو کشیدن شاخ در حلزون، پنهان کردن سر خود را زیر لاک
fukoftən	فؤکوفتن	فرو کوفتن، کوبیدن. پایه مضارع: fukob
sar sobuk	سر سؤبوک	فروتن
bâr furuš	بارفؤروش	فروشده انواع میوه
pilinji	پیلینجی	فروشده دوره گرد خرده ریزهای خرازی
bâzi da:n	بازی دأن	فریب دادن
harây	هرای	فریاد و هوار، فریاد استمداد، هشدار، اعلام
â'u	آئو	فریاد، هوار، هم چنین از ادات تعجب
farizə	فریزه	فریضه، لنگرگاه، نک: فؤرؤزه
pilepile vâz	پیله پیله واز	فزون طلبی، جاه طلبی
guz qutti	گؤزقؤتی	فسقلی
fingili	فینگیلی	فسقلی، گوساله نوزاد
čungul	چؤنگؤل	فشار با جستجوی لای موهای سر با سر انگشتان دو شست
dəxšâr	دخشار	فشار بین دو چیز هم چنین میخ چوبی برای جلوگیری از نفوذ آب از منفذ قایق به داخل آن
dəxšârdən	دخشاردن	فشار دادن بین دو چیز
čungul zəni	چؤنگؤل زنی	فشردن پوست، یا بیخ موهای سر با بند سر انگشت شستها
pilisk a da'n	پیلیسک دأن	فشردن چیزی با دو سر انگشت
fičâləstən	فیچالستن	فشردن، چلانیدن
fâkun	فاکؤن	فضای زیر دامنه در پشت خانه روستایی، دامنه بام را در پشت خانه تا فاصله دو متری زمین پایین می کشند تا فضای مزبور از باران و ترشح محفوظ ماند، زیر این دامنه انبار برنج و پاره ای لوازم کار نگهداری می نمایند

dərandašt	درندشت	فضای وسیع و گسترده
bāru	بارق	فضایی زیر لبهٔ بام شیب‌دار پشت‌خانه
sula:sar	سؤلا سر	فضول، بی‌چشم و رو
kəj ə pāyne	کج ٔ پاینه	فضولات کرم ابریشم
kāri	کاری	فعال، باکفایت، مؤثر
arvārə	ارواره	فک
qollābsəng	غولاب سنگ	فلاخن، قلاب‌سنگ
gel	گل	فلانی، یارو
filfil	فیل‌فیل	فلفل
garmâlət	گرمالت	فلفل سیاه
sefidi	سفیدی	فلق: "سفیدی بزه، سفیدی یه صؤب"
fand	فند	فن
šəgerd	شگرده	فن، شیوه، شگرد
fundoq	فوندوق	فندق
fa:məstən	فامستن	فهمیدن
fahməstən	فهمستن	فهمیدن
fu: ze'n	فوزئن	فوت کردن
fu	فو	فوت، از پیشوندها: مخفف فرو
zâqum	زاغوم	فوق‌العاده ترش
tar ə čəsb	تر ٔ چسب	فی‌الفور، بی‌درنگ، به چالاکی، فرز
ploxplox	پلوخ پلوخ	قُل قُل
pây ə qâb	پای ٔ غاب	قاب، استخوان کعب
xafang	خفنگ	قاب‌سازی و پیشانی‌سازی بالای چهارچوب و در و پنجره
bə kâr xor	بکارخور	قابل استفاده
âmoj	آموج	قابل تربیت، تعلیم‌پذیر
rey dâštən	ری داشتن	قابلیت نمو، برآمدن و اتساع داشتن، مانند برنج پس از پخته‌شدن
mumâ	مؤما	قابله، ماما
qâp ze'n	غاپ‌زن	قاییدن
xu:ni	خونی	قاتل، دست به خون آلوده
qâti	غاتی	قاتی، آمیخته، مخلوط

moš	مؤش	قارچ به معنی عام
šâləxumə	شالْخومه	قارچ، گونه ای قارچ، نک: مش
afšurə xuri	أفشوره خوري	قاشق مخصوص مقعر چوبی با دسته مشبك که در کاسه أفشوره می گذاشتند
qâ'edə	قائده	قاعده، حیض
mammə	ممّه	قاقالی لی
bâlâ	بالا	قامت
gâjmə'i	گاجمئي	قایق اتاقکدار
karji	کرجي	قایق بزرگ حمل و نقل
lâkumə	لاکومه	قایق بزرگ حمل و نقل
mâlâ kərji	مالا کرجي	قایق بزرگ ماهی گیری
lotəka	لوتْکأ	قایق، لوتکا هم خوانده می شود. واژه ای است مخلوع که در زبان روسی هم شنیده می شود، سماوار، استکان و واژه های دیگر که در فارسی هم راه یافته است که مخلوع شناخته می شود
now donbâl	نؤ دؤنبال	قایق های کم عرض و دراز برای حمل و نقل در رودخانه و نی زارها
qabzə	غبزه	قبضه، کوچک ترین واحد مسافت مساوی یک درز، یا زرع مربع، درازای ده مشت کنار هم قرار گرفته، در بعضی مناطق گیلان واحد اولیه را قبضه تالشی قرار می دادند که در این صورت مشت درشت تر و طولش بیشتر می شد و ده مشت تالشی کنار هم درازای زرع را افزون تر می کرد و نتیجتاً در مساحت ارضی تأثیر می کرد چون مشت تالشی بزرگ تر به حساب می آمد
quppə	غوْپّه	قبه، بخش مرکزی کاهوپپیچ یا هندوانه، بالاترین نقطه برجستگی ها
qoppə	غوْپّه	قبه، مغز کاهو، هندوانه و نظایر آن
gub	گؤب	قبه ای بر دستک گهواره یا بر نوک دسته پاروی قایقران پا بر در
qubil	غوْبیل	قبول
qobil	غوْبیل	قبیل، قبول
qa:ti	غأطي	قحطی، قاطی = مخلوط، آمیخته
pâ bə pâ	پاپا	قدم به قدم، سایه به سایه، همگام
qərâbə	غْرابه	قرايه
kalə	کله	قرارگاه گروه، با مفهوم پس واژه «سار»، «زار»، هم چنین قطعه کوچک کشت گاه، کرت
mân	مان	قرارگاه، خانمان، پسوند است که در اعلام دیده می شود

sar avərdən	سر آوردن	قرعه انداختن
torang	تۆزنگ	قراقول، نک: تۆزنگ
čarak	چَرک	قرقره‌ای است بر دکل کشتی برای کشیدن بادبان
čarxə	چرخه	قرقره خیاطی
urâr sâlân	اقرار سالان	قرن‌های قدیم، روزگاران کهن
âbruləbə	آبرۆلبه	قسمت پهن پاروی قایقرانی
âbzəl	آبزل	قسمت زیرین قایق که مماس با آب است
gardəne	گردنه	قسمت فلزی چل (دستگاه ابریشم‌کشی)
dallə	دلّه	قسمت مرکزی دورن هر چیز
kəj	کج	قسمت نامرغوب پیله که از آن نخ کلفت تابیده می‌شود، هم‌چنین کرم ابریشم
kat ze'n	کت‌زئن	قسمتی از تنه درخت را به ضربت تبر بریدن
xortum	خورتوم	قصبه‌الریه، خرتوم
sade	سده	قصبه‌ای مشتمل بر ده «دیه» یا یکصد خانوار نفوس باشد
naql	نغل	قصه، داستان
tukkə	تۆگه	قطره
bəham ze'n	بهم‌زئن	قطع رابطه کردن
vârjinâ	وارجینا	قطع شاخ و بال، جنگل‌تراشی، ریشه‌کنی بوته‌ها و خارزارها جهت آماده‌سازی زمین برای کشت و آبادی‌های لازم
orsəstən	اؤرسستن	قطع شدن، گسیخته شدن. پایه مضارع: orsəf
yak sarə kudən	یکسره کۆدن	قطع و فصل کردن، به‌نتیجه رساندن
dorsâne'n	دؤرسانئن	قطع یا از میان برداشتن وسیله به هم بستگی شکستگی طاق بنا، یا کف اطاق یا پل
bokko:	بۆگۆ	قطعه چوب سنگین دسته‌دار که با آن کلوخ یا میخ را می‌کوبند
âlizəvâr	آلیزوار	قطعه چوب مخصوص که بر لبه قایق تعبیه می‌شود و طناب‌های بادبان را به آن می‌بندند
či:ni	چینی	قطعه چوبی با سر و ته دوشاخه که نخ از چپ و راست به دور آن پیچیده شده و در بافتن تور به کار می‌رود، هم‌چنین مردم یا ظرف‌های ساخته چین یا به سبک چینی، در یادداشت‌های مربوط به گیلان چینی اطلاق می‌شود به ترک‌زبانان شمال شرقی که جزء سپاه امیران مناطق بوده‌اند، نظامی گنجوی فرماید: اگر ترک چینی وفا داشتی *** جهان زیر چین قبا داشتی

bənd ə kâr	بند ڪار	قطعه چوبي که در دستگاه خراطی برای جلوگیری از لغزش در تراش تعبیه می‌شود
ažgər	اژگر	قطعه چوبي مربع مستطیل شکل که یک‌سوی آن را تراش می‌دهند و در شکاف تنه درختانی که باید شکافته شود، جا می‌دهند تا برش و شکافتن آن آسان شود
derje'n	دئرجئن	قطعه قطعه کردن، شرحه شرحه کردن، پایه مضارع: derjin
rada	ردا	قطعه نی‌ای که دو بند آن عمودی دو نیم شده باشد، با لبه تیز آن شلتوک را از ساقه جدا کنند، هم‌چنین طعن و لعن
gul ə jâ	گول ڪا	قطعه‌ای کوچک از جا و مکان مساوی جای یک بوته گل
kolusə	کولوسه	قطعه چوب کوتاهی که در باربندی روی ستور به کار می‌رود
erje'n	ئرجئن	قطعه قطعه کردن شاخ و بال، پایه مضارع: erjin
qâč qâč	قاچ قاچ	قطعه قطعه، برش برش، تکه تکه، قاچ قاچ
pošt ə sər	پوشت ڪ سر	قفا
dulâb	دولاب	قفسه، آب جاری در دره
qabarqə	قبارقه	قفسه سینه، ترقوه
qolf	قؤل	قفل
razə	رزه	قفل و بست و لولای در و پنجره و لوازم مربوط
qənnârə	قناره	قلاب برای آویختن لاشه، دار اعدام
čaftə	چفته	قلاب در و پنجره
kiti	کیتی	قلاب که بر کردخاله می‌بندند، قلاب به معنی اعم
kiti	کیتی	قلاب ماهی‌گیری
qârmâq	قارماغ	قلاب ماهی‌گیری، ظاهراً از زبان ترکی گرفته شده، در گیلان شرقی می‌کال خوانند
duxâlə kiti	دوخاله کیتی	قلاب مخصوص دوخال ڪ چاک
qalâ sifidâb	قلا سفیدآب	قلع، قلع سفیدگری
kəlâ	ڪلا	قلعه، آبادی، ده
qalâ:	قلا	قلعه، قلع سفیدگری
qidqidi	غیدغیدی	قلقلک
qijqiji	غیج غیجی	قلقلک
gižgiji	گیج گیجی	قلقلک

gijgiji âmo'n	گیج گیجی آمون	قلقلک آمدن
qidqidi da'n	غیدغیدی دان	قلقلک دادن
gijgiji da'n	گیج گیجی دان	قلقلک دادن
čân ə pas giftən	چان ٔ پس گیفتن	قلمدوش کردن، بر دوش سوار کردن
čan ə pas	چان ٔ پس	قلمدوش، پس شانه و گردن
čakəə	چکره	قلمه های پا از لگن خاصره تا سر انگشت
išparəxâš	ایشپر ٔ خاش	قلمه استخوان دست
ešpar xâš	یشپر خاش	قلمه استخوان دست
čak	چک	قلمه دست از شانه تا سر انگشت و هم چنین از مفصل زیرین لگن خاصره تا سر انگشت پا، لنگ، هم چنین سیلی، هم چنین چک بانک
qolbə	غولبه	قلوه
vak	وک	قلوه
qeylân čərxâni	غیلان چرخانی	قلیان چرخانی، رمالانی بودند که به ترتیب خاص قلیان را در جایش حرکت داده، ضمن خواندن اوراد، قاصر یا مقصر ناشناخته ای را شناخته و به متقاضی معرفی می کردند
qeyla nəhâr	غیله ٔ نهار	قلیه نهار، چاشت، معمولاً حوالی ساعت ده صبح صرف می شود به خصوص هنگام کارهای دسته جمعی کشت کاران
luntuz tâvəda'n	لونتوز تاودان	قمپز در کردن، جفنگ انداختن، رجز خواندن
gulâz kudən	گولاز کودن	قمپز در کردن، رجز خواندن، اشتلم کردن
gulâz	گولاز	قمپز، رجز، اشتلم
luntuz	لونتوز	قمپز، قدرت نمایی، جفنگ پرانی، رجز خوانی
tulxu:m	تولخوم	قمری، تلخوم
qaddâre	غداره	قمه ٔ پهن و بلند
zang ə guğə	زنگ ٔ لوله	قندیل یخی، زنگوله
tahr	تهر	قهر
qâr kudən	غار کودن	قهر کردن
qâr	غار	قهر، رنجش، مرغ ماهی خوار (اعم)، گواتر = غمباد
qa:r	غار	قهر، مق: آشتی
qa:bə	غابه	قهوه
qâbdân	غابدان	قهوه جوش

čâ:rbənd	چاربند	قوائم بدن، چهارستون در چارستون بدنش سالم است
qa:bə juš	غابه جوش	قوری چدنی یا مسی و نظایر آن
qâbə guš	غابه جوش	قوری مسی یا چدنی و نظایر آن
pâqâb	پاغاب	قوزک پا
tir kəmân	تیرکمان	قوس و قزح، تیر و کمان
bâbâ xân tir kəmân bəzâ:	باباخان تیرکمان بزه	قوس و قزح، رنگین کمان نمودار شد
qərâr mədâr	غرار مدار	قول و قرار، قرار مدار
sanjə	سنجه	قولنج، جنگ بر اثر سرمازدگی، انقباض عضله، گرفتگی قولنج مانند
kas o kâr	کس و کار	قوم و خویش
lak	لک	قوم، قبیله، (گیل لک، اسکالک، اشکلک)
gil	گیل	قومی که نام خود را به گیلان داده، هم چنین: نام فرزند گیلانشاه: نک: گیل ^۲ گیلانشاه
ukuftən	اوکوفتن	قیمت داشتن
šâlânək	شالانک	قیسی
qe:f	غئف	قیف
qef	غئف	قیف
fi: ze'n	فی زئن	قیمت گذاشتن، تعیین نرخ کردن
mehriyə	مهریه	کابین، مهریه
qeymâq	غیماغ	کاچی
sarfo:ti	سرفوئی	کار امدادی زارعان به خانواده مصیبت زده، کمک دسته جمعی زارعان در شخم و شیار و کشت و برداشت با خانواده ای که سرپرست خود را هنگام کشت از دست داده است در اولین سال بعد از فوت رئیس خانواده
biqâri	بیغاری	کار بی مزد و موجب، خودیاری، بیگاری
biqâr kâri	بیغارکاری	کار دسته جمعی تعاونی، کار خودیاری
nimkârə	نیمکاره	کار ناتمام
zibilâ kəš	زیبیلاکش	کارگران کشتی های باری که کشتی را به وسیله زیبیلا حرکت می دهند و پیش می برند
bəjâr kâri	بجارکاری	کارهای مربوط به کشت برنج از شخم و نشاکاری، آبیاری و برداشت
učin učin	اوچین اوچین	کارورزی، فراگیری
bâdyə	بادیه	کاسه و ظرف دهن گشاد مسی یا گلی

xâšvâlis	خاش والیس	کاسه لیس، بادمجان دور قابچین
qadârə	غداره	کاسه بزرگ
pyâlə zəngi	پیاله زنگی	کاسه بزرگ با جدار نازک، با تلنگر زدن به جدار این کاسه، صدایی شبیه صدای زنگ از آن برآید
zânu qâb	زانقواب	کاسه زانو
tâs	تاس	کاسه فلزی
âšxuti	آشخوری	کاسه کوچک
pyâlə	پیاله	کاسه کوچک
mâšxuri	ماسخوری	کاسه کوچک، کاسه ماست خوری
kələ ko:sə	کل ~ کؤسه	کاشت یا رویش نامنظم در کاشتگاه، اصلاح ناشیانه موی سر و ریش، آرایش نامرتب اشیاء و هر چیزی که کیفیت سر و روی کچل و کوسه را تداعی کند
nəšâstən	نشاستن	کاشتن نشا در محل اصلی
âbčîn	آبچین	کاغذ نازک پنبه‌ای یا کاهی که آب را جذب می‌کند، نوع ضخیم آن را خشک‌کن می‌گویند
kâkul	کاکول	کاکل
faraj	فرج	کالای بسته‌بندی نشده
manəm	منم	کبر، خویشتن‌پرستی، خودنمایی
kəbəre	کبره	کبره، پینه زبری که بر پوست بسته می‌شود
ko:tər	کؤتر	کبوتر
sub	سؤب	کپک، آنچه از پوست شلتوک و نرمه کاه به دست آید
mus	مؤس	کپک، قارچ روییده بر چیزهای نمناک و رطوبت‌زده، هم‌چنین نوعی گنجشک
mus kudən	مؤس کؤدن	جثه کوچک سر خرمایی، نام علمی: Passer montanus
kəfə	کفه	کپک‌زدن، تا حد کپک‌زدگی در جای نمناک قرار داشتن
marg ə nâ	مرگنا	کپه، تنه
qa:bə dan	غابه دان	کپه مرگ، «مرگنا بزن» = بتمرگ، کپه مرگت رو بزار
duš	دؤش	کتری، «غابدان» هم گویند
šânə	شانه	کتف، دوش، مطبوع، وجه امر از: دوشیدن
katə pələ	کته پلا	کتف، شانه برای آرایش
dirin vârin	دیرین وارین	کته، پلوی بی‌روغن
		کثافت‌کاری

koyâ	کؤیا	کجا
var dəkəftən	ور دکفتن	کچ افتادن با کسی، پیله کردن
pâlêki	پالکی	کجاوه، هم‌چنین نوار پهنی که تسمه عقب پالانی که بران چهارپایان قرار می‌گیرد را به‌جای خود نگه می‌دارد
bəd gumân	بد گومان	کچ خیال
kafalpuš	کفلپوش	کجیم، یا نمدی که برای پوشش کفل اسب به‌کار می‌رود
kəl	کَل	کچل
koydânə	کؤیدانه	کدام نوع، کدام چیز
ko:	کؤ	کدام: «کؤ گؤل» بیچینم = کدام گل را بیچینم
koytâ	کؤیتا	کدام‌یک
ko:n	کؤن	کدام‌یک از آن
ko:n	کؤن	کدام‌یک از آن
xânəxâ: zən	خانخا زن	کدبانوی خانه، زن صاحبخانه
ke:xodâ	کئخودا	کدخدا
ke:xudâ	کئخودا	کدخدا
tul	تؤل	کدر، تیره
ku'i	کؤئی	کدو
xâš ə kui	خاش کؤئی	کدو تنبل مدور سفید که پوستش سخت است
qa:r qa:ri	غار غاری	کدورت، وجود آزدگی
bəjâr kələ	بجارکله	کرت برنج‌کاری
nivid	نیوید	کرجی بزرگ بادبانی بازرگانی دارای انبار و اتاق
gâmi:	گامی	کرجی بزرگ باربری
kusbâzi	کؤسبازی	کردار و گفتار کؤسباز
kudən	کؤدن	کردن، پایه مضارع: kud
katəl	کَتَل	کرسی چوبی کوتاه
pâkunə	پاکونه	کرسی خانه
kabləs	کبلَس	کرفس
dâl	دال	کرمکس، مرغ بزرگ گوشت‌خوار، مرغ مردارخوار
kalm	کلم	کرم
rab	راب	کرم حلزون

kunsu zəne:	کۆنسۆ زنه	کرم شب تاب
no:qân	نوغان	کرم و پیلە ابریشم
kalm ə jin	کالمجین	کرم زده، کرمو
ajik	أجیک	کرمکهای ریز، حشرات بسیار ریز
pât	پات	کرمی که در حبوبات پدید می شود، پات کۆنی: کندن پوست میوه و حبوبات
qund	غۆند	کز
joqd a ze'n	جوغد زئن	کز کردن
qund a ze'n	غۆند زئن	کز کردن
zarxi šo'n	زرخی شۆن	کزکز کردن دست و پا بر اثر سرمازدگی یا خواب رفتن
či:gir	چیگیر	کسوف، خسوف
haləmâlə kas	هَلَمَالَه کس	کسی در وضع کنونی، کسی در شرایط فعلی، چنین می نماید
varvərə jâdu	ورور جادۆ	کسی که با پچپچ مداوم و دمدمه کسانی را تحت تأثیر قرار دهد
dârdâri	دارداری	کسی که با صدای بلند سخن گوید، قال مقال کند
kočul	کۆچۆل	کسی که بتواند در حین رقص سرینش را با سرعت و منظم حرکت دهد
âbkəš	آبکش	کسی که برای پر کردن خزینۀ حمام آب از چاه می کشد
lâl ə pəte	لال پته	کسی که بعضی حروف را به صورت خفیف یا نامفهوم ادا کند
pišxor	پیشخۆر	کسی که به اعتبار عایدی احتمالی برای خود خرج تراشی کرده
šəl ə nâxuš	شل ناخۆش	کسی که به مجرد ابتلا، ناتوانی ابراز می کند
kurəmuri	کۆرۆمۆری	کسی که پلک هایش بر اثر عوارضی نزدیک به هم است
fingi	فینگی	کسی که تو دماغی سخن گوید
kəbči	کبچی	کسی که چانه اش کج است
ju:ši	جۆشی	کسی که زود از جا در می رود، زود برافروز
gâč	گاچ	کسی که سرپنجه های دو پایش یا پشت یا پاشنه پاهایش نزدیک به هم قرار گیرد
kus məšang	کۆس مشنگ	کسی که مشت خود را ناسنجیده باز می کند
ko:sə	کۆسه	کسی که موی بر صورت و زرخش کم و نامنظم و با فاصله های مختلف و نامتناسب برآمده باشد
patâ	پتا	کسی که نتواند بعضی حروف را به درستی ادا کند، یا زبانش سنگین باشد
šur ə čašm	شۆر چشم	کسی که نگاهش را موجب ضرر و زیان دانند
fâkəš dəkəš	فاکش دگش	کش و واکش

kašəlâq	کشلاق	کشاله ران، شکنج
pâprus kâri	پاپروس کاری	کشت توتون سیگار
tâbakâr	تاب کار	کشت و کار در برنجزار
kərçi	گرچی	کشت و ورز
lələ bâq	لله باغ	کشتزار نیشکر
pa:ləvân kušti	پالوان کۆشتی	کشتی محلی گیلان
pagləvân košti	پهلوان کشتی	کشتی محلی، این کشتی که به «گیله مردی کشتی» هم معروف است، پس از برداشت محصول در هر قریه بین جوانان محل و قراء مجاور با تشریفات انجام می شود و جایزه هایی به نام «بۆم» نصیب برنده اول می گردد
jəkəše'n	جکشئن	کشر رفتن، به رندی سخن از زبان کسی کشیدن
fākəš	فاکش	کشش
dəkaš	دکش	کشش با فشار به سوی خود یا به سوی سر رشته دیگر
tir kəše'n	تیرکشئن	کشش های کوتاه عصبی، تیر کشیدن داخلی عضو
kaše'n	کشئن	کشیدن
dəkaše'n	دکشئن	کشیدن به سوی خود با فشار
ta:n	تان	کف «دس ~ تان» = کف دست، فرق «سر ~ تانی» = فرق سر، هم چنین ته، کف هر چیز گود مانند دیگ، چاه، رود
kax	کخ	کف صابون و نظایر آن
čəpəlâ	چاپلا	کف، صدای حاصل از به هم کوبیدن دست، دو کف دست را به هم کوبیدن
jowhar	جوهر	کفایت، اصالت
dəskəlâ ze'n	دسکلا زئن	کف زدن دستجمعی به علامت شادی یا تأیید
dəskəlâ	دسکلا	کف زنی دستجمعی
pâ avzâr	پا اوزار	کفش
dubandi	دوبندی	کفش بند دار
qundulə	غوندوله	کفش پاشنه بلند زنانه
čâroq	چاروغ	کفش پاشنه دار بی بند و سگک
orosi	اورؤسی	کفش چرمی کش دار، همچنین پنجره کشویی، اورؤسی هم گفته می شود
katələ	کتله	کفش چوبی بدون روکش، هم چنین زمین پله مانند
rufarši	رؤفرشی	کفش دمپایی
fukâ	فوکا	کفش و شلوار و تن پوش لاستیکی یک پارچه مخصوص صیادان ماهی گیر یا

čomuš	چوموش	کفشی از چرم خام که روستاییان به پا می‌کردند، قطعه‌ای چرم خام که لبه‌های آن با رشته پشمین به هم نزدیک می‌شود
âsum	آسوم	کفگیر مسی آستانه در، این واژه در شهر رشت متروک شده ولی در بعضی روستاهای رشت رایج است
čəmčə	چمچه	کفگیر چوبی
kətərə	کتره	کفگیر مسطح چوبی
kəččə	کچه	کفگیر مسطح فلزی
pərkâlə	پرکاله	کفه‌ای از میوه (مانند قیسی)
nânâvər	نان‌آور	کفیل خانواده
subul	سبؤل	کک
sobu:l	سؤبؤل	کک
sasək	سأسک	کک مک
tiripiri šo'n	تیری‌پیری شون	کلاپسه شدن در اوج لذت، هم‌چنین سیاهی رفتن چشم
tiripiri	تیری‌پیری	کلاپسه، هم‌چنین سیاهی رفتن چشم
kəlâč	کلاچ	کلاغ
syâ kəlâč	سیا کلاچ	کلاغ سیاه
kulk	کؤلک	کلاف سر در گم، مرغ کرچ، گره خوردن تارها به یکدیگر
pâpâxi kolâ	پاپاخی کؤلا	کلاه پوستی بزرگ از پوست گوسفند مانند کلاه ترکمنی
vərdâr ə vərmâl	وردار ورمال	کلاه بردار، گریزپا
guškolâ	گوشکؤلا	کلاه‌گوش
kâlējâr	کالجار	کلنجر، و نام یکی از امیران گیلان، هم‌چنین کارزار
kâləgan	کالگن	کلنگ، مرغ دریایی بزرگ که پلیکان خوانده می‌شود با رنگ سفید، نوک دراز، پیشانی برجسته و سیاه‌رنگ، پاها سیاه، رنگ چشم خرمایی روشن، اندازه جثه ۱۵۰ سانتیمتر، حوزه زیست دریاچه‌ها و برکه‌ها و آب‌های ساحلی، بیشتر طالب شناست و کمتر میل به پرواز نشان می‌دهد مگر به ضرورت، بچه‌دوست، مهاجر که اوایل آذر پدید می‌شود و اواخر اسفند مراجعت می‌کند، در فارسی کلنگ گویند، ترک‌ها درنا خوانند، نام علمی: Pelicamus
		crispus نوعی دیگر از آن Sygnus olor
qorâbiyə	غورابییه	کلوچه

gel ə guda	گل ~ گوده	کلوخ
čâ:rəki	چارَکی	کلوخ، سنگ یک‌چهارم منی، ترازو
vâškəne'n	واشکنئن	کلی را به جزء مبدل کردن، خرد کردن پول
kapân	کپان	کمان حلاجی
kapânə	کپانه	کمانی که خراطان به کار می‌برند
sâyə səngin	سایه سنگین	کم توجه به آداب دید و بازدید، خود بزرگ‌بین
siftâl ə kamər	سیفتال ~ کمر	کمر باریک مانند هفگز
tang	تنگ	کمر بند اسب، قسمت فرورفته کمر و پهلوی، گشاد
qeyš	غیش	کمر بند چرمی، ظاهراً ترکی است یا از تاتی به ترکی و گیلکی راه یافته است یا از خود گیلکی به گویش‌های دیگر
kuršâq	کورشاغ	کمر بند دستباف ابریشمی پر گل و بوته
bârtəng	بارتنگ	کمر بندی که زین یا پالان یا بار را بر مرکب محکم می‌کند
uxuf	اؤخؤف	کمین، دراز کشیده مترصد چیزی بودن
mahal tang	مهل تنگ	کمین‌گاه، تنگنا
pa:lu	پالو	کنار
pahlu	پهلؤ	کنار
âfâb dimə	آفتاب‌دیمه	کنار آفتاب، کنار جایی که آفتاب بر آن تابیده باشد
bər	بر	کنار، در و مدخل خانه
di:mə	دیمه	کنار، گوشه، معرض
var	ور	کنار، نزد، بر، قلعه، «قرارگاه‌ها و ایستگاه‌های روستاییان و مرزنشینان غالباً محصور و به صورت قلعه ساخته می‌شد که آن را «ور» می‌خواندند. این واژه «پارتی» در گیلان باقی مانده است مانند: «اشک ~ ور» و غیره همچنین مخفف «ورد» به معنی شهر
âbšər	آب شَر	کناره آب و آبگیر
pušt ə tan xuftən	پوشت ~ تان خوفتن	کنایه از «فارغ‌البال و خاطر جمع آرمیدن»
zahlə bəterkəstə	زله بترکسته	کنایه از آدم ترسو
xarkallə	خرکله	کنایه از آدم سرتق و مستندالرأی، پرنده‌ای شبیه گنجشک با سری بزرگ
xu:sxu:s	خؤسخؤس	کنایه از زود تسلیم شونده
pəlâ pəj	پلاچ	کنایه از عیال و کدبانو
ta: təqâri	ته تغاری	کنایه از فرزندی که در پیری نصیب شود

hendəho:	هئندھو	کنایه به «برد و آورد» در معاشقه
pāč ə kol	پاچ کؤل	کنایه به اشاره پنهانی و محرمانه است یا با وارد کردن ضربت خفیف ران پا به ران دیگری، یا به ترتیب دیگر که وسوسه انگیز باشد
kučil	کۆچیل	کنجد
čak o ču	چک و چو	کند و کاو
čak o ču ze'n	چک و چو زئن	کند و کاو کردن
ku:l	کؤل	کند: مق: تیز
šat kudən	شت کؤدن	کندن پوست کنف و جدا کردن تارهای آن
vāčərdən	واچردن	کندن جزئی از کل
šat kaše'n	شت کشئن	کندن رویه یا پوست سبز گیاه‌های کنفی
dəkāl	دکال	کنده شده، فرو ریخته جزئی از کل
kāləstən	کالستن	کنده شدن جزئی از کل، فرو ریز کردن بدنه کوه یا چاه
kātin	کاتین	کنده‌های بزرگ و درشت برای مصرف کوره‌های حمام
čanəs	چنس	کنس، آشوب معده، لئیم
ištək	ایشتک	کنه
eštək	إشتک	کنه
bxo:	بخو	کنه زنجیر، میخ طویله پای اسب
kaškašan	کشکشان	کهکشان، حالت درآغوش کشیدن
šām	شام	کهیر، غذای شب
kobəstən	کؤبستن	کوبیدن
kobəstən	کؤبستن	کوبیدن
kofən	کؤفتن	کوبیدن، پایه مضارع: kob
pāč	پاچ	کوتاه قد
vālang ze'n	والنگ زئن	کوتاه آمدن، خودداری از ادامه، منصرف گردیدن
kučə:	کۆچه	کوچه، کوچه
âtikpâtik	آتیک پاتیک	کوچولو موچولو، ریزه میزه، بر و بچه
jəqəl	جفل	کوچولو، کودک نوسال
čarm	چرم	کود حیوانی
čarm da'n	چرم دان	کود دادن
jəqələ	جفله	کودک نوسال

yətim yasir	یتیم یسیر	کودکان یتیم و بی سرپرست
jəqələgi	جغلگی	کودکی، بچگی
dādul	دادول	کودن، ابله
kusxul	کۆسخول	کودن، بلید
kur ə tušk	کۆر ٚ تۆشک	کورک سر باز نکرده، هم چنین زگیل
râtini:	راتینی	کوره راه، اثر عبور و مرور زیاد بر سبزه زار یا زمین خاکی
duləčə	دۆلچه	کوزه کوچک مسین، دلو کوچک
təqâr	تغار	کوزه به شکل صراحی و بلندتر از آن
bâdkəš	بادکش	کوزه حجامت، شاخ حجامت
golə	گوله	کوزه حجامت، کوزه کوچک
busti	بۆستی	کوزه سفالین لعاب دار
katâm	کتام	کوشک مرتفع، تخت گاه، کوشک هایی با چهار پایه بلند، چهارسو باز که برای هواخوری یا پاسداری مزرعه و حفاظت آن در برابر آسیب خوک ساخته می شود، «کت» = تخت، «ام» = جا: تخت گاه، جای تخت، ام = پسوند مکان
pinir a bij	پینیرابیج	کوکو ماندی از پنیر رنده شده و شوید با کره و تخم مرغ که در تابه سرخ کنند
ko:l	کؤل	کول، پشته، فراز تپه
kol da'n	کؤل دان	کول دادن، بر پشت خود سوار کردن
poštâbəd	پُشتابد	کوله پشتی، هم چنین بافت زنجیره مانند حاشیه حصیر یا فرش
fyuj	فیؤج	کولی ها، غربال بندان، جمع فیج در اصطلاح اداری
izgəmə	ایزگمه	کومه ای از شاخه های نازک گل اندود شده
nəmâ	نما	کومه ای در کنار آب نما یا برکه که کمین گاه شکارچیان مرغابی است، شکارچیان با به پرواز درآوردن اردک های دست آموز در مسیر مرغابیان مهاجر و بازی نور چراغ بر آب، مرغابیان مهاجر را به دنبال اردک هایی که بعد از پروازی کوتاه بر آب می نشینند، به برکه کشانیده، با دام یا شمشا یا تیر شکار می کنند
kun	کۆن	کون، پشت، دنبال، عقب
kun vâsin	کۆن واسین	کون خیزه
kun vâsin kudən	کۆن واسین کۆدن	کون خیزه کردن
si	سی	کوه، سنگ، عدد سی

kukəmand	کۆگمەند	کوهساران
təlis	تلیس	کیسه کنفی
ake	اکه	کی، چه وقت
tilis	تیلیس	کیسه کنفی
mitil	میتیل	کیسه پر داخلی بالش یا تشک یا متکا که در آن پر یا پنبه یا پشم ریخته می شود. زیر رویه
duruj ə ki:sə	دۆرۆج ~ کیسه	کیسه حمام که بافتش چپ و راست باشد
pat ə ki:sə	پت ~ کیسه	کیسه کوچکی که در آن پنبه سوخته یا گرد مخصوصی ریخته می شود و پس از ختنه کردن کودک، آلت ختنه شده را در آن قرار می دهند و کیسه را به کمر کودک می بندند
šəkâr ə ki:sə	شکار ~ کیسه	کیسه ویژه لوازم پرکردن تفنگ شکاری
pey	پئ	گام، قدم، دنبال
fâmaj	فامج	گام برداری به احتیاط مانند حرکت روی پل باریک
zâji	زاجی	گاو تازه زائیده شیرده
vərzâ	ورزا	گاو نر
kal ə varzâ	کل ~ ورزا	گاو نر پرورش یافته برای تولیدمثل یا مسابقه
vərzâ jangi	ورزا جنگی	گاو نر تربیت شده برای جنگ، به جنگ انداختن دو گاو نر که در جشن های روستایی معمول است
kâvol	کاوؤل	گاواهن
neyzə šâx	نیزه شاخ	گاوی که دارای شاخ راست و متوازی است
gamaji šâx	گمّجی شاخ	گاوی که دارای شاخ های گازانبری شکل است
gâ'n	گان	گاییدن
nar ə gədâ	نر ~ گدا	گدای کهنه کار و سمج
vahaštən	وهشتن	گذاشتن، اجازه دادن، هشتن. پایه مضارع: vahal
godâr	گودار	گذر
jo:r ə šər	جۆر ~ شر	گذر بالایی، گذری که در بالاست
ji:r ə šâr	جیر ~ شر	گذر پایینی
dəvârestən	دّوارستن	گذر کردن، عبور کردن
dəvâr	دّوار	گذر، حرکت بی اختیار از جهتی به جهت دیگر فی المثل دّوار سر
ver	وئر	گذر، گذار، گذرگاه آبی

râstə	راسته	گذر، محل کار صنفی مخصوص و مشخص
guzərâne'n	گۆزرانئن	گذرانیدن
guzərâne'n	گۆزرانئن	گذرانیدن، به سر بردن
dəvâranê'n	دۆارانئن	گذرانیدن، عبور دادن کسی بدون دخالت اراده او
ve:r	وئر	گذرگاه آبی
rowgâ	رؤگا	گذرگاه آبی، مسیر ماهیان
šil	شیل	گذرگاه ماهی
čər	چر	گذرگاه، رد عبور گوسفندان در چراگاه، چرخ دستگاه بافندگی
gozašt	گۆزشت	گذشت، چشم پوشی، اغماض
pičâ	پیچا	گربه
kur ə pičâ	کور ّ پیچا	گربه کور، اشاره به کسان ناسپاس و حق ناشناس
gərd	گرد	گرد، مدور
gərdâne'n	گردانئن	گرداندن، به گردن بردن
jâjjâ	جاّجا	گردش به گویش کودکانه
kəlâpis	کلّاپیس	گردش تخم چشم به کیفیتی که سیاهی آن پنهان گردد
gardə gij ze'n	گرد ّ گیج زدن	گردش در محدوده و به قصد تفنّن کردن، پرسه زدن
gardə gij	گرد ّ گیج	گردش در محدوده، پرسه
do:rə gardəš	دۆره گردش	گردش دور شهر، دور کشور، دور جهان
maxtən	مختن	گردش کردن، راه رفتن، پایه مضارع: maj
musmus	مۆسمۆس	گردن دراز کردن به انتظار عنایت
xargardan	خرگردن	گردن کلفت
gəduk	گدۆک	گردنه کوه
âquz	آغۆز	گردو
gərdəstən	گردستن	گردیدن، گشت و گذار کردن، جستجو کردن
tappu:s	تپیۆس	گرزی با سر آهنین یا میخکوبی شده یا با زفت برجستگی یافته
vištâ'i	ویشتائی	گرسنگی
vištâ	ویشتا	گرسنه
pâbənd	پابند	گرفتار، علاقمند
čangar ə bād	چنگر ّ باد	گرفتگی و کشیدگی عضله
fâgiftən	فاگیفتن	گرفتن از دست کسی، ستاندن، پایه مضارع: fâgir

kənafât kudən	کُنفات کُودن	گرفتن سوراخ و شکاف قایق با کنف
giftən	گیفتن	گرفتن، به دست آوردن. پایهٔ مضارع: gi r
mâlâ tuškə	مالا تۆشکه	گره برای اتصال دو تور ماهی‌گیری
tuškə	تۆشکه	گره، «تۆشکه زئن = گره زدن»، تۆشکه بۆخۆرد = گره خورد»
bur	بۆر	گروه، هم‌چنین خجلت زده
gorragor	گۆرراگۆر	گروه گروه، پشت سرهم، دسته دسته
goroxten	گۆرؤختن	گریختن، پایهٔ مضارع: guruz
varək	ۆرک	گریز زدن به مطلبی اخلاص کننده، تک‌پیرانی تحریک‌آمیز
jiniz	جیویز	گریز ناگهانی و رندانه
guruzâne'n	گۆرؤزانئن	گریزانیدن، به فرار واداشتن
âh ə dušbârə	آه ٚ دۆشباره	گریه و شیون و زاری، ندبه
və:ng	ۆنگ	گریهٔ صدادار
va:ng	ونگ	گریهٔ صدادار
garzanə	گرزنه	گزنه
gaštən	گشتن	گزیدن
dəsčîn	دسچین	گزیده، دست‌چین
do:jin	دؤجین	گزینش، دقت در انتخاب احسن
fâl da'n	فال دان	گستردن دانه‌های پیلهٔ نوغان یا پیله و غلات و نیز بقولات در آفتاب برای خشکاندن
vâšâdən	واشادن	گستردن، پهن کردن سفره یا بستر، جنبانیدن گهواره و نظایر، از سویی به سویی کشاندن، وسوسه کردن، پایهٔ مضارع: vâšan
vorsoftən	وؤرسؤفتن	گسیخته شدن
orsəftən	اؤرسفتن	گسیخته شدن. پایهٔ مضارع: orsəf
fâl	فال	گشاد، با فاصله، هم‌چنین فال
vâl	وال	گشاد، فراخ، نک: فال
dəs bâz	دس باز	گشاده دست
čânəkâri	چانه کاری	گفت و شنود به قصد تراضی
čânə ze'n	چانه زئن	گفت و شنود کردن به منظور تراضی در قیمت و معامله
kəl ə gab	کل ٚ گب	گفت و شنود کنار آتش منقل، بخاری، کله آتش، گفت و شنود خودمانی
gumgumə	گۆمگۆمه	گفتگوی نامفهوم دو یا چند نفر، بگومگوی نامفهوم

vəlang ə vâz	ولنگ ّ واز	گل گشاد، جست و خیز
puluq	پۆلوق	گل آتش، فولوغ هم گفته می شود
saršor ə gil	سرشوره گیل	گل سرشور
či:nə	چینه	گل لگد خورده به قوام آمده که برای ساختن ظرف و بنا و همچنین در دیوار گلی که رده بر رده هم قرار داده می شود، به کار می رود، گل را مدتی می خوابانند و به تناوب لگدکوب می کنند و در دیوار چینه ای و گلی به کار می برند، هر قدر بیشتر بماند و بیشتر لگدکوب شود، برای ساختن چیزهای ظریف تر و مرغوب تر خواهد بود
bəhâr	بهار	گل و شکوفه درختان مرکبات، هم چنین فصل بهار
fâl ə fərâx	فال ّ فراخ	گل و گشاد
xarrə	خرّه	گل و لای رسوبات خشک نشده، طنابی که از سوغ به گاوآهن متصل است
čul	چؤل	گل و لایی که نسبت آبش زیاد باشد
pâmčâl	پامچال	گل، این گل همراه با بنفشه در جنگل ها به ویژه در کنار برکه ها و خندق ها پیش از فرا رسیدن نوروز ظاهر می شود با رنگ سفید و بنفش پریده رنگ و جام زرد تیره با عطری ملایم و مطبوع. نام علمی: <i>acaulia primula</i>
tâl	تال	گل، گونه ای عشقه با گل سفید نیلوفری، از گل این عشقه برای ورآمدن خمیر استفاده می شد، در طب محلی هم به کار می رفت، پیچک با گل سفید، هم چنین اسم عام برای گیاهان ساقه نازک بالارونده، خودرو، نک: سس
gel ə mâlâ	گل ّ مالا	گل اندود
saršâx	سرشاخ	گلاویز
saršâx bostən	سرشاخ بوستن	گلاویز شدن
ruduji	رؤدوجي	گلدوزی با نخ ابریشم و قطعات رنگارنگ از ماهوت
kur ə fusey	کور ّ فوسی	گل مژه
čuquli	چؤغؤلي	گله و شکایت تحریک آمیز غیابی
guli:	گؤلي	گلو
gudə	گوده	گلوله شده، غده، مشتی نخ به هم پیچیده یا گل به هم چسبیده
sar bə nist kudən	سربه نیست کؤدن	گم و گور کردن
vâdâştən	واداشتن	گماردن به کاری
gonbaz	گوئبز	گنبد
čičini	چیچینی	گنجشک

puxəstən	پۆخستن	گندیدن، پوسیدن
bəbuxustə	بپۆخۆسته	گندیده
gārə	گاره	گهواره
ga:rə	گارە	گهواره
gāvārə	گاواره	گهواره، نک: گاره
gavâ	گوا	گواه، شاهد، جایگاه
âlučə	آلۆچه	گوجه سبز
xâlu	خالق	گوجه ترش
gāv ə xâlu	گا و ˆ خالق	گوجه ترش و سفت و درشت
âbdərəs	آبدړس	گودالی در بستر رود یا رودخانه که آب در آن جمع شود و از جریان باز ماند
go'r	گور	گور، قبر
gəvənɟ	گوڼج	گوزن
qu:zi	غۆزې	گوژپشت
ma:ndə	مأنده	گوساله
leyšə	لېشه	گوساله ماده
le:šə	لئشه	گوساله ماده
go:dar	گوډار	گوساله نر
godər	گوډر	گوساله نر
go:dər	گوډر	گوساله نر
ma:ndə	مأنده	گوساله نر یا ماده
bəl ə guš	بل ˆ گوښ	گوش پهن و بزرگ، همچنین پشت گوش فراخ
daryâ guš	دریاگوښ	گوشماهی، صدف
kaš	کش	گوشه، آغوش، کش در کش جوراب یا پیراهن کش دار، واحد مقدار، واحد هم آغوشی، دور
čakčaki	چکچکي	گونه ای از پرندگان نغمه خوان از خانواده "توکا"ست با جثه ای کوچک تر از گیزب و نسپر، با سری نسبتاً درشت و سینه و بال هایی خاکستری متمایل به زردی، نک: گیزبید
domdâr	دؤمدار	گونه ای از چمپا، همچنین کنایه از آدم غیرقابل اعتماد
pâtâvi	پاتاوي	گونه ای از مرکبات است از تیره نارنج و درشت تر از آن با پوستی کلفت و معطر به رنگ نارنجی تیره که از قطعات یا خلال آن مربا تهیه می شود،

قسمت درونی پاتاوی متمایل به سرخی، ترش مطبوع و کم آب است، به اعتبار سرخی قسمت درونی «توسرخ» هم خوانده می شود. به نظر می رسد این میوه و نهالش از «پتاوی» یا پاتاوی اندونزی نام گرفته و از آن سرزمین به ایران رسیده باشد، در مرکبات، گونه ای دیگر از «توسرخ» لیمویی رنگ و آبدار وجود دارد. نک: دارابی

pâdêrâzi	پادرازی	گونه ای بادرنگ باریک و دراز، هم چنین نوعی شیرینی خشک و ترد
sâlâri	سالاری	گونه ای برنج از نوع چمپا
dêrzênâ:	درزنه	گونه ای بیماری شبیه آبله مرغان با بثورات نوک تیز
čaksuz	چک سوز	گونه ای بیماری کرم ابریشم که بدنش را خال خالی می کند
tâftê	تافته	گونه ای پارچه از نخ و ابریشم، این پارچه برای آستر لباس، روی لحاف و بقچه به کار می رفت
kâlêbi	کالّبی	گونه ای تشک از گل و تپاله گاو برای خشکاندن شلتوک و تفریق تخم نوغان به کار می رود
to:x	تؤخ	گونه ای خار گرد پوشیده از خارکهای ریز
tir gëzê	تیرگزه	گونه ای زنبور که به سرعت بر هدف فرود می آید
šasras	شسرَس	گونه ای شالی که دوماهه محصول می دهد
sarkaf	سرکف	گونه ای صابون زیتونی، صابونی که از کف روغن زیتون، آهک و قلیا ساخته می شود
xamas vâbij	خَمَس وابیج	گونه ای صبحانه یا عصرانه، خَمَس را در روغن سرخ کرده چند تخم مرغ بهم می زنند تا برای مصرف حاضر شود
pičâz	پیچاز	گونه ای صدف ریز خال دار که برای زینت و یراق به کار می رود، وسیله ای هم هست برای گونه ای بازی
xâlu fêškên	خالقشکن	گونه ای عصرانه، آلوچه جنگلی یا ترش را با مخلوطی از چوچاغ و خالواش و نمک یا "درار" کوبیده به کاسه ریخته، پس از درهم کردن ساعتی در حال اختلاط باقی می ماند، بعد مصرف می کنند
sutiuruf	سؤتؤرؤف	گونه ای علف هرز که هر بند از شاخه رونده اش ریشه می کند
pičâ qâz	پیچاغاز	گونه ای غاز وحشی خالدار = «پیچازی غاز»، چته کوچک، بلوطی رنگ، پر بال و سفید و سیاه، پا و منقار ظریف. نام علمی: ruficollis branta
setrê	ستره	گونه ای لباس مردانه یقه باز دامن دار، جدا از سدره که گونه ای پیراهن بوده است

dâ:r ə muš	دار ٚ موش	گونه‌ای موش که بر درخت رود، هم‌چنین سمور و سنجاب
sâqeri	ساغری	گونه‌ای نعلین
dâ:r ə qurbâqə	دار ٚ غورباغه	گونه‌ای وزغ سبز که بر درخت می‌رود
go	گو	گوه
ge	گه	گوید، می‌گوید، در محاوره فارسی: می‌گه
sal ə gul	سل ٚ گول	گیاه، از تیره نیلوفر آبی از گونه آلاله، آبی که در استخرها خودرو به عمل می‌آید، ریشه‌اش در کف استخر و ساقه‌اش رشد می‌کند تا به روی آب آمده خود را به آفتاب برساند، برگ‌های آن دایره‌وار با پهنک وسیع که گاهی قطر پهنک به ۵۰ سانتیمتر می‌رسد، دارای گل‌های زیبا سفید یا صورتی رنگ یا آبی پریده رنگ که بر ساقه‌ای بلند نمایان می‌شود، میوه‌اش دارای چند دانه خشک محصور در نهنج است، نام علمی: <i>Nelumbium capsicum</i>
samənə	سَمَنه	گیاه، سمنو که از جوانه گندم تهیه می‌شود، بدین ترتیب که گندم را می‌شویند و تمیز کرده سه روز خیس می‌کنند، بعد لای پارچه خیس حفظ می‌کنند و مراقب می‌شوند که پارچه دائم خیس باشد تا وقتی که گندم ریشه‌دار شود، سپس در سینی بزرگی پهن می‌کنند تا گندم سبز شود، وقتی سبزه به ارتفاع یک بند انگشت شد مقدار متناسب آرد گندم بر آن ریخته و بر آتش می‌گذارند و دم به دم به هم می‌زنند، سپس روی اجاق قرار می‌دهند تا مانند پلو دم بکشد، پس از دم کشیدن شیرین شده و آماده مصرف می‌شود
ləšk	لَشک	گیاه، عشقه، بوته رونده‌ای که تنه درختان تناور را می‌پوشاند، پاپیتال هم‌چنین "داردوست" خوانده می‌شود
div ə kanaf	دیو ٚ کَنف	گیاه، گونه‌ای کنف خودرو، گونه‌ای بنگ. نام علمی: <i>Hibiscus tartaricum</i>
torang ə zâbâni	تورنگ ٚ زبانی	گیاهی معطر که در اغذیه به‌کار می‌رود
biyə piš	بیه پیش	گیلان شرقی، جانب راست سفیدرود، پیش‌رود
biyə pas	بیه پس	گیلان غربی، جانب چپ سفیدرود، پس‌رود
syâvəšân	سیاوشان	گیاه پرسیاوشان
səpu:stân	سپوستان	گیاه سه‌پستان، دانه طبی به شکل دگمه پستان که در مداوای زکام به‌کار می‌رود
âb ə tarə	آب ٚ تره	گیاه شاهی آبی که خوراکی است
xâk ə tarə	خاکه تره	گیاه غاز، گیاهی است پهن‌برگ، برگ گوشتی، خودرو، در انواع مختلف که مصرف دارویی دارد. نام علمی: <i>Chenopodium</i>

lox	لؤخ	گیاه مخصوص حصیربافی، نک: سؤف
dočuk ə vâš	دؤچوکّ واش	گیاه مزاحم که برگ‌هایش چسبناک است
məšk ə vâš	مُشکّ واش	گیاه هرزه در باغچه‌ها و مزارع و چاه‌های مرطوب، دارای خاصیت دارویی، در طب سنتی برای جلوگیری از استفراغ خونی و بواسیر و تسکین التهاب کلیه و مثانه تجویز می‌شد، نام علمی: <i>Stellaria media</i>
pindirə:	پیندیره	گیاه، از تیره‌ای به نام پنیرک با برگ‌هایی با پهنک نسبتاً بزرگ منتهی به دم‌برگ دراز، گل‌های آن گلی گلی یا بنفش زیبا توأم با تزییناتی از خط‌های تیره، برگ و گل آن اثر نرم‌کننده دارد. مدر و دافع ناراحتی‌های بدن و سینه است. له شده برگ‌های آن در رفع التهاب‌های سطحی مؤثر است. نام علمی: <i>malva</i>
pilham	پیلهام	گیاه، بوته‌ای است که در گیلان در جانیبن جاده‌ها فراوان می‌روید، برگ‌های کوبیده‌اش را برای بند آوردن خون و ترمیم زخم به‌کار می‌برند. نام علمی: <i>sambucus ebulus</i> ، نک: شؤند
šund	شؤند	گیاه، بوته پلم با برگ‌های سبز و بوته گیاهی است که در گیلان به فراوانی در جنگل‌ها و حاشیه خندق‌ها و جوی‌ها دیده می‌شود، پرشاخ و برگ با مجموعه گل‌های صورتی‌رنگ بر بالای بوته و میوه محتوی مایعی سرخ‌رنگ و دانه‌هایی که می‌گویند اگر بلبل از آن بخورد از چهچهه باز می‌ماند، از کوبیده برگ‌های سبز آن برای زخم‌بندی و التیام زخم‌های حاصل از ضربت داس یا هر چیز برنده دیگر استفاده می‌شود، این گیاه در نواحی غربی گیلان پلاخؤم، در مناطق شرقی گیلان پلهام نامیده می‌شود، نام علمی: <i>Sambucus ebulus</i> "L"
gurz	گورز	گیاه، ترنا، گرزمانند، آبی، از تیره نیلوفریان از قبیل سلّ گل، سلّ باقلا، نام علمی: <i>Tipha Australia</i>
syâb	سیاب	گیاه، سداب، گیاهی است با برگ‌های مستقیم به قطعات کوچک به رنگ سبز مات یا مایل به آبی با گل‌های زرد رنگ، از ساقه و برگ‌های آن بوی نامطبوعی استشمام می‌شود، نام علمی: <i>Ruta graveolena</i> است، از برگ‌های آن اسانس مختلف استخراج می‌شود، ضد تشنج و قاعده‌آور، مصرف بی‌رویه‌اش موجب سقط جنین شده و خطرناک است، نام عمومی آن سداب است، ساییده‌اش را با دانه اسپند سوخته کوبیده و مخلوط کرده در مداوای زخم به‌کار می‌برند
karəf	کزف	گیاه، گونه‌ای سرخس است دارای برگ‌های بزرگ با پهنکی منقسم به قطعات کوچک دنداندار که به آن سرخس عقابی هم می‌گویند، نام علمی: <i>Pteridium aquiline</i> در گیلان انواع آن فراوان است و غالباً برای جلوگیری از تابش آفتاب

روی یخ و برف و یخچال‌ها به صورت پوشش گذاشته می‌شود، خاصیت خنک‌کننده دارد

gâli	گالی	گیاه، گونه‌ای گیاه که برای پوشاندن بام خانه به کار می‌رود، نک: لی
mehre gyâ	مهرّ گیا	گیاه، مهرگیا، گیاهی است که از گونهٔ بلادن به شمار می‌رود، این گیاه دارای ریشه‌ای کلفت و دوشاخه به شکل پیکر انسان است با تنه و دو پا، دارای برگ‌های نسبتاً بزرگ که از ریشه برمی‌آیند و گل‌هایی به رنگ صورتی، سفید، قرمز و بنفش که در گیلان و مازندران هم‌چنین در شرق ایران می‌روید، به سبب خاصیت درمانی از ریشه و ساقه و برگ و گل آن استفادهٔ پزشکی می‌شود، برخی آن را «مردم‌گیاه» خوانند و گروهی برای آن محسناتی قائلند و داشتن آن را در جلب محبت کسان مؤثر می‌دانند و افسانه‌هایی دربارهٔ آن ساز می‌کنند، شرح تفصیلی این گیاه در فرهنگ فارسی دکتر معین آمده است
gâv ə dâru	گاوّ دارق	گیاهی از تیرهٔ پنیرک، در طب خانگی مصرف دارد، هم‌چنین سنگ زهرهٔ گاوّ: حجرالبقر در طب خانگی جهت چاق‌شدن به کار می‌رفت
xərš	خّرش	گیاهی از تیرهٔ نعناع، دارای ساقهٔ چهارگوش و برگ‌های متقابل به رنگ سبز تیره، از تیرهٔ نعناع با نام علمی: <i>Mantha aquatilis</i> ، گل‌های آن در قسمت انتهای ساقه به صورت مدور ظاهر می‌شود، خواص آن مشابه خواص خالّواش است
čavâš	چواش	گیاهی است از تیرهٔ تاج‌خروس و خود نوعی تاج‌خروس است. برگ‌های آن با پهنک بیضوی منتهی به دم‌برگ نسبتاً دراز، گل‌هایش در انتهای ساقه مجتمع است، برگ‌های آن در خورش به کار می‌رود. نام علمی: <i>Amaranthus Candatus</i>
gol ə par	گؤلّه پر	گیاهی است از تیرهٔ چتریان دارای گونه‌های مختلف پایا و دوساله که در نواحی معتدل از جمله گیلان می‌روید، دارای برگ‌های پهن و گل زرد کم‌رنگ، محصولش به شکل فلس نازک زردوش است که در وسط آن دانه‌هایی قرار دارد که آن را کوبیده و چاشنی بعضی تنقلات می‌کنند فی‌المثل بر دانه‌های انار یا باقلای پخته می‌پاشند که خوشبو شوند، از ساقهٔ نوع دوسالهٔ این گیاه «ترشی گؤلّه پر» تهیه می‌شود، در گیلان «کؤلّه پر» هم خوانده می‌شود. نام علمی: <i>Heracleum gummiiferum</i> با نام <i>persicum Heracleum</i> هم شناخته می‌شود
xurfə	خؤرفه	گیاهی است با ساقهٔ سرخ و شاخه‌های گسترده سفید برگ با گل‌های زرد رنگ

		و ساقه گوشت‌دار و دانه‌های ریز و سیاه که آن را آرد کرده و نان خرفه‌ای تهیه می‌کنند، دارای مصرف طبی، نام علمی: <i>Perfulaca uleracea</i> . خولفه هم تلفظ می‌شود
pənj ə vâš	پنج‌واش	گیاهی است پایا با برگ‌های باریک و گل‌های زرد که شیر پنیر یا علف پنیر هم خوانده می‌شود. نام علمی: <i>galium verum</i>
gul ə vâš	گول‌واش	گیاهی است سایه‌پسند و جنگلی با گل‌های از یک تا چهارتایی، زردرنگ، که از دسته یونجه‌ها به‌شمار می‌آید، نام علمی: <i>falcate Medicago</i> پنج‌گولس هم خوانده می‌شود
səqal ə vâš	سغال‌واش	گیاهی است علاقه‌مند به زمین‌های مردابی و مرطوب با ساقه‌های میان‌تهی و گل‌های ریز و زرد از انواع آلاله‌ها که مصرف طبی هم دارد، نام علمی: <i>Ranunculus sceleratus</i>
sal ə bâqələ	سل‌باغلا	گیاهی است مردابی و پایا که در مرداب‌ها و استخرهای بزرگ طبیعی می‌روید و از خانواده نیلوفر آبی است که در گیلان "سل‌گول" خوانده می‌شود، دارای ساقه‌ای بلند از بستر مرداب تا سطح آب و برگ‌های پهن و مدور که بر روی آب گسترده می‌شوند با دمبرگ‌های درشت و خاردار به رنگ سبز متالیک و گل‌هایی درشت با گل‌هایی نسبتاً زبر و صورتی رنگ که از دومین ماه بهار تا مردادماه سطح مرداب‌ها را می‌پوشاند و منظره‌ای بدیع به‌وجود می‌آورد، نام علمی: <i>Nelumbium speciosum</i> این گیاه دارای تخمدانی است با دانه‌هایی شبیه دانه باقلی، نوعی از این گیاه آبی‌داری گل‌های پرپر و درشتی است شبیه گل‌های "لوتوس" که نقش آن در ساختمان‌های روزگار هخامنشیان بر نمای سنگی دیوارها دیده می‌شود
suruf	سوروف	گیاهی است وحشی، گونه‌واش هم خوانده می‌شود، نام علمی: <i>Echinochloa crusgalli</i>
tâtulə	تاتوله	گیاهی تزیینی و طبی، گل و ساقه بنفش، برگ کرک‌دار، رشد تا ۱۸ سانتیمتر، در مقابل سرما حساس، قابل تکثیر با قلمه، تاتوله گیلان دارای گل سفید است. نام علمی: <i>daturu stramonium</i>
šir ə vâš	شیر‌واش	گیاهی دو لپه‌ای، جدا گلبرگ، علفی که دمبرگ یا ساقه‌اش شکسته شود شیرابه سفیدی خارج می‌شود که در هوای آزاد تیره‌رنگ می‌شود، از گیاهان نواحی معتدله است، شیرابه‌اش قی‌آور است، مالیدنش به پوست بدن موجب سوزش و خارش پوست می‌شود اما دانه‌های این گیاه اثر مسهلی دارد، با نام شیر‌سک هم شناخته می‌شود، در طب قدیم فرقیون نامیده می‌شد که

معرف افریبوم Euphorbia helioscopia لاتینی است نام علمی: Euphorbia helioscopia

gaməštâl	گمشتال	گیاهی رونده و پیچان که خوردنش دیوانگی می آورد
turš ə vâs	تورش واش	گیاهی زینتی و glandانی با گل های طلایی رنگ و پرپر. نام علمی: oxalideae
zarx ə vâs	زرخ واش	گیاهی سبز مایل به زرد با طعم تلخ و گزنده، ترشک غده ای
kənaf	کنف	گیاهی که از تارهای آن گونی و پارچه های کنفی ساخته می شود، کنف
turuf	توروف	گیاهی که برای بافتن حصیر به کار می رود، آبی با برگ شمشیری
liq	لیغ	گیاهی که در پوشش بام به کار می رود
li	لی	گیاهی که در پوشش بام به کار می رود، هم چنین نام گونه ای گلپر، نک: گولپر
xolfə	خولفه	گیاهی که در طبخ به کار می رود و مصرف طبی نیز دارد، شنبلیله
tur ə vâš	تورش واش	گیاهی وحشی که گوسفند با خوردن آن دچار سرگیجه می شود. نام علمی: oxalis corniculata
vən	ون	گیر، اما، اشکال، هم چنین نام درخت زبان گنجشک، ون بنه = امایی در اقدام به وجود آورد، استخوانی لای زخم گذاشت
geysə	گیسه	گیس بافته
gis	گیس	گیسو
ge:sə	گسه	گیسوی بافته شده
gilak	گیلک	گیل - نک: قوم گیل
gil ə gilânšâh	گیل گیلانشاه	گیل فرزند گیلانشاه سرسلسله خاندان گابره = گابرق = گوبرق که به فرمان یزدگرد سوم به شاهی «پتسخوارگر» گیلان و رویان، مازندران و طبرستان انتخاب شد. نک: مقدمه تاریخ طبرستان و رویان و مازندران «در ص ۷ تا ۹۶»
lang	لنگ	که قابل بررسی است
vrâdâ	ورادا	لنگ، تمام پا از پایین لگن خاصره تا سر انگشت
jazə	جزه	لابالی، سهل انگار، نامنظم
valəm	ولم	لابه، تضرع
razin	رزین	لارو، نوزاد ماهی
lâšə	لاشه	لاستیک
lêški avêrdən	لشکی آوردن	لاشه، جسد
qorâb ze'n	غوراب زن	لاغر شدن تا حدی که پوست چهره یا تن چروکیده و آویخته شود
qorâb	غوراب	لاف زدن
		لاف و گزاف

qort ə qorâb	غۇرت غۇراب	لاف و گزاف
lâlâ' i	لالائي	لالايي
alâlê	ألاله	لاله، شقايق
garzak xumə	گرزک خۇمە	لانه زنبور
lanti xumə	لانتی خۇمە	لانه مار
buk kudən	بۆک کۆدن	لب ورچیدن
lab	لب	لب، کنار، لبه، کناره، حاشیه، یوغ متصل به کاول، الوار صندوقه بام خانه
čoxâ	چۇخا	لباس پشمینه
sardâri	سرداری	لباس مردانه‌ای با دامن چین‌دار و یقه عربی
lo:šə dâr	لۇشه‌دار	لباس یا پرده‌ای که قسمتی از دامن آن کش آمده و دارای چین نامتناسب باشد
lævâšə	لواشه	لب‌بند اسب رمو
zarx ə xandə	زرخ خنده	لبخند از روی خشم، زهرخند
rišband	ریشبند	لبه‌دوزی پارچه‌ها یا بافتنی‌ها به طور ساده یا به وسیله دمسه برای جلوگیری از ریش‌ریش شدن
labj	لبج	لب‌ورچیدگی، بغض
mâturə kudən	ماتوره کۆدن	لب‌ورچیدن، حالت بغض و دل‌خوری نشان‌دادن
labč kudən	لبچ کۆدن	لب‌ورچیدن، لب فروهشتن
labji	لبجي	لب‌ورچیده، بغض‌کرده، آدم لب‌کج
čaft ə məxrajə	چفت مخراجە	لبه آجری بالای دیوار که پیش‌آمدگی آن به حیاط مجاور کمتر از ۲۵ سانتیمتر باشد
jul	جۆل	لب، گونه
sar saxti	سرسختي	لجاجت، مقاومت
rut	رۆت	لجن، بسیار کدر
yak dandə	یک‌دنده	لجوج
sar saxt	سرسخت	لجوج، مقاوم
yak pahlu	یک‌پهلۆ	لجوج، یک‌دنده
l'af	لئاف	لحاف
davâj	دواج	لحاف، روانداز
lut	لۆت	لخت، عریان، برهنه
li:tə	لیته	لرد، رسوب سرکه و آب‌غوره

pərkâne'n	پرکانئن	لرزاندن
pərkəš	پرکش	لرزش، لرزه
pərkəstən	پرکستن	لرزیدن
lat	لت	لطمه، تکه‌های چهارگوش از چوب و تخته که برای پوشش بام به کار می‌رود
tâ'i	تائی	لعب دهان کرم ابریشم، تار ابریشم
la:l	لال	لعل
koftə	کوفته	لغزش در سخن، خطا در ادای کلمه
tikə	تیکه	لقمه‌ای که بر سفره مهمانی برای دوستی غایب تهیه شده و برایش برده می‌شود
le:qə	لغّه	لقه، ليقه
pis	پیس	لک
ačubil	اچوبیل	لک‌لک
judiki	جودیکی	لکنت
tət ə pət	تت پت	لکنت عارض بر اثر اضطراب
qâqu	غاغو	لکه‌های سیاهی از سوخته دانه اسپندی که بر گونه کودکان برای جلوگیری از چش زخم ماند
pâsin	پاسین	لگدمال، پامال
pâsini	پاسینی	لگدمالی، پایمالی
qofultâs	غوڤولتاس	لگن بن تنگ دهن فراخ که در حمام به کار می‌رود
kun ə pəs ə qâb	کون پَس غاب	لگن خاصره، در محاوره گاهی هم «پس کون قاف» گفته می‌شود، در اشاره به دورترین محل: «پس پشت قاف کوه»
lung	لؤنگ	لنگ حمام
čak ə par	چک پر	لنگ و بال، دست و پا
langar tâvəda'n	لنگر تاودان	لنگر انداختن، قصد اقامت کردن
lâ:bar	لابر	لنگر کشتی
lâvər	لاور	لنگر کشتی
langar	لنگر	لنگر، در اشاره به قصد اقامت
forozə	فوروزه	لنگرگاه کشتی که در اصطلاح جغرافیایی کنونی فریضه نامیده می‌شود، به صورت فریضه در کتاب‌های مربوط به گیلان ضمن اعلام آمده است: چهار فریضه در بندر انزلی، فریضه خمام و غیره

lâqə	لاغه	لنگه، نک: لاخته، لنگه
lâxə	لاخه	لنگه‌بار، لاغه هم گفته می‌شود، نک: لنگه
langəstən	لنگستن	لنگیدن
le	له	له
âš a bo'n	آشاً بؤن	له شدن
le: bostən	له بؤستن	له شدن
âš a kudən	آشاً کؤدن	له کردن
le: kudən	له کؤدن	له کردن
bə fəsk a da'n	بفسک 'دان	لو دادن
bə fəsk a šo'n	بفسک 'شؤن	لو رفتن
čaftə razə	چفته رزه	لوازم و آلات فلزی مربوط به در و پنجره
xoškâr	خوشکار	لواشکی مشبک از آرد برنج صدی، خوشکار هم گفته می‌شود، در این لواشک مغز گردوی نیم‌کوب همراه با شکر و گلاب و دارچین کوبیده و به صورت دلمه درآورده و در روغن سرخ می‌کنند، بعد در آب قند داغ فرو کرده و در بشقاب برای توزیع گذارند
lisk	لیسک	لوس خنک، کسی که اندازه نگاه ندارد، نر
kašk a bostən	کشک 'بؤستن	لوس و نر شدن، خودنمایی به حد ابتزال کردن
kašk	کشک	لوس، نر، دوغ خشک‌شده، کشک
lulə	لؤله	لوله اعم از فلزی یا نی‌ای یا سفالین
pišə	پیشه	لوله‌ای به شکل چپق که ناقل ادرار کودک به کنیف گهواره است
âtəš gir	آتش‌گیر	لوله‌ای مخروطی که روی منقل قرار می‌دهند برای گیراندن آتش و جلوگیری از پخش شدن شراره‌های آتش
xuxu	خوخو	لولو
višvâləki kudən	ویش والکی کؤدن	لولیدن، بر جای خود خم و راست شدن، به خود پیچیدن
jilisk	جیلیسک	لیز
jəlisk	جلیسک	لیز
jiliskastən	جیلیسکستن	لیز خوردن
jiliskâne'n	جیلیسکائئن	لیز دادن، سر دادن
jəliskastən	جلیسکستن	لیز خوردن
lisk a bostən	لیسک 'بؤستن	لیسک شدن، نک: لیسک

lisk a kudən	لیسک ' کۆدن	لیسک کردن، نک: لیسک
vâlišən	والیشتن	لیسیدن، پایۀ مضارع: vâlis
fašk	فشک	لیفۀ تنبان
šəlânquzə	شَلانغۆزە	لیفۀ شلوار
ruX	رۆخ	لیق، نوعی گیاه
le:qə	لئقه	لیقه
mâčəlos	ماچلۆس	لی لی، روی یک پا جست زدن
âb xuri	آب خۆری	لیوان، ظرف مخصوص آشامیدن آب
amâ	أما	ما
mât	مات	مات، مبهوت، به قوام آمده، غلظت یافته
mât a bo'stən	مات ' بوستن	مات شدن، مبهوت شدن، غلظت یافتن
ma:r	مأر	مادر
zən mâ:r	زنمار	مادر زن
šu mâ:r	شق مار	مادر شوهر
mərd ə ma:r	مرد مار	مادر شوهر
lânti	لانتي	مار
la:nti	لأنتي	مار
dumdərâze	دۆمدرازه	مار
domdərâze:	دۆمدرازه	مار
lup	لۆپ	مار
čao ə xam	چپ خەم	مارپیچ، زیگزاگ، "چم و خم" هم می گویند
čiči:r	چي چير	مارمولک
kərə lup	کۆرلۆپ	ماری کلفت تر و کوتاه تر از مارهای معمولی، زرد، چرکین، تنبل و بی آزار
furš	فۆرش	ماسه
mâ'i mâš	ماش مائي	ماش ماهی نک: ماش مائي
šeytânək	شیتانک	ماشۀ تفنگ و سلاح گرم
kišin	کي شين	مال چه کسی، از آن که
tab ə lərz	تەب لۆز	مالاریا
vâsin vâsin	واسين واسين	مالش نرم و متواتر، بمال بمال
mâləstən	مالستن	مالیدن، هم چنین مالش دادن

vâse'n	واسئن	مالیدن، هم‌چنین مماس دادن، مانند مالیدن سرخاب، مالیدن رنگ به تن یا چهره، هم‌چنین مماس. پاسه مضارع: vâsin
mâ:lə	ماله	ماله بنایی، هم‌چنین اثر فشار یا ضربه بر بدن یا بر زمین و مانند آن، هم‌چنین اثر داغ آب یا آتش
eškil	یشکیل	مانع، پای‌بند، طنابی که با آن پای چپ گاو را به شاخ راستش می‌بندند تا قادر به جستن از خندق یا دیواره و پرچین نباشد
pəndām	پندام	مانعی که در بستر رود یا رودخانه حادث و مانع جریان طبیعی آب شود
mānəstən	مانستن	مانند بودن
māngə	مانگه	ماه، قمر
kərə mahtāb	کر مهتاب	ماهتاب بی‌رنگ
pəlat mā'i	پلت مائی	ماهی، سس ماهی
kopur	کوپور	ماهی دریازی و استخرزی، نام خانواده‌ای از ماهیان است که انواع آن را در آب‌های شور دریا و شیرین استخرهای کهن می‌توان یافت که به اجتماع زیست می‌کند، در سال‌های اخیر پرورش آن در آب‌های راکد مورد توجه قرار گرفته، رنگ پست دودی، پهلوها زرد روشن، سینه لیمویی‌رنگ روشن با فلس‌های درشت، از مشخصات دیگر آن قابلیت زنده ماندن در زمین نمناک است، در فصل‌هایی که استخرها خشک یا کم‌آب باشند، در آن زیست می‌کند، به هنگام آب‌گیری استخرها بالا می‌آید، معروف‌ترین گونه آن ماهی سفید، در درجه دوم «کولمه = کولمه» است با نام علمی: carpio Cyprinus
esbələ mā'i	یسبله مائی	ماهی سبیلو ماهی درشت و پرچربی است با سر بزرگ و دهان گشاد و دو رشته سبیل مانند در جانبین سر "که از همین مشخصه نام گرفته است". درازا بین ۴۵ تا ۸۵ سانتیمتر. وزن بین یک تا چهار کیلو نام علمی: silurus glanis
âzād mā'i	آزاد مائی	ماهی آزاد، ماهی درشت با گوشتی فشرده و بی‌تیغ، پوست فلس‌دار با خال‌های سیاه، خوراکش مطبوع. طول بدن ۵۵ تا ۱۰۵ سانتیمتر، وزن ۱/۸ تا ۱۲/۷ کیلو، ندرتاً تا ۲۱ کیلوگرم هم دیده شده است. قابلیت پرورش و تکثیر دارد. گونه‌ای از آن در گیلان با نام "ماهی تیان" شناخته می‌شود، نام علمی: salmo rutta caspicus "Kessler"
fivij māhi	فیویج ماهی	ماهی تنوری
dəsbij mā'i	دسبیج مائی	ماهی دودی
mā'i dəsbij	مائی دسبیج	ماهی دودی

maهی دودی	خوشک مائي	xošk ə mâ'i
ماهی سفید، از انواع ماهی های خوب و مطبوع دریای کاسپین که در طول رود و رودخانه هایی که به دریای کاسپین هم چنین در مرداب می ریزند تخم ریزی می کند، قابلیت پرورش در کارگاه های پرورش را نیز دارد که پس از رسیدن به سن معینی به دریا روانه می شوند، این ماهی از خانواده کپورماهیان است با بدنی اکثراً به طول ۴۳ تا ۴۵ سانتیمتر و وزن ۱/۳۰۰ تا ۱/۸۰۰. نام علمی: <i>frisii kurtum Rutilus</i>	سفیدمائي	sefi:d mâ'i
ماهی سیم جوان	سیمپازک	smparək
ماهی سیم نمک سود و نرم شده	اقرسیم	ursim
ماهی صید شده در اواخر پاییز و طول زمستان که خوش گوشت تر است	سرد آب مائي	sard ə âb mâ'i
ماهی کباب شده در تنور	فیبیج	fibij
ماهی کولی سرخ کرده در روغن	کولی بیج	kuli bij
ماهی، اردک ماهی، ماهی حلال گوشت که پوزه اش مشابه اردک است. طول ۴۰ تا ۵۰ سانتیمتر، ندرتاً تا ۷۸ سانتیمتر. ماهی قرص کمر هم خوانده می شود. نام علمی: <i>esox lucius</i>	اوردکمائي	urdək mâ'i
ماهی، از تیره شک ماهی، طول بدن ۳۳ تا ۵۲ سانتیمتر به طور متوسط ۴۱/۲ سانتیمتر، وزن تا دو کیلو، به طور متوسط ۹۵۰ گرم، نام علمی: <i>Alasa kessleri</i> "Grimm" گونه های ریز آن کولی های دریای کاسپین است با نام کلیکا	شکمائي سیاپوشت	šak mâ'l syâpušt
ماهی، از تیره کپورماهیان، رنگ پشت متمایل به سبز تیره یا دودی، پهلوی سفید، شکم سفیدتر، باله صورتی رنگ، دم دوشاخه، پوزه اندکی کشیده، فلس دار، محیط زیست: دریای کاسپین و رود و پشت سفیدرود، نام علمی: <i>aspius Aspiu</i>	ماش مائي	mâš mâ'i
ماهی، از تیره کپوریان، طول متوسط این ماهی ۲۱/۷ سانتیمتر، وزن متوسط ۱۶۰ گرم، نام علمی: <i>sorxəjə Scordimus erythrophthalmus</i>	سورخ پره	sorx ə parə
ماهی، از جمله آبزیان دریای کاسپین است که به چند گروه تقسیم شده اند: خانواده ماهیان دهان گرد مانند مارماهی، خانواده تاس ماهیان از گونه فیل ماهی، شیپ، استرلیاد، تاس ماهی، اوزون برون، قره برون، خانواده شک ماهیان، ریزه کولی، کلیکا، ریزه شک ماهی، خانواده ماهی آزاد: ماهی آزاد، کاسپین و ولگا، قزل آلا، خانواده اردک ماهیان: اردک ماهی، خانواده کپورماهیان، کپور، کؤلمه، به انواع ماهی سفید: ماهی آمور سفید علف خوار،	مائي	mâ'i

		لای ماهی، به انواع سفید کولی، شاه کولی، سیاه کولی، شمشیر ماهی، ماهی سیم، خانواده اسبله: اسبله و غیره، خانواده مارماهیان حقیقی، خانواده ماهیان خاردار، خانواده سوزن ماهیان، خانواده گاوماهیان
šak mât'i	شکمائی	ماهی، از خانواده شک ماهیان است که انواع و گونه ها و زیرگونه های مختلف آن در دریای کاسپین و حوزه های آن موجود است، نام علمی: <i>Clupeunella brasnikovi</i> "Barodin" گونه درشت آن شک ماهی پشت سیاه
kiləkâ	کیلکا	ماهی، از خانواده شک ماهیان که دو نوع آن در دریای کاسپین و به صورت گروهی دیده می شود و به مقادیر زیادی برای کنسروسازی صید می گردد، طول بدن به طور متوسط ۸/۱ سانتیمتر وزن به طور متوسط ۸/۳ گرم، در گیلان این طور ماهی ها به طور اعم «ریزه» خوانده می شود، نام علمی: <i>delicatula caspia</i> "svetovidov Lupeonella"
kolmæ	کؤلمه	ماهی، از خانواده کپورماهیان که چهار زیرگونه آن در دریای کاسپین و حوزه های آن نشو و نما می کنند، کؤلمه رودخانه ای، کؤلمه شمالی دریای کاسپین که در قسمت جنوبی یعنی آب های ایران سه نژاد محلی تشکیل می دهد، ماهی کؤلمه بندرانزلی، ماهی کؤلمه گرگان، ماهی کؤلمه حوزه ارس، ماهی کؤلمه چارخال، طول بدن کؤلمه دریای کاسپین به طور متوسط ۱۷/۵ سانتیمتر، وزن متوسط ۱۴۰ گرم. نام علمی: <i>Rutilus caspicus</i> "jak owlew"
šâ:mât'i	شامائی	<i>rutilus rutilus</i> ماهی، از ماهیان مرغوب دریای کاسپین که متمایل به زندگی گروهی است، جثه کوچک تر از ماهی سفید، سطح پشت سبز متمایل به آبی، پهلوها و شکم سفید، فلس ها کبود، طول بدنش حدود ۳۵ سانتیمتر، محیط زیست در روز عمق دریاست و شب ها خود را به عمق بین ۳۰ و ۵۰ می رسانند، جرگه های این ماهی ملکه ای دارند که با نواری طلایی رنگ در پشت شناخته می شوند، اگر ملکه ماهی ها به دام افتد جرگه هم به دام می افتد ولی صیادان آن را آزاد می کنند و بعضی سکه های زرین و کوچک در دهانش گذارده و رها می سازند تا از برکت شکارشان کاسته نشود، نام علمی: <i>Hering</i>
kəfâl	کفال	ماهی، این ماهی از دریای سیاه به دریای مازندران آورده شده و بومی گردیده، جثه اش باریک تر از سؤف است، ستون فقرات درشت، کم گوشت، نام علمی: <i>Mugilauratus</i>
mâ:r mâ'i	مارمائی	ماهی، با نام علمی <i>Caspiomizon wagneri</i> گونه ای ماهی از خانواده ماهیان دهان گرد دریای کاسپین، طول حداکثر بین ۳۳ الی ۵۳ سانتیمتر، وزن اکثر بین

		۴۵ الی ۱۹۲ گرم، نوعی دیگر از آن به نام مارماهی ولگا نیز هست که کوتاه‌تر است با طولی بین ۱۰ الی ۱۶ سانتیمتر
fil mâhi	فیل ماهی	ماهی، با نام علمی: "Huso huso" از خانواده تاس‌ماهیان است که از آن خاویار به‌دست می‌آید طول اکثر بین ۲۰۰ الی ۲۵۰ سانتیمتر، وزن اکثر بین ۷۵ الی ۱۰۰ کیلوگرم، گونه‌ای از آن که زیرگونه تشخیص شده در قسمت جنوبی دریای کاسپین یافت می‌شود با نام علمی: <i>Huso huso babuskin caspicus</i> <i>natia kurensis</i> از فیل‌ماهی ندرتاً ماهی یک‌تنی به‌دست می‌آید
səs mâ'i	سَس مائی	ماهی، پلوت‌ماهی، این ماهی دارای گونه‌های شناخته شده زیر است: ۱_ تاسمائی اترک ۲_ تاسمائی کاسپین ۳_ تاسمائی کورا، نام علمی: <i>capitul Barbus golden"stadt"</i>
tâs mâ'i	تاسمائی	ماهی، تاسماهی، معروف به «قراپون = سیاه بینی» که مشتمل بر دو گونه است: تاسماهی روس و تاسماهی خاویاری ایران، اولی به نام علمی: <i>golden Acipencer golden stadt "brandt"</i> <i>Acipencer persicus "borod"</i>
kopurčəka	کۆپۆرچکە	ماهی، کپوری که رشدش کامل نیست
šâkuli	شا کۆلی	ماهی، کۆلی، نوعی ماهی از تیره شاه‌ماهی، نک: شا مائی
lây mâ'i	لای مائی	ماهی، گونه‌ای ماهی از خانواده کپور، باریک‌اندام، پهن‌پشت، کوتاه‌سر، با جفتی سیبل‌مانند، فلس زیتونی‌رنگ، نام علمی: <i>tinca Tinca</i>
šəmširmâ'i	شمشیرمائی	ماهی، گونه‌ای ماهی با جثه‌ای به طول ۲۷ تا ۳۳ سانتیمتر، وزن متوسط ۴۵۰ گرم، نام علمی: <i>Pelecus culturatus</i>
syâ mâ'i	سیا مائی	ماهی، گونه‌ای ماهی دریای کاسپین، از ماهی‌های دریای مازندران با طول متوسط ۳۵ سانتیمتر، با نام علمی: <i>Varicorhinus capoetu gracilis</i>
šip	شیپ	ماهی، گونه‌ای ماهی دریای کاسپین، نام علمی: <i>nudiventris "Louvetzni"</i> <i>Acipenser</i> از خانواده تاس‌ماهیان است که از آن خاویار تحصیل می‌شود، طول اکثر بین ۱۳۰ تا ۱۸۰ سانتیمتر، وزن اکثر بین ۱۸ الی ۲۵ کیلو، این ماهی را گونه مشترک دریای سیاه، کاسپین و اورال می‌دانند ولی این نظریه هم داده شده که در کاسپین زیرگونه‌ای است مخصوص با نام: <i>Acipencer nudiventris derjavini "Borsenko"</i>
kâmbuzya	کامبوزیآ	ماهی، گونه‌ای ماهی ضد پشه و مالاریا، پشه‌خوار، این ماهی به منظور مبارزه با مالاریا در مرداب انزلی پرورش یافت و بومی شد
uzun burun	اۆزون بۆرۈن	ماهی، گونه‌ای ماهی غضروفی خاویاری. درازبینی هم خوانده می‌شود، از

		خانواده تاس ماهیان است. اوزون برون قسمت شمالی کاسپین و درازبینی قسمت جنوبی آن با نام علمی: "Acipenser stellatus cyrensis berg" که از هر دو نوع خاویار به دست می آید. طول اکثراً بین ۱۳۰ تا ۱۴۰ سانتیمتر، وزن بین ۹ الی ۱۰ کیلو
kuli	کۆلی	ماهی، گونه ای ماهی کوچک به جثه قزل آلا ریز و درشت، با رنگ های نقره ای با گرده دودی کم رنگ یا سرخ کم رنگ و طول متوسط ۲۹ سانتیمتر با نام های سیاکۆلی، سۆرخ کۆلی، پسخان کۆلی، شاکۆلی، در مرداب، دریا، رودخانه های گیلان که آلوده به مواد محل محیط زیست نشده باشند، یافت می شود، با نام علمی: Vimba vimba persa
sorx ə kuli	سۆرخ کۆلی	ماهی، گونه ای ماهی کوچک، کولی که در حوض های خانه برای از بین بردن لارو نگه داری می شود
syâ kuli	سیا کۆلی	ماهی، گونه ای ماهی کوچک، نک: کۆلی، کاس کۆلی، نام علمی: Vimba vimba persa
pasxân ə kuli	پسخان کۆلی	ماهی، گونه ای ماهی کوچک تر از قزل آلا که از رودخانه پسخان به دست می آید و مرغوب است
suf	سۆف	ماهی، گونه مرغوبی از ماهی های کاسپین، شبیه ماهی سفید با سری کوچک، کم فلس با اندامی کشیده تر، با گوشت بدون تیغ با نام علمی: lucio perca Perca
suzən mâ'i	سۆزن مائي	ماهی، مار مانند: نام علمی سوزن ماهیان Singnathus nigrolneatus caspius "cichwole"
sim	سیم	ماهی، نوعی ماهی خوش گوشت شمال ایران، از ماهی های بسیار مرغوب جنوب دریای کاسپین با جثه پهن و طول متوسط تا ۳۱ سانتیمتر، وزن متوسط ۶۳۰ گرم، پر تیغ با نام علمی: Abramis brama دارای جثه ای با غوز در پشت، رنگ پشت زیتونی، رنگ پهلوها خاکستری روشن، شکم سفید، باله های شنا دودی متمایل به بنفش علاقه مند به آب های آرام و نسبتاً گرم و تمیز
kuli qâr	کۆلیغار	ماهی خورک، سطح پشت آبی و سبز زمردی درخشان، منقار خنجری دراز، گونه های سینه سفید، سیاه و سفید آن هم دیده می شود نام علمی: Alceda atthis
mâlâ	مالا	ماهی گیر حرفه ای
pərə kəš	پره کش	ماهی گیران مجاز
orizâ	اؤریزا	مایه اولیه برنج در شلتوک
guldəstə	گۆلدسته	مأذنه، مناره مسجد و بقاع

mâr	مار	مأر، مادر
âbsêvâr	آب سوار	مأمور تقسیم آب به حقابه داران، معاون جوب سالار
oxt	أخت	مأنوس، دمساز
fâ:ki	فاکي	مبتلا به فتق
kəna kudən	کنه کۆدن	مبدل شدن چرک یا رویه زخم به پوسته
vurâştən	وؤراشتن	مبدل کردن تخم نوغان به کرم، نرم کردن خاک با چنگک یا بیلچه
pâčêraqi	پاچراغی	مبلغی که به دنبال دعاگویی نقال از جانب حاضران هدیه می شود
dəs bə dəs da'n	دس بدس دأن	متحد شدن، دست به دست هم دادن
tâb avêrdən	تاب آوردن	متحمل شدن
tur a bostən	تؤراً بوستن	متحیر شدن، بهت زده شدن، کار بی خردانه کردن
mətar	مترس	مترسک
jâmə dâr	جامه دار	متصدی بینة حمام، جامه دار
bonə bar	بؤنه بار	متصدی حمل بار
gâvkâr	گاوکار	متصدی شخم به وسیله گاوها
ilâfəndi	ایلافندی	متصل به هم، متوالی، یک بند، یکریز
šin	شین	متعلق، از آن: می شین = زان من، متعلق به من، کی شینه = مال کیست، زان کیست؟ اؤنی شینه = متعلق به اوست
vâtâbâne'n	واتابانئن	متغیر گردانیدن عصبانی کردن به واکنش انداختن
vâtâb âmo'n	واتاب آمؤن	متغیر شدن، از کوره به در رفتن، واکنش نشان دادن
sar sangin	سرسنگین	متکبر
dâqân	داغان	متلاشی
ləčər	لچر	متلک، لیچار
bâr a kudən	باراً کۆدن	متلک گفتن، بار کردن
fâkəs da'n	فاکش دأن	متناوباً به سوی خود کشیدن
matte	مته	مته، اصرار، لجاج
sâyə sobuk	سایه سؤبؤک	متواضع، فروتن
dəstə	دسته	مجمع، دسته، ساع ۱۲، گروه
az sar ə no	از سر نؤ	مجدداً
yâlquz	یا لغوز	مجرد، بی همسر و فرزند
girinji	گیرینجی	مجعد، چین در چین

pas mēzâr	پسمزار	مجلس ختم
pâčērâq	پاچراغ	مجلس شبانه‌ای که به افتخار نقال یا سخنور تشکیل می‌شود
mujumâ	موجوما	مجمعه، سینی بزرگ کنگره‌دار مسین
sini	سینی	مجمعه فلزی با حاشیه کنگره‌ای، سینی
âtəš bur	آتش‌بور	مجموعه‌ای از آتش‌ریزه
bənd ə pā	بند‌پا	مچ پا
bənd ə dəs	بند‌دس	مچ دست
jāntars	جان‌ترس	محتاط در برخورد با حادثه
pošt ə mâ'i	پوشت‌مائی	محدب، به صورت گرده ماهی، خرپشته
bud bokud	بود بوکود	محصول زیاد به دست داد
zənânə bazaar	زنانه بازار	محفل پر سر و صدا
pā seft	پا سفت	محکم در عهد و پیمان، با اراده، استوار
qâyem dâštən	قایم داشتن	محکم نگه داشتن
qâyem	قایم	محکم، هم‌چنین پنهان
pišzən	پیش‌زن	محل اتصال طناب یوغ به کاول
tunku	تونکو	محل اتصال قسمت دنداندار بادنگ
pišsər	پیش‌سر	محل بارگیری کرجی
ko:gâh	کوگاه	محل تجمع
âbriz	آبریز	محل دفع ادرار
pâlânə	پالانه	محل نشستن پاروزن در کشتی
dəstək dumbək	دستک دؤمبک	محمل، پیرایه نامناسب، تعبیر و تفسیر نادرست
čarxə dâr	چرخ‌دار	محور پرده‌دار آبدنگ که بر اثر فشار آب به پره‌ها به چرخش درآمده و آبدنگ را به کار می‌اندازد
bâm	بام	محوطه بین شیروانی خانه و سقف اطاق، بمب، توسری
lâ bə sar kudən	لا بسر کؤدن	مختفی داشتن، زیر پوششی قرار دادن
beygâ	بئگا	مخرج آب از کرتی به کرت دیگر، یا از استخر با کشت‌زار
be:ga	بئگا	مخرج آب از کرتی به کرت دیگر
qo:t	غوٲ	مخلوط آرد برنج یا نخود بو داده با خاکه‌قند و خاکه‌دارچین و زیره
qâ:ti kudən	قاتی کؤدن	مخلوط کردن
sâruj	ساروج	مخلوطی از آهک و خاکستر و گل رس، پیش از شناخته شدن سیمان در

namate	نمّته	مخملک
dâxul vâxul	داخل و اخؤل	مداخل، درآمد نهایی، درآمد غیرمستقیم
dâqu:l vâqu:l	داغؤل و اغؤل	مداخل، نک: داخل و اخؤل
dərmân	درمان	مداوا
divband	دیوبند	مداوا کننده بیماری هاری
dâru darmân	دارق درمان	مداوای به دارو، در مقابل دعا درمان
mardâk	مرداک	مر، مق: زن = زناک
pile vâčini	پيله و اچيني	مراسم برداشت پيله، جمع آوری پيله از تلمبار، کنایه از فرصت طلبی
pâkəšân	پاکشان	مراسم پاکشا
hanâ bəndân	هنا بندان	مراسم حنا بندان در عروسی
čəmčə zəni	چمچه زني	مراسم قاشق زنی شب چهارشنبه سوری، یا در مراسم عروس بران
jingiri mingiri	جینگیری مینگیری	مرافقه ظاهری و خالی از خشونت، گاهی آشتی طلبانه
no:qân dâr	نؤغاندار	مراقب تغذیه و آماده کردن برگ توت جهت کرم ابریشم
jâ bə jâ	جابجا	مرتب
sarəštə kudən	سرشته کؤدن	مرتب کردن
jâ bə jâ kudən	جابجا کؤدن	مرتب کردن، به جای خود قرار دادن
dičə'n	دیچئن	مرتب کردن، منظم داشتن، کنار هم قرار دادن. پایئه مضارع: دیچین dič'in
aləf čər	آلفچر	مرتق، علفچر
bəxâl šo'n	بخال شوئن	مرحله ای از رشد پيله که حرکت و خزش را به سوی شاخه های توت آغاز می کند
mardây	مردای	مرد
gil ə mard	گیله مرد	مرد دهقان، مرد گیلی
mordâl	مؤردال	مردار
nini	نی نی	مردمک چشم
mardən	مردن	مردن، پایئه مضارع: میر
pâk xânə	پاک خانه	مرده شور خانه
qe:rti	غرتي	مردی که آرایش تند کند و رفتارش مردانه نباشد
bəjâr mərz	بجارمرز	مرز و حد کرت
marz	مرز	مرز، حد فاصل

sâmân	سامان	مرز، حد، مقصد، ترتیب، تمشیت
para:	پره	مرز، لبه، کناره، نوعی تور ماهی‌گیری مخصوص مالا
para nəšin	پره ' نشین	مرزنشین
sefidey	سفیدی	مرغ تالابی سفید رنگ با جثه کوچک که به روسی šivis خوانند
morq ə hoseyni	مورغ هوسینی	مرغ حسینی، نک: هوسینی مورغ
kark	کرک	مرغ خانگی
koluškan	کولوشکن	مرغ کرچ
bənə mâr ə morq	بنه مار مورغ	مرغ مادر و تخمی
nimčə	نیمچه	مرغ و خروس سه‌چهار ماهه
sefi:d ə morqâbi	سفید مورغابی	مرغابی سفید رنگ که روس‌ها nirok خوانند
kərât	کرات	مرغی که استعداد تخم‌گذاری نیافته است
gâv mirâ'i	گاو میرائی	مرگ و میر گاو
angel	آنگل	مزاحم
təftək	تفتک	مزاحم
kun ə kal	کونگل	مزاحم، دنبال‌کننده سمج
bəjâr	بجار	مزرعه برنج
šekər bâq	شکر باغ	مزرعه نیشکر
turš ə širin	تورش شیرین	مزه ترش و شیرین، میخوش
mijik	میجیک	مژه، جمع آن میجیکان
mers	مئرس	مس
âb çək	آبچک	مسافتی از زمین که از پای دیوار بنا شروع می‌شود تا جایی که اثر قطره بارانی که از لبه دامنه ساختمان فرود می‌آید، حدش را مشخص می‌کند
asb ə meydân	اسب میدان	مسافتی که یک اسب معمولی بتواند به یک مرحله تاخت طی کند
â'u farəs	آئو فارس	مسافتی مادل میدان برد فریاد
vâzədə âvərdən	واژده آوردن	مستأصل کردن، بی‌تاب و تحمل کردن
bə sârâ	بسارا	مستراح
jâ'i	جائی	مستراح
nimdâr	نیمدار	مستعمل، نه‌چندان کهنه
sar râst	سر راست	مستقیم
yak râst	یک‌راست	مستقیم، بدون انحراف

dəpušâne'n	دیپوشائن	مستور داشتن
lâ pušan kudən	لاپوشان کۆدن	مستور و مکتوم داشتن
xaft a giftən	خفتا گيفتن	مستولی شدن بی حوصلگی و ابراز ناراحتی
dətâvâne'n	دتاوانئن	مستولی کردن روشنایی
dipiškâne'n	دیپیشکانئن	مستولی کردن، منتشر کردن
dipiškəstən	دیپیشکستن	مستولی شدن، انتشار یافتن
sefi:d ə masjəd	سفید مسجد	مسجدي با سابقه کهن در رشت که پیش از صفویه ساخته شده، پارسی گویان مسجد صفی می نامند
vâ:gir dâštən	واگیر داشتن	مسرّی بودن
kâr kun	کارکۆن	مسهل، فعال
čixor	چی خۆر	مسموم از سمی مجهول
dik ə dikbar	دیک دیکبر	مسیبانه آلات
šāməskəte:	شامسکته	مسئول بی عرضه و خیال باف، نالایق، چنین می نماید که واژه «شامسکته» = شاه مزکتهی šâh mazkətey و شا تاماس = شاه تهماس» از عهد صفویه در محاورات گیلکان آمده است به اعتبار تسلیم شاه سلطان حسین به دشمن و و عمل شاه تهماسب که نابخردانه از روسیه برای جلوگیری از نفوذ قوای زبردست خان به گیلان، قوای جنگی امدادی خواست که آنها آمدند و به این بهانه بیش از ده سال در شمال ایران ماندند و در تمام مدت با مزاحمت جنگاوران محلی و جنگهای ایزدایی روبه رو شدند و ناچار به ترک گیلان گردیدند
kəlâfə	کلافه	مشت نخ نامنظم به شکل گوی
mošt	مؤشت	مشت، در: مشت گره کردن، واحد گنجایش در: یک مشت، یک مشت ارزن
bəjân giftən	بجان گيفتن	مشتاقانه پذیرا شدن
val ze'n	ول زئن	مشتعل شدن
val giftən	ول گيفتن	مشتعل شدن، شعله گرفتن
mušurfə	مؤشورفه	مشربه بزرگ دسته دار
sar gaməji	سر گمجي	مشغول داشتن کودک با هله هوله
dəkâr	دکار	مشغول، در: «دکار نیئه»، «دکار نۆبۆ» = در جریان نیست، پیدا نبود، در معرض دید نبود، مشغول نبود
dərkâr	درکار	مشغول، نک: دکار، پیدا، مشهود: «در کار نیویشتم» = مشغول نوشتن

هستم، «در کار نوبت» = پیدا نبود، موجود نبود، دیده نمی شد

titâl	تیتال	مشغولیت به امری مورد پسند، سرکوبی، تیتال 'گرفتن' = مشغول داشتن به هله هوله
xik	خیک	مشک، خیک
dəspâčə	دسپاچه	مضطرب، شتاب زده
tangâmə	تنگامه	مضيقه، تنگنایی
čakki	چکّی	معامله بدون توزین و شمارش و اندازه گیری
avaz dəkəš	اَوَز دَکَش	معاوضه، سودا
ma:də	ماده	معهده
rušənâs	رؤشناس	معروف
saršənâs	سرشناس	معروف
salâtčark	سلات چرک	معروف به "مرغ روسی"، گردنش بی پر و پوست نماست
kamari	کمری	معیوب از کمر
xâlu za:lə	خالق زاله	مغز آب گونه هسته گوجه "خالق"ی نارس
šəâm	شام	مغز بی دانه هندوانه، گل هندوانه
hačəl	هچل	مفت و به ناخواه از دست داده و به چنگ حریف داده
hačîn hačînə	هچین هچینه	مفت و مجانی
dəs ə dəsi	دس دسی	مفت و مسلم، سهل انگارانه، عبث، عامداً، قصداً
qâb	غاب	مفصل، قوزک، استخوان میچ پای حیوان، چارچوب عکس
qa:f	غاف	مفصل، مانند: زانو غاف = مفصل زانو، هم چنین کاسه زانو
lâs	لاس	مقدار کرکی از ابریشم که تا پیدا شدن سرخ پيله در دست ابریشم کش باقی می ماند که نامرغوب است
angârə giftən	انگاره گرفتن	مقدمات فراهم کردن
lâp	لاپ	مک، درست به هدف نشستن
čârvâdâr	چاروادار	مکاری
harf harfi	هرف هرفی	مکالمه به خشونت، معارضه
mullâ xânə	مؤلاخانه	مکتب
molla xânə	مؤلاخانه	مکتب
uduštən	اودوشتن	مکیدن، از بالا درکشیدن مانند نوشیدن به وسیله نی
kur ə magəs	کور َمَگَس	مگس درشتی که بر تن حیوانات نشیند = خرمگس

uništən	اؤنيشتن	ملايم طبع شدن
dənəxastən	دئخستن	ملايم طبع شدن، مطبوع افتادن
mordomân	مؤردؤمان	ملت، جامعه
nâznâzi	نازنازي	ملوس، عزيزدردانه
zəl	ژل	مماس
vâsoxâne'n	واسؤخائن	مماس دادن، مالاندن چيزی به چيزی
vâsoxəstən	واسؤخستن	مماس شدن
dəhabbəsar	دهأب بسر	ممتلی، لبريز
dar ə dihât	درّ ديهات	مناطق روستایی
lo:fat	لؤفت	منت
lo:fət	لؤفت	منت
vâdoxtən	وادؤختن	منتسب کردن، پایۀ مضارع: vâduj
čum bə rāh	چؤم براه	منتظر، چشم به راه
tāti	تاتي	منسوب به تات، هم‌چنين طرز راه رفتن کودک نوپا
tâləši	تالشي	منسوب به تالش مانند «قبضۀ تالشی» که در مساحت به‌کار می‌رود
tânəki	تانکی	منسوب به ته و قعر، «کي» به‌جای یاء نسبت
xâni	خاني	منطقه‌ای که شامل ده "سده" یا یکصد ده باشد و لااقل یک‌هزار خانوار سکنه داشته باشد، خاني در طالشی و گالشی اطلاق می‌شود به چشمه و سرچشمه
bumdani	بؤمدانی	منطقه‌شناسی، بلد بودن
vâdəhastən	وادّهستن	منفصل شدن، جدا شدن دو تکه چسبانده شده، وڊهستن هم گفته می‌شود
kəlânə	کلانه	منقل آتش، منقل قابل انتقال
gəlâlə	گللاه	منگوله‌ای که با نخ‌های تافته برای تزئين ساخته می‌شود
târâne'n	تارائن	منهزم کردن، به هزيمت واداشتن
bəšm	بُشم	مه غليظ نزديک به زمین، ناحیه‌ای در بندر انزلی
šu:ram	شؤرم	مه غليظی که تا روی زمین را فرا می‌گیرد
mângtâb	مانگتاب	مهتاب
tâlâr	تالار	مهتابی، ايوان طبقۀ بالای خانه
marxə	مرخه	مهره
monjoq	مؤنجؤغ	مهره‌های ريز شیشه‌ای، منجق
mâr ə mohrə	مارّ مؤهره	مهرۀ مار

tiyâr	تیار	مهیّا، فراهم
dəs bə yeki	دس به یکی	مواضعه
ko kəlâ	کؤ کلا	مواضعه، دسته‌بندی
sâzegâr	سازگار	موافق، سازگار
šappə	شپپه	موج بزرگ و بلند
lappə	لپه	موج، توپ مخصوص بازی، گوی که بر زمینش زنند بجهد
vârgâne`n	وارگانئن	موجبات سقط را فراهم کردن، هم‌چنین فراهم کردن، اسباب گستردن بر چیزی بلند مانند طناب
mol	مؤل	موج‌شکن
təlim	تلیم	موج‌های منظم و متوالی که به‌صورت چین درشت بر سطح آب پدید می‌شود
lulu	لؤلؤ	موجود خیالی هراس‌انگی
âl	آل	موجودی خیالی، سرخ
putur	پۆتۆر	مورچه
zarx ə putur	زرخ پۆتۆر	مورچه گزنده‌ای با سر سیاه و سینۀ سرخ و دم تیز
umur umir	اۆمیر اۆمیر	مورمور
vâxordən	واخوردن	موقوف شدن
bər ə mum	برمۆم	موم سیاه
fal ə mu	فلمۆ	موی نرم و نورسته
memij	مئمیج	مویز، کرم آفت گیاه
ubardən	اۆبردن	مؤثرشدن، سازگارشدن
pâkutâm	پاکۆتام	میز ثابت با صفحه‌ای مشبک که برای خشکاندن ظروف کنار حیاط خانه نصب و مستقر می‌شود
tu: səbz	تۆسبۆز	میوه، گونه‌ای پاتاوی به درشتی «به» که مزه‌اش میخوش (ترش و شیرین) است
bâr	بار	میوه، محصول، دفعه، محموله
arbâ	أربا	میوه خرمندی، گونه‌ای خرمالو که در گیلان شیره (دوشاب) از آن گرفته می‌شود و در صبحانه و چاشت به مصرف می‌رسانند. طریقه دوشاب‌سازی: میوه رسیده خرمندی را خیسانده، زوائدش را گرفته، می‌شویند. سپس در ناوچه‌مانندی ریخته با کوبۀ چوبی می‌کوبند تا له شود. به مقدار مناسب خاکستر تمیز و غربال شده را در آب ریخته، به هم زده، بر روی آن می‌پاشند و

کوبیدن را ادمه می دهند تا شیره کاملاً ظاهر شود. سپس محتویات ناو را با ململ ماندی می پوشانند تا شبی بر آن بگذرد. صبح شیره های موجود را جمع آوری کرده می جوشانند تا دوشاب خرمندی به دست آید

dâmân	دامان	میان بند کوه، دشت و دمن، دامن لباس
miyân	میان	میان، بین، وسط، دورن
šâ	شا	می توان، می شود، ممکن است مق: نشا
mex	مئخ	میخ
mex	مئخ	میخ
malas	مّلس	میخوش
simbar	سیمبر	میدان مسابقه کشتی و جز آن
ši:	شی	می روی، مخفف شاهی: یک شی، پن شی
be:	به	می شود
ša:	شأ	می شود، می توان، ممکن است، مق: نشأ
šugun	شوگون	میمنت
šugun dâštən	شوگون داشتن	میمنت داشتن
xuj	خوج	میوه، امرو، انواع آن دارای پوست قهوه ای یا قهوه ای روشن است، مغز و گوشت دارای دانه های ریز، آب دار، خوش طعم، گونه لنگرودی آن از حیث درشتی و طعم معروف بود
šâlêbuk	شالْبوک	میوه، خربزه ای نوک تیز، سفید رنگ با خطوط متوازی فرو رفته ای از بالا به پایین
narengi	نارنگی	میوه، گونه ای از مرکبات که معروف است
tu: sorx	تق سؤرخ	میوه، گونه ای پاتاوی که مغزش متمایل به سرخی است، کم آب
šâmorâdi	شامورادی	میوه، گونه ای خربزه شیرین و مطبوع گیلان
arbâ xuj	أرباخوج	میوه، گونه ای گلابی کوچک و خوش طعم
ta: bošqâbi	تأ بوشقابی	میوه، نوعی از مرکبات از جنس پهن پهن، نک: پهن پهن
tut ə bargi	توت ّ برگي	میوه، نوعی خربزه شیرین که پوستش به رنگ «برگ توت» است
dârâbi	دارابی	میوه، نوعی درشت تر و مرغوب تر از پاتاوی است که میوه اش گاهی درشت تر از طالبی به دست می آید، با پوستی لیمویی رنگ و طعمی میخوش و مطبوع، قسمت درونی آن پر آب و مفرح که قسمتی از آن به رنگ سرخ است که آن را هم «تق سرخ» گویند، قسمتی دیگر سبزرنگ است که «تق سبز» نامیده

می‌شود، در شمال با نام دارابی شناخته می‌شد و در تهران با نام انگلیسی
 گریپ‌فروت Grape Fruit معروف است. نام علمی‌اش Citrus aurantium
 است. به نظر می‌رسد این میوه بدواً در داراب فارس آزمایش شده و از آنجا
 به شمال راه یافته است

gərmak	گرمک	میوه، نوعی طالبی زودرس، گرمک
tuj	توج	میوه، نوعی گلابی جنگلی
pahn pahnâ	پهن پهن	میوه‌ای از گونه ترنج به درشتی و شکل به، نک: پئن پئنا
morəkkəbāt	مؤزکبات	میوه‌های نارنج و پرتقال و لیمو و نارنگی، بادرنگ و بالنگ، توسرخ، توسبز، پهن پهن، پاتاوی، ته‌بشقابی و امثالهم
ma:də	ماده	مئده، معده
bij	بیج	نا آرام، شیطان، فرز، هم‌چنین حرام‌زاده
sappe boridə	سپه بؤریده	نابکار کیفر دیده، نابکاری که سه بار محکوم شده باشد که «رگ عرقوب پایش» بریده شود
sar bæ nist	سربه‌نیست	نابود
dadami	دمدمی	ناپایدار در تصمیم و در قول و قرار، نکرائی
nâčâr	ناچار	ناچار، مجبور
jəxərsâne'n	جخرسانئن	ناچارکردن، از میان به در کردن
kun ze'n	کون زن	ناحیه لگن خاصره را به توالی جلو و عقب راندن
losmân	لؤسمان	ناخدا
karhi bân	کرجی‌بان	ناخدای کرجی
nâxun	ناخون	ناخن
vâsar a da'n	واسر' دان	ناخواسته یا بی‌اراده چیزی را رها کردن، یا بی‌اراده چیزی گفتن، بی‌محابا چیزی گفتن یا کاری کردن
xəlâf	خلاف	نادرست، دروغ یا کار نادرست
nâres	نارِس	نارسیده، خام
məzang	مزنگ	ناز، به اصطلاح: طاقچه‌بالا
nâz bæ dâštə	نازداشته	نازپرورده
bəd dəhan	بد دهن	ناسزاگو، هرزه‌سرا
kar	کر	ناشنوا، بی‌رمق، بی‌تفاوت
hafxat	هفخت	ناقلا، هفت‌خط

futurkəstən	فۇتۇرکەستەن	ناگاه یا غافلگیرانه هجوم بردن. نک: فۇتۇرکەستەن
yakho:	یکھۇ	ناگهان
nâxabər	ناخبر	ناگهان، بی‌خبر، غفلتاً
yak ə durə	یک دۆرە	ناگهان، غفلتاً
tât	تات	نام تیره‌ای در گیلان که در پاره‌ای از مناطق از جمله شهرستان رودبار زیست می‌کنند
šilât	شیلات	نام سازمان مربوط به شیل‌ها و ماهی‌گیری و استحصال از آن، جمع شیل
kâs	کاس	نام قومی پیش از تاریخ در حوالی کاسپین، زاغ، بیرنگ
nâm avir	نام اُویر	نام گم‌کرده (از صفحه روزگار)
nâm	نام	نام، اسم
nânzud	نامزود	نامزد
čitim	چیتیم	نامطبوع
nâk	ناک	نامطلوب، متعسر، هم‌چنین در پسوند به‌کار می‌رود
kâzəz	کاغذ	نامه، کاغذ
xâtunpangarə	خاتون پنجره	نان شیرینی پنجره‌ای
lâku	لاکو	نان لواش از آرد برنج صدی
komâj	کۇماج	نان، گونه‌ای نان برجسته برای چاشت
tâxtâxi	تاختاخی	نان، گونه‌ای نان شیرینی لواشک‌مانند دوآتشه
komâjdân	کۇماجدان	نان‌دانی سفالین یا مسی
čæxəšt	چرخشت	ناو باریک و تنگ که در گذارها به کار می‌رود
nob	نۇب	ناو، قایق
now	نۇ	ناو، قایق، تازه، نک: نب
nab	نأب	ناو، قایق‌مانندی که با تراشیدن تنه درخت تهیه می‌شود، در این گونه قایق غوره ریخته لگدکوب می‌کنند و آب غوره می‌گیرند
nowdân	نۇدان	ناودان
nab bæ sar	نأب بَسر	ناوی که برای آب‌رسانی از یک سوی دره یا خندق به سوی دیگر آن ساخته و برپا می‌دارند
duduk	دودۇک	نای جفتی، توتک جفتی که از دو نای متصل به هم تشکیل می‌شود
karnâ	کَرنا	نای جنگی مخصوص گیلان، کار به معنی جنگ است و کارزار. نای که از نی بلند با سر برگشته «که از نوعی کدو قلیانی به شکل «ل» حاصل می‌شود و بر

سرنای نصب می‌گردد» ساخته می‌شود؛ معمولاً سه یا چهار نای هم‌نوازی دارند

mul ə zây	مؤل زای	نتیجۀ زنا، زنازاده
xâšə	خاشه	نحیف
vaš	وش	نخ به دست آمده از کنف
xiyâtə	خییاته	نخ خیاطی
raštə	رشته	نخ، نوعی لواشک مشبک از آرد برنج صدري، ريسمان، رشته
fis	فیس	نخوت
nâšten	ناشتن	نداشتن، پایه مضارع: nâr
nânəstən	نانستن	ندانستن، پایه مضارع: nân
nânəstə bo	نانسته بو	ندانسته، از روی سهو
nide bide	نیده بیده	ندید بدید
du'a dâne	دوعا دانه	نذر و نیاز، دعا درمان، درمان و مداوا به وسیلۀ نذر و نیاز یا دعانویسی
ve:š	وئش	نر از هر حیوانی
kal	کل	نر، رفیق مرد، نیرومند، شق، رخ یا نیش گیاه نو رسته
sardi	سردی	نردبام، نردبان، سردمزاجی
târəmi	تارمی	نردۀ ایوانی
le:	له	نرم بر اثر پختن یا کوبیدن
halisə	هلیسه	نرم و له شده، حلیم، هریسه
šəl	شل	نرم، لنگ، سست، شل و ول
ra:b	رأب	نرم تنی خزنده که بعضاً حلزونی هستند
zərd ə zale:	زرد زاله	نزار، زردنبو
varjâ	ورجا	نزد، در کنار
vijâ	ویجا	نزد، نک: ورجا
kutim vâ	کۆتیم وا	نسیمی که از جنوب شرقی می‌وزد
nəšâst	نشاست	نشاکاری
nišâne'n	نیشانئن	نشانندن
nəšâ:	نشا	نشای برنج و دیگر گیاهان
vânišâ	وانیشا	نشای گیاه
našâ	نشا	نشاید، نشأ

ništən	نیشتن	نشستن
malang	ملنگ	نشئه، در خود فرورفته
bə gul âmo'n	بگؤل آمؤن	نشئه شدن، به وجد آمدن، به سر شوق آمدن
bə gul âvərdən	بگؤل آوردن	نشئه کردن، به وجد آوردن، بر سر حال آوردن
ma:rrə	ماژه	نطفه چرک و ریم در تاول و غیره
ma:rrə	ماژه	نطفه چرک و ریم در تاول و مانند آن، «مادره»
kəlâčə	کالاچه	نظر قربانی
čašm ə nazər	چشم نظر	نظر قربانی
dahan məzə	دهان مزه	نظریه، میل باطنی، نظر و میل که برای پی بردن به آن «استمزاج» کنند
na:rə	ناره	نعره، «ناره» هم گفته می شود
nâ:rə	ناره	نعره، ناله
nâ:l	نال	نعل
na:l	نال	نعل، «نال» هم گفته می شود
nâ:lčigar	نالچیگر	نعل بند، نعل ساز
bulbu	بۆلبۆ	نعناع یا سیرداغ و مانند آن که روی بعضی آش ها می ریزند، نک: بلبۆ
bâd dâr	باددار	نفاخ
bâd	باد	نفخ، ورم = باد
nâmsyâ	نامسیا	نفرین و دشنام است با مفهوم از دنیا رفته
dam	دم	نفس
dumbulək	دۆمبۆلک	نقاره جفتی مشتمل بر دو کاسه به هم پیوسته کوچک و بزرگ
âb çəkə haq	آبچک حق	نک: آبچک
pâču	پاچۆ	نک: پابدۆش
urusi	اۆرۆسی	نک: اُرسی، همچنین کفش پاشنه بلند دارای کش در جانبین رویه
ulâr	اۆلار	نک: اۆرار
ukâr sâl	اۆلارسال	نک: اۆرارسال
ulâr sâlân	اۆلارسالان	نک: اۆرارسالان
dušvârə	دۆشواره	نک: اۆشواره، دشباره
vošu:m	وۆشۆم	نک: اۆشۆم
mâ'i qors ə kəmər	مائي غۆرس کمر	نک: اۆردکمائي
ursəstən	اۆرسستن	نک: اۆرسستن

uršeftən	اۆرسفتن	نک: اۆرسفتن
urəza	اۆزا	نک: اۆریزا
urəzâmo	اۆزامۇ	نک: اۆریزامۇ
eskunə	ئسکۆنە	نک: ايسکۆنە
išše: kuni	ايشه کۆني	نک: ايشاکۆني
səkat	سکأت	نک: ايسگت
šoko:r	شۆکۆر	نک: ايشکۆر
pā iškil	پا ايشکیل	نک: ايشکیل
irje'n	ايرجئن	نک: ايرجئن
səbələ	سبّله	نک: ايسبّله
isbilə	ايسبيله	نک: ايسبيله
isbil	ايسبيل	نک: ايسبيل
iskət	ايسکت	نک: ايسکت
išbar	ايشبر	نک: ايشبر
iško:r	ايشکۆر	نک: ايشکۆر
iškof xâš	ايشکۆف خاش	نک: ايشکۆف خاش
iškil	ايشکیل	نک: ايشکیل
išmârdən	ايشماردن	نک: ايشماردن
igâdən	ايجادن	نک: ايجادن
aləš	ألش	نک: ایش
ižgar	ايژگر	نک: ایزگ
ešbətəkâ	ئشبّتکا	نک: ایشپتکا
alâb	آلاب	نک: آلاو
alâbə	آلابه	نک: آلاوه
anbast	أنبست	نک: أمبست
zond	زؤند	نک: أنجيلي
dâr ə angulə	دار ۛ انگۆله	نک: انگۆله
âppâr	آپپار	نک: آبپار
âppâr	آپپار	نک: آبپار
âbjærəs	آبجړس	نک: آبخۆس

âmendân	آمندان	نک: آبمندان
satal	ستل	نک: آبمندان
satalx	ستلخ	نک: آبمندان
širdâr	شیردار	نک: آج
ârdə	أرده	نک: آرده
ardə ze' n	أرده زئن	نک: آرده زئن
umuj	اۆمۆج	نک: آمۆج
ušvârə	اۆشواره	نک: آه ۆشباره
došbârə	دۆشباره	نک: آه ۆشباره
âbil	آبیل	نک: آئیل
bəxtâvâr	بختاوار	نک: باختابار
bârân xâz	بارانخاز	نک: بادخۆره
vârânxâz	وارانخاز	نک: بارانخاز
ramhâj ə valg	رمه‌ج ۆلگ	نک: بارهنگ
bubuxustə	بۆبۆخۆسته	نک: بیخۆسته
bəçak bəçak kudən	بچک‌بچک کۆدن	نک: بترک بترک کۆدن
buxo	بۆخۆ	نک: بخۆ
pərzə	پرزە	نک: برزه
bisâr	بیسار	نک: بسار
biyə	بیە	نک: بی، رود
bəlas	بۆلس	نک: پۆلت (گونه‌ای پلت از تیره افرا)
pâvəzâr	پاۆزار	نک: پا اوزار
xoyne	خۆینه	نک: پاپاخ
pâdəng	پادنگ	نک: پاتنگ
pəlkə	پلکه	نک: پلک
fuluq	فۆلۆغ	نک: پۆلۆغ
pilâr	پیلار	نک: پیرار
pisqâl	پیسغال	نک: پیسخال
pištow	پیشتۆ	نک: پیشتاو
təs	تس	نک: تپس

ta:m	تأم	نک: تام
ta:m	تأم	نک: تام
tursang	تورسنگ	نک: تائوسک
talakuči	تلاکوچی	نک: تلک
ta:bošqâbi	تأ بشقابی	نک: ته بشقابی
ta:buryâni	تأ بۆریانی	نک: ته بۆریانی
ta:tašti	تأ تشتی	نک: ته تشتی
ta:təqâri	تأ تغاری	نک: ته تغاری
ta:tu	تأ تو	نک: ته تو
ta:r	تأر	نک: تهر
tuskə	تۆسکه	نک: تۆسک
syâ tuse	سیا تۆسه	نک: تۆسه، تۆسە تیره رنگ
niš	نیش	نک: تی تی
to:q	تۇغ	نک: تئخ
gərgəre jəmaš	گرگره تمش	نک: تئغ
juft	جۇفت	نک: جفت
jukul	جۆكۆل	نک: جکول
jardəqə	جرددغه	نک: جلدغه
jəna'n	جننان	نک: جنهان
jud	جۆد	نک: جۆت
joft	جۇفت	نک: جۆفت
čarzânu	چارزانق	نک: چارپاچه
čarkonji	چارکنجی	نک: چارپر
šəl ə marka	شل ٔ مرکه	نک: چارخو
čitin	چیتین	نک: چتن
čakəta	چکته	نک: چخته
rəvâni	روانی	نک: چرخى، روانی
čanpâ	چنپا	نک: چمپا
čučə	چۆچه	نک: چۆچۆ، هم چینین پستانک
čuqâ	چۆغا	نک: چۆخا

čukətə	چۆگتە	نک: چۆختە
kukəlâč	کۆ کلاچ	نک: خاجاج
kutkuti	کۆتکۆتی	نک: خالواش
xaləvâš	خالواش	نک: خالواش
kâkuti	کاکۆتی	نک: خالواش
qarqəšə	غرغشە	نک: خرخشە
xurnə	خۆرنە	نک: خرنە
xuf	خۆف	نک: خف
xunâq	خۆناغ	نک: خناق
xušk ə gilə vâ	خۆشک ڤ گیلە وا	نک: خۆشک ڤ گیلە وا
xušk ə mâ'i	خۆشک ڤ مایی	نک: خۆشک ڤ مایی
raštə xoškâr	رشتە خۆشکار	نک: خۆشکار
dučuk	دۆچۆک	نک: دچۆک
dučuk ə nimji	دۆچۆک ڤ وینجی	نک: دچۆک ڤ وینجی
dučukâne'n	دۆچۆکانن	نک: دچۆکانن
dučukəstən	دۆچۆکستن	نک: دچۆکستن
dənhastən	دڤهستن	نک: دڤهستن
dâr ə vinji	دار ڤ وینجی	نک: دار ڤ گۆم
rismân bâz	ریسمان باز	نک: دارباز
šâkuli dâm	شا کۆلی دام	نک: دام
dibija	دیبیجا	نک: دیبیجا
šatarə	شترە	نک: دپاش
dəšxâr	دشخار	نک: دشخاردن
dəšxârdən	دشخاردن	نک: دشخاردن، ایجاد مشکل کردن
de:sâne'n	دسانن	نک: دخیسانن
dəkəlâstən	دکلاستن	نک: دکالستن
dilvâpəs	دیلواپس	نک: دیلواپس
dam ə čək	دم ڤ چک	نک: دم ڤ پر
duvandi	دۆوندی	نک: دوبندی
duxâlə ču	دۆخال ڤ چۆ	نک: دۆخال ڤ چاک، قلاب سرخود چوبی

druj	درۆج	نک: دۆرۆج
dustâqbân	دۆسداغبان	نک: دۆزتاغبان
dustâq	دۆستاغ	نک: دۆزداغ
dustâq xânə	دۆستاغخانه	نک: دۆزداغخانه
dunbâlə zəney	دۆنباله زئی	نک: دۆم جۆنبائی
râviškən	راویشکن	نک: راب ایشکن
râfâ	رافا	نک: راپا
ra:nəki	رأنکی	نک: رانکی
râbə	رابه	نک: رابه
râbə kudən	رابه کۆدن	نک: رابه کۆدن
rəšxən	رشخن	نک: رخشن
rufə	رۆفه	نک: رۆف
rey	زی	نک: رۆک، هم چنن ریع، برآورد
ze:fə čin	زئفچین	نک: زافچین
sul	سۆل	نک: زال
zamâd	زماذ	نک: زماذ
zik	زیک	نک: زۆک
sufâl	سۆفال	نک: سۆفال
sufâlsar	سۆفال سر	نک: سۆفال سر
sufâlčîn	سۆفالچین	نک: سۆفالچین
sulandar	سۆلندر	نک: سۆلندر
li dâr	لیدار	نک: سۆمذ
sâv a da'n	ساوا دأن	نک: ساب دأن
sâvâne'n	ساوانئن	نک: سابانئن
saršəkan	سر شکن	نک: سر اشکن
sarčina	سرچینا	نک: سرچینا
surxân	سۆرخان	نک: سرخان
kolpar	کۆلپر	نک: سمد، هم چنن نوعی چاشنی گیاهی = گلپر
kuləpar	کۆلپر	نک: سمد، هم چنن نوعی چاشنی گیاهی، گلپر
šəkər bizə	شکر بیزه	نک: سنیقۆسته، شکر باره

suləbil	سۆلبیل	نک: سۆبیل
gəvənj ə suturuf	گۆنج سۆتۆرۆف	نک: سۆتۆرۆف
šâquz	شاغۆز	نک: شاخس دار، درخت گل ابریشم
išköl	ایشکۆل	نک: شکف
šir ə sak	شیر سک	نک: شیر واش
šivid	شیوید	نک: شیفید
qâyədə	غایده	نک: غائده
qa:f	غأف	نک: غأب
fusənjən	فۆسنجان	نک: فسنجان
faškəl ə âb	فشکل آب	نک: فشکل
fəvə	فۆه	نک: ففه
favardən	فۆردن	نک: فۆبردن
fuqâstən	فۆغاستن	نک: فۆخاستن
fuxuftən	فۆخۇفتن	نک: فۆخۇفتن
fivij	فیویج	نک: فیبیج
filfâ	فیلفا	نک: فیلپا
kur ə lup	کۆرلۆپ	نک: کۆرلۆپ
xarəf	خرف	نک: کرف، سرخس
kâdij	کادیج	نک: کاتیج
kulkom	کۆلکۆم	نک: کاکۆم
kaləgan	کلگن	نک: کالگن
kəfçi	کفچی	نک: کبچی
kutâm	کۆتام	نک: کتام
karkətâs	کرکتاس	نک: کتکتاس
kardəxâlə	کردخاله	نک: کرت خاله
kuruj	کۆرۆج	نک: کروج
kələ gab	کله گب	نک: کل گب
kələpətri	کۆپتری	نک: کلپترائی
bâdkubə_i_morq	بادکۆبه ای مؤرغ	نک: کله ایزگۆ
kuhbâr	کۆهبار	نک: کۆبار

kulkə	كۆلكە	نك: كۆلك
təlâji	تلاجي	نك: كۆلمە
kupu:r	كۆپۆر	نك: كۆپۆر
kul a zən	كۆل ' زن	نك: كۆل ' زن
kul a kət	كۆلأكت	نك: كۆل ' زن
kulusə	كۆلۆسە	نك: كۆلۆسە
kuluškən	كۆلۆشكن	نك: كۆلۆشكن
kuti	كۆتي	نك: كۆندۆج
ko:l	كۆل	نك: كۆھل
gədik	گۆديك	نك: گۆدۆك
gâstən	گاستن	نك: گان
bəjə vâš	بجّ واش	نك: گاوردۆس دانە
ga:vârə	گاوارە	نك: گارە
garvâs	گرباس	نك: گرباز
germaš	گرمش	نك: گرمّ باد
garm ə bəranj	گرمّ برنج	نك: گرمّ بج
gand ə vâš	گندە واش	نك: گنجّواش
zarbinəkâ	زربینکا	نك: گنجّ بانق
gulband	گۆلبند	نك: گۆلبند
gulpar	گۆلپر	نك: گۆلپر
geyšə bar	گیشەبر	نك: گیشەبر
lənbe	لنبە	نك: لمبە
mok	مۆك	نك: لاپ
lələ dām	للەدام	نك: لارّ دام
lanti	لأنتي	نك: لانتی
labč	لبچ	نك: لبچ
lafj	لفج	نك: لبچ
lafji	لفجي	نك: لبجي
lappər	لپّر	نك: لپّە = موج كه از محدوده به خارج ريزد، سرريز شود
ličâr	ليچار	نك: لچر

lulu xur xurə	لۇلۇخۇرخۇرە	نک: لۇلۇ
lux	لۇخ	نک: لۇخ
mâr ə zeytun	مارْ زَیتون	نک: مارْ زَیتون
mirzəl	میرزل	نک: مرزل
mimij	میمیج	نک: ممیج
me:rə gyâ	مئرْ گِیا	نک: مهرگیا
muryâne	مۆریانە	نک: مۆرانە
muštə	مۆشته	نک: مۆشته، همچنین دسته هاونمانندی که از ابزار کفاشان است
mutənjən	مۆتنجن	نک: مؤتنجن
mušt	مۆشت	نک: مؤشت
muštə sang	مۆشته سنگ	نک: مۆشته سنگ
mizkâlə âb	میزکاله آب	نک: میجگاله آب
nâv	ناو	نک: ناب
naktâl	نکتال	نک: ناکتال
nâkdân	ناکدان	نک: ناکتال
nâmnədârey	نامندازی	نک: نامناره
naftəkunə	نفتکونه	نک: نفتچیری
nišk	نیشک	نک: نۆشت
noqtə	نۇغته	نک: نۇخته
siftâl	سیفتال	نک: هفگز
daryâ sari	دریاسری	نک: هواسیل
hind ə ho	هیندهو	نک: هئندهو
vâvištən	واویشتن	نک: واویشتن، پایه مضارع: vâviš
vâviškâ	واویشکا	نک: واویشکا
vâviškâne'n	واویشکانئن	نک: واویشکانئن
vâiškəstən	واویشکستن	نک: واویشکستن
vâvin	واوین	نک: وایین
vâve'n	واوئن	نک: وایئن
vâvərse'n	واورسئن	نک: واپرسئن
vâtâbestən	واتابستن	نک: واتاب آمون

vâruftən	واروختن	نک: واروختن، پایۀ مضارع: vâru
vêrvənd	وروند	نک: وربند
qeyçi tuk	غیچی تۆک	نک: ورکاچینه
vini zuk	وینی زۆک	نک: وینی زک، جرم بینی
yavâš	یاواش	نک: یاواش
yak u do kudən	یک و دؤ کۆدن	نک: یک و دؤ کۆدن
afzəl	افزل	نک: آبزل
pa:li	پالی	نک: پهلو
kulhâm	کۆلهام	نک: کۆلهام
kuluš	کۆلۆش	نک: کۆلۆش
zarx ə nigâ	زرخ نیگا	نگاه خشم آلود
vənâštən	وناشتن	نگذاشتن، اجازه ندادن، ونهشتن، پایۀ مضارع: vənâ:l
fanderəstən	فأندرستن	نگریستن
pâs	پاس	نگهبانی، مراقبت
nəm	نم	نم، رطوبت یافته، ذخیره یا اندوخته اعم از جان دار یا بی جان
ge:šə bar	گئشه بر	نمایندۀ داماد برای هدایت عروس به خانۀ داماد (خانۀ تازه)
dərâr	درار	نمک سبز، دلار، مخلوطی از گیاهان معطر (خالّوآش، چۆچاغ، گیشنین) را با نمک نسبتاً زیاد همراه کرده می ساینند، تبدیل به «نمک سبز» می شود، در شیشه کرده نگاه می دارند، به هنگام مصرف گوجه، خیار سبز یا مرکبات ترش به جای نمک به کار می برند
nəm bokudə	نم بۆکۆده	نم کرده، ذخیره شده، منظور و مطلوب
šit a bostən	شیت ' بۆستن	نر شدن، لوس شدن
šit a kudən	شیت ' کۆدن	نر کردن، لوس بار آوردن
šit	شیت	نر، لوس
nanni	نئی	ننو، گهواره آویخته
na'n	نآن	نهان، «نهئن» هم گفته می شود. پایۀ مضارع: nah
nəha'n	نهان	نهان، نک: نآن
tar ə bâq	تر باغ	نهالستان تازه «توت»
pâjuš	پاجۆش	نهالی که از ریشه درختان کهنسال می روید و قابل انتقال به نهالستان اصلی است

vunhâ	وؤنها	نهیب
vunhâ kudən	وؤنها کؤدن	نهیب زدن
tâzə bə tâzə	تازه بتازه	نو به نو
tar	تر	نو رس، نو نهال، قلمه تازه غرس شده، تر و تازه
pâtâvə	پاتاوه	نوار پهنی که به ساق پا می‌بندند، پاپیچ هم گفته می‌شود
maqzi	مغزی	نوار شلوار و لباس رسمی و مانند آن
pišâni bənd	پیشانی بند	نواری از زر یا سیم یا پارچه زردوزی شده یا مکمل که به پیشانی می‌بستند و کج‌بته‌ای هم روی آن قرار می‌دادند
tar ə tungulə	تر ٚ تۆنگۆله	نوخاسته ظریف، تر و تمیز، ترگل ورگل
vâjəbi	واجبی	نوره
parə	پره	نوزاد زنبور عسل
tar ə zay	تر ٚ زای	نوزاد، شیرخواره
ləsmə ləsmə	لسمه لسمه	نوسان سطح اتاق یا پل تخته‌ای از بالا به پایین و بالعکس به سبب حرکت بر روی آن
nivištən	نیویشتن	نوشتن
vâxordən	واخوردن	نوشیدن
tâzə dərâməd	تازه درآمد	نوظهور
xəkârə dərîj	خکاره دریج	نوعی حلوا از آرد برنج بوداده در تاوه سفالین و شکر و جرم روغن که پس از جوشیدن به دست می‌آید و مغزگردوی ساییده و اندکی زعفران، خمیری ساخته، در تاوه مسین محتوی روغن داغ پهن کردن، بر آتش نهند، روی تاوه سرپوش مسطح و بر روی آن گل‌های آتش گذارند که از دو سو حرارت ببیند، پس از ساعتی آماده مصرف می‌شود
sallə čərxâni	سلله چرخانی	نوعی معماری نمای بدون دسته که پهلوان‌های محله در تشریفات مذهبی محرم بر سر خود گذاشته در محوطه تکیه چراغانی شده به آهنگ خواننده‌ای نمایش پهلوانی داده و می‌چرخیدند
sak ə âbi	سک ٚ آبی	نوعی فک که در جنوب دریای کاسپین دیده می‌شود
binə	بینه	نوعی نعناع، هم‌چنین تنه بریده درخت
âfand	آفند	نوک آهنین کاول که با آن زمین را شخم می‌زنند
suk	سۆک	نوک، زاویه، سه‌کنج
tuk	تۆک	نوک، منقار، نوک هر چیز

laččə	لچّه	نوک، نوک شاخه، مرتفع‌ترین قسمت هر چیز: بام یا درخت یا شاخه
tuk ze'n	توک‌زئن	نوک‌زدن
pe:r ə bâbâ	پئرّ بابا	نیاکان
fəq	فّق	نیرنگ، حقه
kəbâbi	کبابی	نیمچه مرغ
ârdə zə'n	آرده زئن	نیم‌رس شدن حبوبات و بقولات
morqâne dəškən	مورغانه‌دشکن	نیمروی در تابه سرخ‌شده
ney	نّی	نی که به دم نواخته شود، بهترین آن هفت‌بند نیز خوانده می‌شود، هم‌چنین نی‌لک
lələ	لله	نی، لوله
hoqqə	هوّقه	نیرنگ، حقه
nâro	نارو	نیرنگ، حقه، کار ناروا
ni	نی	نیز، هم، هم‌چنین نیست که «است» رابطه را نفی می‌کند و با ضمائر متصل به‌کار می‌رود در: نی‌یم، نی‌یی، نی‌یه ...
ne:zə	نّزه	نیزه
səçakkə	سچککه	نیزه‌ای سه‌نوک حلقه‌دار، زیر نوک این نیزه حلقه‌ای مدور یا چهارگوش آویخته است که صیادان با مهارت آن را به پوزه صید از قبیل گراز انداخته و مهارش کنند
niyə	نییه	نیست
čuvlis	چقوولیس	نیشگون
tutak	توتک	نی‌لک
nim bənd	نیم‌بند	نیم‌پخته، نیم‌بند در تخم‌مرغ عسلی، در دمی یا مقامی متزلزل، آسیب‌پذیر، غیرمحکم، نا استوار
yal	یال	نیم‌تنه‌ای مخصوص بانوان با آستین تنگ و بلند با چاک‌ای از بالای مچ تا آرنج
fusoxtən	فوسؤختن	نیم‌سوز شدن، ته گرفتن. پایه مضارع: فوسؤج fusuj
fusuj	فوسؤج	نیم‌سوز، ته‌گرفته
faškən	فشکن	نیم‌کوب میوه مانند گوجه
âquz pāt	آغوزپات	نیمی از مغز گردو
pəlk	پلک	نیمی از میوه دوکفه‌ای، برگ، نصفه، پیکه هم گفته می‌شود
nimə	نیمه	نیمی از هر چیز مشخص‌شده، نیمی از آجر

div	دیو	هار، دیو، روشن
towq	توغ	هاله دور ماه، طوق، نقش نوار مانند دور گردن پرندگان، نشانه هلال مانندی
having	هونگ	که افسر پاسدار به گردن می‌آویزد
qeyqənâq asbâb	غیغناغ أسباب	هاون
lâ: kudən	لاکودن	هدایایی که همراه غیغناغ به خانه تازه عروس و داماد فرستاده می‌شود
bipâ kudən	بیپاکودن	هدر کردن
lâ:	لا	هدر کردن، از دست دادن مال و منال
šânəbəsare:	شانه بسره	هدر، تا، میان، روانداز، سرپوش: «خو دارائی ئا لا بۆکۆد» = ثروتش را هدر کرد، «خۆره' دۆلا بۆکۆد» = خود را دولا کرد، حالت تعظیم گرفت، «کیتاب لا بنا» = لای کتاب گذاشت، «لا دشاد» = روانداز گسترده، «اۆنی سر لا بنه» روی آن سرپوش بگذار
čumrošani	چوم رؤشني	هدهد، پوپک، مرغ قاصد
hil u gul	هیل و گؤل	هدیه "به تازه وارد"
langâbət	لنگابت	هدیه، چشم‌روشنی
hapəra	هپرا	هدیه ویژه به نوزاد و زائو که در نخستین دیدار پیشکش شود لنگابد هم گفته می‌شود
qafiz	غفیز	هذیان، سخن بریده نامفهوم
dabəkə andâz	دبکه انداز	هر جریب در گیلان ده هزار زرع مربع احتساب می‌شد و هر قفیز یکدهم جریب مساوی با هزار زرع مربع (واژه آریایی)
zarxəni	زرخني	هر چیز بی شمارش و حساب، کسی که دبکه را پرتاب می‌کند، تعیین مسافت با پرتاب چوب‌دستی
bəlbəšu	بلبشو	هر چیز که طعم تلخ و زننده داشته باشد
har ki har ki	هرکي هرکي	هرج و مرج
kus â kusi	کوساکوسی	هرج و مرج
taft	تفت	هرج و مرج، خان‌خانی، جایی که هر کس طبل و علمی جدا دارد
pâxarrə	پاخاره	هرم
xara:nd	خرند	هره
hazənnâri	هژناري	هره مقابل ایوان، هم‌چنین آبراه باریک اطراف باغچه به ارتفاع نیم آجر
isa'n	ایسان	هزار دیناری، سکه یکریالی، یکقرانی
		هستن

xormâ tušk	خۆرما تۆشک	هسته خرما، زخم، سالک
tušk	تۆشک	هسته سخت پوست میوه‌هایی مانند هلو، قیسی، گوجه و غیره، کورک یا گره‌ای که هسته‌مانند باشد، گره زیر جلد، غده‌ای کوچک سر باز نکرده
hapələhapo	هپله‌هپۆ	هشلهف، بوجارلنجان
bazaar ruz	بازار رۆز	هفته‌بازار، مکاره‌ای که یک یا دو روز در هفته در یکی از قریه‌ها تشکیل می‌شود، زارعان و پيله‌وران متاع خود را در آن عرضه می‌کنند
vâtêrâ:n	واترآن	هل
dosko:l	دۆسکۆل	هل به فشار دست یا تنه
duskul ze'n	دۆسکۆل زئن	هل دادن
têrâne'n	ترائن	هل دادن، با فشار به سویی راندن
fâtêrân	فاترآن	هل، به قصد فرا راندن
hil	هیل	هل، گشنیز
duskul	دۆسکۆل	هل، نک: دسکل
vâtêrâne'n	واترائن	هل دادن
aštâlu	أشتالۆ	هلو
aštâlu dučuk	أشتالۆ دۆچۆک	هلویی که گوشتش چسبیده به هسته‌اش است و به سختی جدا می‌شود
hu	هۆ	هم او، همان
hun	هۆن	همان
huyâ	هۆیا	همان‌جا
hušân	هۆشان	همان‌ها
i jân i jânâ	ایجان ایجانا	هماهنگ، یکدل و یک‌جان
ju:r	جۆر	هماهنگ، مأنوس، شبیه، گونه
hašân	هشان	هم‌اینان، همین‌ها
sâzêgâri	سازگاری	هم‌آهنگی، توافق
hamqesem	هم‌غسم	هم‌پیمان، هم‌قسم
hamtâ	همتا	همتا، نظیر
i jânâ	ایجانا	همراه، با هم
dês bê dês	دس بدس	همراه، متفق، دست در دست، اشاره به نزدیک بودن مقصد
javâr	جوار	همسایه
sêlâmâl	سَلَامال	همسن و سال، (سال‌همال)

hamsəlâmâl	همسَلامال	همسن و سال، «سال همال»
hampâlêki	همپالکی	همشان، همردیف، همسفر
hardəmbil	هردمبیل	همه جایی، بی ثبات، نامنظم
taxt	تخت	هموار، مسطح، مساعد، تخت
kulə pošti	کوله پوشتی	همیانی که به پشت بسته می شود
ha	ها	همین
han	هن	همین
hayâ	هأیا	همین جا
hato	هتؤ	همین گونه، بی منظور
hamə tân	همه تان	همه افراد، همه واحدها
fəterât kudən	فترات کؤدن	هنگامه به پا کردن، افراط یا تظاهر کردن به افراط
fəterât	فترات	هنگامه، غوغا، زیاده روی
hani	هني	هنوز
hande	هنده	هنوز هم
zahâr kudən	زهارکؤدن	هوار کشیدن، جیغ و داد برآوردن
harây ze'n	هراي زن	هوار و فریاد کشیدن برای جلب یاری کسان دور و نزدیک (هرکه باشد)
zahâr	زهار	هوار، جیغ و داد
ukəše'n	اؤکشئن	هورت زدن، به دم در کشیدن، پک زدن
jâb bə sar bo'stən	جان بسر بوستن	هول زده و از خود بیخود شدن، طولانی شدن احتضار
jân bə sar	جان بسر	هول زده، اضطراب و بیخودی، جان کندن طولانی
gəzar	گزر	هویج
šaqaqol	شغاغول	هویج وحشی که از آن مربا سازند
binəkâ	بینکا	هیزم درشت یکمتری
aləm šəngə	آلم شنگه	هیاهو، صحنه سازی، جوسازی
hittâ	هیتتا	هیچ یک، هیچ تا
hi:mə	هیمه	هیزم
ko:ndə	کؤنده	هیزم بزرگ و درشت
vâče'n	واچئن	واچیدن، از هم جدا کردن. پایه مضارع: vâçin
šâhi	شاهی	واحد پول معادل ده «غاز» یا دو پول و نام گونه ای برنج
do:b	دؤب	واحد شرط بندی، خصل قمار، دور، خواست، آماده بودن پیش از نوبت، داو

«دؤب تي دؤبه» = دور دورِ توست، خصيل قمار که در آس بازی «بلیط» و در پوکر «بلانند» گویند

kulə	کوله	واحد شمارش بچه‌های حیوانات، واحد شمارش موج نسیم و باد
šoddə	شودده	واحد شمارش رشته‌هایی از مروارید به رشته کشیده
tâyə	تایه	واحد شمارش کلافه ابریشم که «گل ابریشم» گویند
mar	مر	واحد شمارش مساوی یکصد عدد در اصطلاح ماهی‌فروشان
far	فر	واحد شمارش موج، باد، نسیم
fuko	فوکو	واحد شمارش، برای دسته کاه که در پوشش بام به کار می‌رود
arəš	آرش	واحد طول، از آرنج تا سر انگشت میانی. در رشت، هر دو ارش ونیم مساوی یک ذرع است
dərəngə	درنگه	واحد مقدار معادل ظرفیت یک کف دست
pe:m	پئم	واحد مقدار، گنجایش دو کف دست
farfar	فرفر	واحد موج نسیم، صدای وزیدن باد، از اصوات، موج‌موج
kolə	کوله	واحد موج، باد و نسیم، «فر» هم گفته می‌شود، «ای کله باد»، یک موج از باد یا نسیم
zərekəkâ	زُرئکتا	واحد ناچیز، بسیار ریز
qu:ti	غۆتی	واحد وزن برنج برابر ۳۳ کیلو در رشت
xarvâr	خروار	واحد وزن معادل پنجاه من شاه "بار بزرگ"
dərəm	دَرَم	واحد وزن معادل شش مثقال: «ئی دَرَم خوقن بیگفته»، هم‌چنین «دَرَم» = در میانه، اندر _ م = در میانه موجودم
ləngə	لنگه	واحدی از مجموعه دوتایی یا بیشتر مانند جفت چشم یا ابرو، جفت پا، جفت کیسه‌ای از بار ستوران، یا جفت کفش
moštə	مؤشته	واحدی برای اندازه‌گیری ساقه برنج یا چیزی به گنجایش یک مشت، واحدی از مقدار ساقه برنج که در یک مشت جای گیرد
bədov a da'n	بدؤوا دان	وادار به دویدن کردن
vâdâr kudən	وادار کؤدن	وادار کردن
forâne'n	فؤرائنن	وادار کردن کسی یا جانوری را به پیشروی
jərgādən	جرگادن	واداشتن بچه‌های حیوانات به خوردن شیر از پستان مادر یا جانشین
fotorkâne'n	فؤتؤرکاننن	واداشتن به هجوم غافلگیرانه
kunajor	کؤنأجؤر	وارونه

sar kunəkâ	سر کۆنکا	وارونه، سرنگون
nivire	نیویره	والا، وگرنه
mâyə	مایه	وام نقدی یا جنسی کوتاه‌مدت که به برزگر پیش از کشت داده می‌شد، پس از برداشت تسویه می‌شد
vâkəftən	واکفتن	واماندن، خسته‌شدن، درآویختن، در افتادن با کسان
vâkəftə	واکفته	وامانده
lakəndə	لکنده	وامانده، ناتوان، لکنتی
mâyə guzâri	مایه‌گۆزاری	وام‌دادن به کشتکار متعهد برای یک فصل زراعتی
vaj kudən	وج کۆدن	وجب کردن
vaj	وج	وجب، کمترین واحر طول
gul	گۆل	وجد: ایئا گۆل آتش، ایئا گۆله جا، «هر گۆله جا ایئا گۆل»، «به گۆل آمۆن»، «به گۆل آوردن»، نشئه
vašt	وشت	وجد، جست به فتح اول، رقص
vijin	ویجین	وجین
vijin kudən	ویجین کۆدن	وجین کردن
gičə	گیچه	وجین نخست
ge:čə	گنچه	وجین نخست
toxm ə tarakə	تۆخم ٚ تَرَکە	وراث
fander funder	فَاندِر فۆندر	ورانداز، دید زدن
huštə huštə	هۆشته هۆشته	ورجه‌ورجه شادمانی، نشاط همراه با خودنمایی جالب نظر
vər eškəne'n	وراشکنن	ورشکست شدن
bipâ bo:stən	بیپابۆستن	ورشکست‌شدن، از دست دادن ثروت
vər bæškəstə	وربشکسته	ورشکسته
bipâ	بیپا	ورشکسته، هدر
ganjəfə	گنجفه	ورق برای بازی
či:gaz	چیگز	ورم پشت چشم یا گوشه لب که علتش مجهول باشد
yâmân	یامان	ورم عمومی بدن، نوعی بیماری در چهارپایان
âmâ kudən	آما کۆدن	ورم کردن، آماس کردن
xiyârək	خییارک	ورم کشاله ران
âmâ	آما	ورم، آماس

čaf	چف	ورم، خیس، پف آلودگی، چف کۆدن = ورم کردن، پف آلود شدن، "اۆنی چوم" پۆشت چف بۆکۆد = پشت چشمش پف کرد، "چف عرق بۆبۇ" = خیس عرق شد
gozkâ	گۆزکا	وزغ
kaš ə sang	کش سڭ	وزنه ای که به پایین دام بسته می شود که آن را صاف و راست نگه دارد
čoxtə	چۆخته	وسيله ای برای راه رفتن بر روی برف، چۆکته هم گفته می شود. راکت مخصوص روی برف: از شاخه رز و نظایر آن دایره ای می سازند، وسط دایره را با طناب به صورت چارخانه درآورده و آن را زیر کفش می بندند، چۆخته مانع فرورفتن پا در برف شده، به وسیله آن راه رفتن روی برف آسان می شود
pâkeš	پاکش	وسيله سواری، پاشنه کش، بندی لاستیکی که بدان ساقه جوراب رامحکم کنند
s'oq	سؤغ	وسيله نمونه برداری برنج از کیسه
bâqi məhal	باقي محل	وصول نشده های سال از مستأجر
zâzâyəš	زازایش	وضع حمل
dəsnəmâz	دسنماز	وضو
sar a da'n	سرا دان	ول کردن، رها کردن
rahâ	رها	ول، آزاد
čičâl	چیچال	ولرم
joq	جؤغ	ولع، حرص
paxš	پخش	ولو
jumjumə	جۆمجۆمه	وهم، کج خیالی
vilvili	ویلویلی	وول
vilvili kudən	ویلویلی کۆدن	وول زدن
išâ kuni	ایشاکۆنی	ویار، بدمزاجی هنگام آبستنی "ایشه کۆنی"
ičči	ایچی	یک چیز، چیزی
ik âbâsi	ایکاباسی	یک عباسی، چهارشاهی. نک: عباسی
ukko	اۆکۆ	یکه
yâd	یاد	یاد، خاطر
yâd avərdən	یاد آوردن	یاد آوردن
yâd giftən	یاد گرفتن	یاد گرفتن، فرا گرفتن، آموختن
yâvər dəhi	یاوردھی	یاری دسته جمعی سنتی کشاورزان با یکدیگر به هنگام ضرورت

yâvər	ياور	ياری و کمک به یکدیگر در زمینه‌های مختلف به‌خصوص کشاورزی و خانه‌سازی (تعاون)
yonzə	يۇنزه	يازده
kələpətrâ'i	کلپترائي	ياوه، نيانديشيده، خارج از موضوع بحث يا عمل
kunəxoški	کۆن خۇشکي	بيوست
šaxtə	شخته	يخ نازکی که از شبنم و ژاله حاصل می‌شود، نک: آياز
zərđi	زردی	يرقان، موصوف به زردی
târâj	تاراج	يغما، غارت
pər	پر	یک حبه از سير و مانند آن، حاشیه، پر، مرز
doho	دۇھۇ	یک دهم قفیز، یک صدم جریب، صد زرع مربع
tâčə	تاچه	یک لنگه از بار اسب یا ستوری دیگر، یک کیسه یا جوال پر از کالا
i kaš	ایکش	یک‌بار، یک‌دور، یک‌بغل، یک‌کشش
i ja	ایجا	یکجا
čatən	چأتن	یک‌دانه از یک بوته سير، یک پر از بوته سير
pənĵā	پنجا	یک‌دوازدهم من شاه
dokko	دۇگۇ	یکه
ukko xurdən	اۆگۇ خۇردن	یکه خوردن
dokko xordən	دۇگۇ خۇردن	یکه خوردن
fəlâsk	فلاسک	يله، فارغ‌البال، لم
fəlâsk ə ze'n	فلاسکه زئن	يله‌دادن، لمیدن، پهن شدن بر زمین
ukuf	اۆکۇف	يمن، شگون، پیشامد
y'odi	يۇدي	يهودی
futurk	فۇتۇرك	يورش غافلگیرانه، نک: فۇتۇرك
ge:ču	گئچۇ	يوغ